



پیوند نثر ادبی کرد و بلوچ در تاریخ بلوچ و بلوچستان

آقا نصیر خان احمد ذی بلوچ
مترجم: محمد سابق نصری



تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info



پیوند نژادی گرد و بلوچ
در
تاریخ بلوچ و بلوچستان

آقا نصیرخان احمد زهی بلوچ

ترجمه به گردی: هیوا محمد زندی

ترجمه به فارسی: محمد سابق نصری

سرشناسه: احمدزهی بلوچ، نصیرخان
 عنوان قرارداد: میژووی به بلوچ: میژووی رسه نایه تی (بلوچ) له کورد ماده کان. فارسی
 عنوان و نام پدیدآور: پیوند نژادی کرد و بلوچ در تاریخ بلوچ و بلوچستان
 آقا نصیرخان احمدزهی بلوچ؛ ترجمه به کردی هیوا محمد زندی؛
 ترجمه به فارسی محمد سابق نصری.
 مشخصات نشر: تهران: نشر احسان، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۰۵۸-۱
 موضوع: قوم شناسی -- ایران
 موضوع: بلوچ-کردان
 شناسه افزوده: زندی، هیوا محمد، مترجم
 شناسه افزوده: نصری، محمد سابق، ۱۳۶۰-، مترجم
 رده بندی کنگره: DSR/۶۹ الف ۳ پ ۱۳۹۳ ۹۰۴۱
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۹۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۶۲۰۹۲

پیوند نژادی کرد و بلوچ در تاریخ بلوچ و بلوچستان

✦ مؤلف: آقا نصیرخان احمد زهی بلوچ
 ✦ مترجم: محمد سابق نصری
 ✦ ناشر: نشر احسان
 ✦ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
 ✦ نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۳
 ✦ چاپخانه: مهارت
 ✦ قیمت: ۷۵۰۰ تومان
 ✦ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۰۵۸-۱



تهران: خ. انقلاب، روبروی دانشگاه
 مجتمع فروزنده، شعبه ۲۰۶
 تلفن: ۶۶۹۵۳۳۰۲

این اثر را تقدیم می‌دارم به :

پدرو مادرم ؛

پرولتاریای محکوم عشق

تبرستان

همسرم

www.tabarestan.info

احرام پاکی و صبر

زادگاهم :

گُردستان

و

او:

که به بودنم معنایی دوباره بخشید!

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۷.....	پیشگفتار.....
۲۱.....	معرفی هیوا محمد کُرد.....
۲۵.....	مقدمه.....
۲۷.....	«کورد گال نامه ک».....
۲۷.....	کشف دستنویس یک منبع با ارزش برای تاریخ کُرد و بلوچ.....
۳۰.....	پیشگفتار مترجم (اردو به کُردی).....
۳۰.....	هم نژادی کُرد و بلوچ.....
۳۱.....	تاریخ بلوچ.....
۳۲.....	شعر و افسانه بلوچی.....
۳۴.....	کلدانی بودن بلوچ.....
۴۰.....	آریایی نژاد بودن بلوچ.....
۶۱.....	بلوچ در منابع دوران میانه :.....
۶۹.....	کوچ و براهویی :.....
۷۵.....	زبان بلوچی :.....
۸۴.....	بخش اول:.....
۸۸.....	بخش دوم :.....
۹۰.....	بخش سوم :.....
۹۵.....	منابع :.....
۹۸.....	زندگینامه مؤلف.....

۱۰۰.....	مقدمه مؤلف
۱۰۴.....	بخش اول
۱۰۴.....	سرزمین بلوچستان
۱۰۴.....	مساحت
۱۰۴.....	جمعیت بلوچستان
۱۰۵.....	موقعیت بلوچستان
۱۰۵.....	آب و هوا
۱۰۶.....	کوهها
۱۰۶.....	رودها
۱۰۷.....	معادن و کانیها
۱۰۸.....	بخش دوم
۱۰۸.....	نام بلوچستان در تاریخ قدیم
۱۰۸.....	(تحقیقی تاریخی درباره نام بلوچستان)
۱۱۲.....	بخش سوم:
۱۱۲.....	نژاد بلوچها
۱۱۵.....	واژه بلوچ برای اولین بار در نوشتههای تاریخی :
۱۲۲.....	بخش چهارم:
۱۲۲.....	ریشه کردهای براخویی
۱۲۳.....	دیدگاه کلی و همگانی درباره نژاد بشر :
۱۲۴.....	نظر تاریخ مردوخ درباره اصل و نسب آریاییها
۱۲۵.....	ریشه نژادی کرد:
۱۲۶.....	ریشه کردهای براخویی:
۱۲۸.....	ریشه امرای تیرههای کرد براخویی بعد از تشکیل سلطنت ماد
۱۲۸.....	(۸۵۳ تا ۵۵۰ پیش از میلاد از میلاد)
۱۲۹.....	ریشه امرای کرد براخویی در زمان هخامنشیان

- ۱۲۹..... (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد)
- ۱۳۱..... ریشه کردهای براخویی:
- ۱۳۱..... ماد کوچک
- ۱۳۱..... ریشه براخم اول تا براخم دوم:
- ۱۳۲..... براخم دوم
- ۱۳۲..... ریشه تیره‌های هشتگانه کردهای براخویی:
- ۱۳۲..... ۱- تیره کیکانی
- ۱۳۳..... ۲- تیره گورانی:
- ۱۳۳..... ۳- تیره سارونی:
- ۱۳۳..... ۴- تیره غوزداری:
- ۱۳۳..... ۵- تیره مشکانی
- ۱۳۴..... ۶- تیره ارمیلی:
- ۱۳۴..... ۷- تیره بولانی:
- ۱۳۴..... ۸- تیره گریشکانی:
- ۱۳۵..... بخش پنجم
- ۱۳۵..... اهمیت ارتفاعات قلات در تاریخ بلوچستان
- ۱۳۵..... موقعیت جغرافیایی ارتفاعات قلات:
- ۱۳۶..... ۱- رشته کوههای تاکاری کهیرتر و پب:
- ۱۳۷..... ۲- رشته کوههای مهم سراوان:
- ۱۳۷..... ۳- رشته کوههای مهم جهالوان:
- ۱۳۷..... ۴- کوههای مهم رشته کوههای مرکزی جهالوان:
- ۱۳۸..... ۴- رشته کوههای مهم ناحیه لسبیله:
- ۱۳۸..... موقعیت جغرافیایی:
- ۱۳۹..... قله‌های مهم رشته کوههای ارتفاعات قلات:
- ۱۴۴..... اهمیت اقتصادی بلندبهای قلات:

- بخش ششم..... ۱۴۷
- دوران فرمانروایی حاکمیت‌های بیگانه در بلوچستان..... ۱۴۷
- تصرف بلوچستان از جانب فرمانروای مادها..... ۱۴۷
- مختصری درباره تاریخ خاندان هخامنشی : ۱۵۱
- روابط گردهای براخویی با خاندان هخامنشی : ۱۵۱
- حمله اسکندر یونانی پادشاه مقدونیه : ۱۵۲
- سولوکوس یونانی جانشین اسکندر: ۱۵۴
- گردهای براخویی و یونانیان : ۱۵۴
- خاندان موریای هندوستان : ۱۵۵
- اوضاع گردهای براخویی در زمان فرمانروایی خاندان موريا : ۱۵۶
- خاندان اشکانی ایران : ۱۵۷
- حملات قبایل سکایی از سمت شمال : ۱۵۷
- ورود قبیله (کوشانی) آسیای مرکزی : ۱۶۰
- اسامی فرمانروایان کوشانی که در بلوچستان حکمرانی نموده‌اند : ۱۶۰
- خاندان ساسانی ایران : ۱۶۱
- اسامی پادشاهان ساسانی که بر بلوچستان فرمانروایی کرده‌اند: ۱۶۲
- خاندان رایبی سند : ۱۶۳
- اسامی فرمانروایان خاندان رایبی که بر بلوچستان حاکمیت داشته‌اند: ۱۶۴
- ظهور اسلام : ۱۶۴
- پیروزی‌های مسلمانان : ۱۶۵
- حکومت اسلامی در زمان خاندان بنی امیه : ۱۶۶
- دوران اسلامی در زمان خاندان بنی عباس : ۱۶۷
- خاندان غزنوی : ۱۷۰
- خاندان سلجوق : ۱۷۰
- غوز ترک : ۱۷۱

- خانندان خوارزمیان : ۱۷۲
- حمله مغول: ۱۷۳
- بخش هفتم ۱۷۵
- ریشه براخویی، شباهت و همسانی با اسامی بعضی مناطق بلوچستان ۱۷۵
- بخش هشتم ۱۹۱
- اولین دوره فرمانروایی کردهای براخویی (۸۵۳ قبل از میلاد - ۵۵۰ قبل از میلاد) ۱۹۱
- تیره‌های مهم کردهای براخویی : ۱۹۲
- ۱- امیر (کیکان اول) از سال (۸۵۳ ق.م تا ۸۰۳ ق.م) ۱۹۳
- تشکیل دیوان بولک : ۱۹۳
- کمک نظامی به پادشاه ماد : ۱۹۴
- مرمت و باز سازی دیوار قلعه (کیکان) و (مساتنگ) : ۱۹۴
- مرگ میر کیکان اول : ۱۹۴
- زندگینامه میر کیکان: ۱۹۵
- ۲- میر زوراک از سال (۸۰۳ ق.م تا ۷۵۰ ق.م) ۱۹۵
- تقسیم توران : ۱۹۶
- مرگ کیقباد اولین پادشاه مادهای گُرد : ۱۹۷
- بحث رستم و زابلستان : ۱۹۷
- اولین تهاجم از جانب فرمانروای سند : ۱۹۸
- مرگ میر زوراک : ۱۹۹
- اختلاف بر سر جانشینی کیکاووس : ۱۹۹
- ۴- میر زگرین (امیر امیران) به سال (۷۱۰ قبل از میلاد تا ۶۷۵ قبل از میلاد) ۲۰۰
- حمله دوم فرمانروای سند به توران : ۲۰۱
- نقشه جنگی (میر زگرین) : ۲۰۱

- نتایج این پیروزی : ۲۰۲
- مرگ میر زگرین : ۲۰۳
- ۵- میر زیبار (امیر امیران) از سال ۶۷۵ تا ۶۳۸ قبل از میلاد : ۲۰۳
- مرگ پادشاه ماد : ۲۰۴
- تأسیس پرستشگاه «زوراک» : ۲۰۴
- مرگ میر «زیبار» : ۲۰۴
- ۶- میر براخم (امیر امیران) از سال ۶۳۸ تا ۵۹۴ قبل از میلاد : ۲۰۵
- ساخت دومین پرستشگاه : ۲۰۵
- حمله حکومت «ماد» به سلطنت «آشور» : ۲۰۶
- شرکت نمودن کردهای براخویی در جنگ مشترک نژادیشان : ۲۰۶
- جانشینی (کواکسار) بر تخت فرمانروایی ماد : ۲۰۷
- اولین محاصره نینوا (موصل) پایتخت آشور : ۲۰۷
- از میان برداشتن سیتها : ۲۰۸
- سقوط سلطنت آشور بر اثر حمله مجدد مادها : ۲۰۸
- مرگ میر «براخم» : ۲۰۹
- ۷- میر گوران (امیر امیران) از سال ۵۹۴ تا ۵۵۰ قبل از میلاد : ۲۰۹
- مرگ پادشاه بزرگ مادها «کواکسار» : ۲۰۹
- جانشینی آزی دهاک : ۲۱۰
- نشست بزرگان کرد : ۲۱۰
- اعلام جانشینی کوروش هخامنشی : ۲۱۱
- بنیانگذار خاندان «هخامنشی» : ۲۱۱
- کوروش، پادشاه «ماد و فارس» : ۲۱۲
- رفتار کوروش با قوم «کرد» : ۲۱۳
- کوروش و کردهای «براخویی» : ۲۱۳
- مرگ میر گوران : ۲۱۳

- بخش نهم..... ۲۱۵
- دومین دوره فرمانروایی کردهای «براخویی» در زمان سلطنت خاندان
 «هخامنشی» (از سال ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد)..... ۲۱۵
- ۸- میر «زرشان» (امیر امیران) از سال ۵۵۰ تا ۵۱۹ قبل از میلاد :..... ۲۱۵
- پیروزیهای کوروش :..... ۲۱۵
- حمله‌ای دیگر از جانب سندی‌ها به توران :..... ۲۱۶
- مرگ کوروش، پادشاه (هخامنشی) :..... ۲۱۷
- مرگ میر «زرشان» :..... ۲۱۷
- میر (زوراک) دوم - (امیر امیران) از سال ۵۱۹ ق.م تا ۴۸۵ پیش از میلاد..... ۲۱۸
- ساخت آب بندها (سد) :..... ۲۱۸
- مرگ کمبوجیه، دومین پادشاه «هخامنشی» :..... ۲۱۹
- داریوش اول :..... ۲۱۹
- مرگ میر زوراک دوم :..... ۲۱۹
- ۱۰- میر ارجان - (امیر امیران) از سال ۴۸۵ تا ۴۶۰ قبل از میلاد :..... ۲۲۰
- مرگ داریوش اول :..... ۲۲۰
- مرگ میر «پندران» برادر میر ارجان :..... ۲۲۰
- مرگ میر ارجان :..... ۲۲۱
- ۱۱- میر شاموز - (امیر امیران) از سال ۴۶۰ تا ۴۲۴ قبل از میلاد :..... ۲۲۱
- مرگ چهارمین پادشاه هخامنشی، (خشایارشا) :..... ۲۲۱
- جانشینی اردشیر هخامنشی :..... ۲۲۲
- تصرف تنگه «میلا» به دست قبایل «جدگال» :..... ۲۲۲
- مرگ اردشیر اول :..... ۲۲۳
- مرگ میر شاموز :..... ۲۲۳
- ۱۲- میر براخم دوم - (امیر امیران) از سال ۴۲۴ تا ۴۰۰ قبل از میلاد :..... ۲۲۴
- حفر قنات و ساخت سد :..... ۲۲۴

- تقسیم غنایم به دست آمده از نبرد تنگه میلا : ۲۲۴.....
- جانشینی خشایار شاه دوم و قتل او : ۲۲۴.....
- جانشینی داریوش دوم : ۲۲۵.....
- مرگ میر براخم دوم : ۲۲۵.....
- ۱۳- میر (سابول) - (امیر امیران) از سال ۴۰۰ تا ۳۷۰ قبل از میلاد : ۲۲۶.....
- ۱۴- میر (نورگان) - (امیر امیران) از سال ۳۷۰ تا ۳۵۰ قبل از میلاد : ۲۲۶.....
- بنای قلعه «نورگان» : ۲۲۷.....
- مرگ میر نورگان : ۲۲۷.....
- ۱۵- میر کیانوش (امیر امیران) از سال ۳۵۰ تا ۳۳۸ قبل از میلاد : ۲۲۷.....
- مرگ اردشیر دوم و جانشینی اردشیر سوم : ۲۲۸.....
- قتل اردشیر سوم : ۲۲۸.....
- مرگ میر کیانوش : ۲۲۸.....
- ۱۶- میر کیکان دوم (امیر امیران) از سال ۳۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد : ۲۲۹.....
- جانشینی داریوش سوم : ۲۲۹.....
- تشکیل دولت مقتدر «یونان» در غرب : ۲۳۰.....
- حمله اسکندر به سلطنت هخامنشی : ۲۳۰.....
- حمله اسکندر به هندوستان : ۲۳۱.....
- بازگشت و مرگ اسکندر : ۲۳۱.....
- گُردهای براخویی و توران و (اسکندر) : ۲۳۲.....
- آماده شدن گُردهای براخویی برای دفاع از وطن : ۲۳۲.....
- نبرد با (کرایتوروس) در تنگه میلا : ۲۳۳.....
- نبرد تنگه حولین (حالانی) : ۲۳۴.....
- نبرد سنگین گل گالا (کوکالا) در نزدیکی راس کیچان (کچاری) : ۲۳۴.....
- مرگ اسکندر مقدونی : ۲۳۶.....
- اختلاف بر سر جانشینی اسکندر : ۲۳۶.....

- ۲۳۷..... (کساندوس) و ورود او برای فرمانروایی بر توران :
- ۲۳۷..... گُردهای براخویی و سولوکوس :
- ۲۳۷..... گُردهای براخویی و چندر گوپت موريا :
- ۲۳۸..... آمدن قبایل هندی از جانب سند :
- ۲۳۹..... کمک فرمانروای زابلستان به گُردهای براخویی :
- ۲۳۹..... نبرد سرنوشت ساز دره (سهر آبادان) در سال ۲۹۲ قبل از میلاد :
- ۲۴۰..... الحاق کیکانان به سرزمین زابلستان :
- ۲۴۱..... آخرین فرمانروایی گُردهای براخویی در توران :
- ۲۴۲..... بخش دهم.....
- ۲۴۲.. جلوه‌های گوناگون حیات سیاسی - اجتماعی گُردهای براخویی در « توران » :
- ۲۴۳..... آیین گُردهای براخویی :
- ۲۴۴..... ساختار پرستشگاه‌ها :
- ۲۴۴..... وظایف نگهبانان معابد :
- ۲۴۵..... آداب و رسوم ملی گُردهای براخویی :
- ۲۴۷..... کشاورزی گُردهای براخویی :
- ۲۴۹..... زبان گُردهای براخویی :
- ۲۵۴..... تشکیلات نظامی گُردهای براخویی :
- ۲۵۵..... تفکیک و تقسیم مردان قبایل :
- ۲۵۶..... طبقه بندی تشکیلات نظامی (لشکری) گُردهای براخویی :
- ۲۵۷..... رسم حول (جار زدن) :
- ۲۵۷..... توضیحاتی در خصوص حول :
- ۲۵۷..... چگونگی تشکیل نیروی نظامی :
- ۲۵۹..... ۴- سندان بولک :
- ۲۶۰..... تشکیلات عشیره‌ای گُردهای براخویی :
- ۲۶۱..... روستا، شهرک و شهرهای گُردهای براخویی :

۲۶۵.....	بخش یازدهم.....
۲۶۵.....	فرمانروایی کردهای (ادرگانی) در مکران.....
۲۶۹.....	شجره تیره ادرگانی :.....
۲۶۹.....	ریشه تیره ماملی :.....
۲۷۰.....	ریشه تیره کرمانی.....
۲۷۲.....	امیران کرد ادرگانی :.....
۲۷۳.....	اسامی امرای ماملی :.....
۲۷۳.....	اسکندر مقدونی و کردهای «ادرگانی» مکران.....
۲۷۵.....	یادداشت‌های مورخ یونانی «ایرین» در مورد مکران و توران :.....
۲۷۶.....	تکه تکه شدن سلطنت اسکندر مقدونی :.....
۲۷۷.....	مکران در زمان چندر گوپت موريا :.....
۲۷۷.....	تأملی در اصل و نسب کردهای مکران :.....
۲۸۷.....	پایان.....
۲۸۹.....	منابع.....
۲۹۵.....	تصاویر کتاب (قوم بلوچ).....

پیشگفتار

تبرستان

www.tabarestan.info

این کتاب اصالت ناگفته‌هایی است که در پستوی تاریک تاریخ، تراژدی تحریف و تمکین و تهدید را بر دوش کلمات و جملات به نابودی سپرده‌اند؛ تراژدی قرنهایی است که شکوه و اقتدار را با آمیزش و اختلاط در هم شکسته‌اند و آرامش تمدن دور و نزدیک اربابان زور و زر و تزویر را به ویرایش افسانه‌ها و حماسه‌ها و واقعیت‌ها نشانده است، تراژدی بی نام و نشان از تبار مردمانی است که نشان شوالیه را از حصار اقوام و ملل به انهدام انساب و امم متواتر کرده است، تراژدی باورها و یادها و دردهاست، تراژدی تبیین‌ها و تکوینها بر خواستگاه نامی علم است که اعتبار حاکمیتها و حکمتها را منظره کرده است، تراژدی قرن‌ها سکوت و خاموشی و فراموشی از بازماندگان پیروزی و شکوه در یک سرزمین مغموم و مجبور است.

این کتاب زایش دوباره‌ای بر تارک ملت‌هاست، زایش پیوندها و پیوسته‌است، زایش قانونی رستم و سهراب‌هاست. این کتاب از اصالت مردمانی می‌گوید که دوری و گسست را فقط بر ناهشیار تاریخ نگاشته‌اند و قلب‌هایشان را همچنان استوار بر دیدار و پیوند دوباره باز گذاشته‌اند.

آری، ضامن این خوشبختی همانا خود تاریخ است و بس؛ تاریخ که در اسرار زنده خویش سهم وارثانش را عادلانه خواهد داد و بیگمان در قانون الهی نیز چه بسا شکسته‌ها و پیروزیها هر کدام به فراخور تلاش ملتها در راه آرمانهایشان فنا و نابودی و حیات را رقم خواهد زد.

و اما سخن از گرد و بلوچ، این رادمردان نستوه و استوار، این تمدن سازان بیدار، دیر زمانیست وارث دردها و آلام خود و تاریخ خویشتن‌اند، دیر زمانیست بر ویرانه‌های غروب خوشبختی، سوگوار عدالت و بغض و شکوه‌اند، دیر زمانیست در تاراج رؤیاهایشان، عشق و امید را بر تارک تابناک اشک‌هایشان عاشقانه ندا می‌دهند؛ «ما اصیلیم و استوار»، دیر زمانیست در قاموس خدایان زمین و زمان، سخن از حقیقت آفتاب، تدارک نابودی فاصله‌هاست و فاصله‌ها به دوری و دوستی در نابودی عاطفه‌ها و خاطره‌ها ایمان ندارند، دیر زمانیست من گرد بلوچ، نیستی و نابودی و مرگ را به گورستان تاریخ زور و زر و تزویر هدیه کرده‌ام، دیر زمانیست هویت و حقیقت خویش را به تار و پود حیات بافته‌ام.

کتاب پیش رو که حاصل تلاشها و مطالعات و استنادات جالب و بی نظیر مؤلف و زبان شناس توانای بلوچ استاد «میر نصیرخان احمد زهی بلوچ» می‌باشد، در نوع خود افقهای روشنی را در خصوص حلقه‌های گمشده‌ای از تاریخ «گرد و بلوچ» در برابر دیدگان ما می‌گشاید.

استاد میر نصیر خان با قاطعیت هر چه تمامتر و با افتخار و مباهات «گرد و بلوچ» را از یک نژاد و نهاد می‌داند و اعتقاد راسخ خویش را در اینکه بلوچ در اصل و نسب پیوند عمیق و مشترک نژادی با کردها داشته‌اند بیان می‌دارد و این را بر پایه استنادات و حقایق مسلم تاریخی که حتی در کتب و متون تاریخی نیز ناپیدا و پنهان مانده است به روشنی ارائه می‌دهد.

سراسر کتاب سخن از این پیوند مشترک نژادی است که هر چند با گذشت قرن‌ها رنگ خاموشی و فراموشی به خود گرفته است اما از نگاه تیز و دقیق و دلسوزانه استاد نصیر خان پنهان مانده و ایشان به مدد چندها کتاب موثق و معتبر تاریخی از جمله «کوردگال نامه و تاریخ مردوخ» این حقیقت مسلم تاریخی و نژادی را تحت عنوان «تاریخ بلوچ و بلوچستان» تقدیم جویندگان علم و دانش کرده است. منابع اصلی و مورد استناد مؤلف در این اثر ارزشمند همانگونه که در بالا به آن اشاره شد، نسخه دستنویس کوردگال نامه و کتاب تاریخ مردوخ می‌باشد که با توجه به همپوشی مطالب کتب فوق و اهمیت آنها

در روشن نمودن تاریخ کرد و بلوچ، بیگمان در برقراری و شناساندن پیوند مشترک نژادی میان کردها و بلوچها کمک شایانی به مورخین بلوچ و کرد نموده است؛ آنچنان که کرد گال نامه با صراحت و اطمینان بلوچها را از نژاد کردها می‌داند و تاریخ مردوخ نیز به این حقایق مهر تأیید زده است. مؤلف در این کتاب ارزشمند بعد از اشاره به اختصاصات و ویژگی‌های ملی و قومی و در راستای اثبات هم‌نژادی کرد و بلوچ، به شرح فرمانروایی اکراد براخویی و حکومت درخشان امرای آنها در سرزمین بلوچستان که نزدیک به پنج قرن در آبادانی و برقراری صلح و دوستی در این سرزمین منشأ آثار و خدمات فروانی بوده‌اند، می‌پردازد. هرچند عنوان اصلی کتاب، «تاریخ بلوچ و بلوچستان» است، اما سراسر کتاب سخن از کرد و نژاد اوست که این خود اعتقاد راسخ و باور قلبی مؤلف مبنی بر پیوند مشترک نژادی میان کرد و بلوچ است که خواننده را متوجه این حقیقت مسلم می‌نماید که تاریخ بلوچ، تاریخ کرد نیز هست و تاریخ کرد، نیز تاریخ بلوچ، و این حقیقت عاری از تعصب نوید فردایی روشن برای طلوع دوباره خورشید و تولد دیگری در دامان یک ملت پاک و بی‌آلایش (کرد و بلوچ) خواهد بود که لازم است روشنفکران و متفکران کرد و بلوچ گامهای اساسی در این راه برداشته و دین خود را به این تاریخ مظلوم و محکوم با صراحت و شجاعت ابراز دارند و در برقراری مناسبات دوباره این ملت واحد کوشش فراوان نمایند. اصل کتاب به زبان اردو می‌باشد که مترجم جوان و باهوش کرد جناب آقای هیوا محمد زندی جلد اول آن را به زبان شیرین و شیوای کردی ترجمه نموده و با نگاشتن مقدمه‌ای جالب و مختصر و مفید بر این اثر بزرگ، آنرا از هر حیث غنی و پربار نموده است که جای بسی تقدیر فراوان دارد.

نگارنده نیز کتاب را از کردی به فارسی ترجمه نموده و توضیحاتی کوتاه بر آن افزوده است، هرچند در کتاب اشتباهات چاپی و غیر چاپی بسیاری وجود داشت، اما نگارنده سعی خود را در اصلاح اغلاط موجود و ترجمه‌ای یک دست و روان به کار گرفت.

علاقه وافرم به تاریخ و علی الخصوص تاریخ کرد و محتوای جالب و جدید کتاب، من را بر آن داشت تا با ترجمه این اثر عشق و عاطفه خود را به هم نژادان کرد و بلوچم ابراز دارم و با افتخار بر خود ببالم که از تبار این مردمان بزرگ و نستوه می‌باشم. امید است کردها و بلوچ‌ها در آینده‌ای نزدیک، این حقیقت بزرگ را پاس داشته و فاصله‌های مرئی و نامرئی غاصبان سرزمینشان را با عشق و عاطفه و دوستی درهم شکسته و نقشی شگرف بر خاطره هستی‌شان حک نمایند. هر چند امروزه قلب‌های آنان از دوردست‌های کردستان و بلوچستان در تب و تاب است و شریک آلام و دردهای یکدیگراند، و هر چند دیر زمانیست که احساس و شهود متعالی حضورشان را بر سستیغ کوه‌های کردستان و بلوچستان به اهتزاز درآورده‌اند و عاشقانه و خالصانه و صادقانه عهد پاک خود را در اعتلا و سرافرازی میهن‌شان ایران، به منصف ظهور رسانده و خواهند رسانید. نگارنده سعی نموده است حتی الامکان رسالت خویش را در نهایت دقت و امانتداری به انجام برساند و هر چند معتقد است که این کار خالی از اشکال و ایراد نخواهد بود.

محمد سابق نصری

پاوه - ساتیاری

اردیبهشت ۱۳۸۸

سند نامه ترجمه «تاریخ بلوچ و بلوچستان»

آقا نصیر خان احمد زهی بلوچ

- امتیاز مهر دولتی.

- وزیر اسبق دربار ولایت بلوچستان.

- رئیس اسبق گروه (تهیه و تدارک) کتب آموزشگاه‌های بلوچستان.

- رئیس اسبق گروه مدیران مدارس راهنمایی و دبیرستان حریم بلوچستان.

- هم اکنون محقق در زمینه زبانهای بلوچی و براهویی در دانشگاه

بلوچستان - کویت.

۱۸- A خیابان سریاب - کویت.

معرفی هیوا محمد گُرد

هیوا محمد کورد اولین جلد از «تاریخ بلوچ و بلوچستان» را به زبان گُردی بر می‌گرداند. این کاراقدامی به جا و شایسته تقدیر از جانب نامبرده می‌باشد. بر طبق «تاریخ مردوخ» و «کورد گال نامه ک» که منابعی موثق و قابل اطمینان برای گُرد و بلوچ می‌باشند، هر دو نژاد گُرد و بلوچ به یک اصل و ریشه نژادی پیوند می‌خورند.

بعد از فروپاشی حکومت مادهای گُرد (ماد و فارس) در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، فرمانروایی دیگری برای مدت مدیدی امپراطوری پارس قدیم را به زیر قیادت خود بردند^۱. این رویدادها و اتفاقات تاریخی آن دوران باعث و بانی از هم جدا شدن و گسستن پیوندهای نژادی و تاریخی گُردهای ساکن در نواحی دوردست شمال آذربایجان و گُردستان تحت استیلای قوم فارس با گُردهای بلوچی که در نواحی دوردست غرب بلوچستان که به قلمرو فارس‌ها چسبیده بود، گردید.

در این مدت مدید «گُرد و بلوچ» همچنان هم نژادی و پیوندهای نژادی و قومی خود و تمام آن حقایق تاریخ بودن با هم را در یاد و خاطر خویش

^۱. اشاره به فرو پاشی حاکمیت رسمی و سیاسی سلسله مادهای گُرد و روی کار آمدن خاندان هخامنشی، که این خود باعث سست شدن پیوندهای نژادی و تاریخی میان دیگر هم نژادان و اکراد دوردست قلمرو مادها (بلوچستان) با خود مادها (ساکنان آذربایجان و گُردستان) می‌شد که این جدایی و گسست نژادی در ادوار بعد تأثیرات مخرب بیشتری را بر جای نهاد. (م. نصری).

داشتند و آن اینکه؛ هر دوی آنها از یک اصل و ریشه می‌باشند و از یک ریشه نژادی سرچشمه می‌گیرند. این اصالت و نژاد مشترک با تمام حقایق آشکار و مشهود تاریخ، در منابع موثق و کتب معتبر تاریخی قدیم، همچنان نهفته و ناپیدا باقی مانده است!

در هنگام کنکاش و جستجو در تاریخ بلوچ، تمام این حقایق مسلم تاریخی را در اسناد معتبر و موثق و منابع و کتب تاریخ قدیم پیافتم و بدانها استناد نموده‌ام.

به همین خاطر لازم است که ملت کُرد در این موقع و زمان مهم این حقایق با ارزش تاریخی را درباره برادران هم‌نژاد خود که نژاد بلوچ می‌باشد و امروزه در جایی دورتر از آنها زندگی می‌نمایند و دارای گذشته و تاریخی پر شکوه و پر از افتخار می‌باشند، بدانند و بدانها آگاهی یابند.

هنگامی که فرمانروای حکومت مادهای کُرد، یعنی کیقباد، سلطنت توران را در سال ۸۵۴ پیش از میلاد تحت سلطه خویش در آورد، بلوچ‌های کُرد هم منطقه زابلستان، توران و بلندیه‌های قلات (مکران) سلطنت توران را تصرف نمودند و از آن زمان این مناطق به بلوچستان شناخته شدند که امروزه منطقه‌ای در حریم جمهوری اسلامی پاکستان است. این منطقه از جانب بلوچ‌ها اداره می‌شود و منطقه‌ای مخصوص به آنها می‌باشد.

در این نوشتار آنچه که در ارتباط با «هیوا محمد کورد» می‌باشد این است که ایشان جوانی بسیار زیرک و باهوش است که به عنوان یک پناهنده کُرد در یکی از مدارس راولپندی (شهری بزرگ در منطقه پنجاب پاکستان، که به پایتخت این کشور یعنی اسلام آباد چسبیده است)، مشغول خواندن و نوشتن می‌باشد. این جوان زیرک کمک شایانی به من نمود و هم اکنون جلد اول تاریخ بلوچ و بلوچستان را به زبان کُردی ترجمه می‌نماید. در این خصوص ساعات زیادی را در رابطه با چگونگی و مشکلات این کار با من به بحث و گفتگو نشست که

در این گفتگو، این نتیجه را گرفتم که ایشان در ترجمه جلد اول تاریخ بلوچ و بلوچستان بسیار جدی و دلسوز می‌باشد. جدا از این، ایشان جوانی تلاشگر و سرشار از انرژی است که ملت گرد بخاطر داشتن این چنین فردی بسی خوشبخت و سعادتمند می‌باشد و باید به اینچنین جوانانی افتخار و مباحات نماید که شایسته رحمت و سپاس پروردگار هم می‌باشند.

این مرد جوان بر روی من تأثیر فروانی نهاد تا آنجا که قول هر گونه همکاری و کمک لازم در خصوص ترجمه اولین جلد از این کتاب تاریخی را به ایشان دادم.

امید دارم که در کار ترجمه این کتاب موفق باشد.

آقا نصیرخان احمد زهی بلوچ

تاریخ ۱۳۷۵/۸/۱۹۹۶

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

تبرستان

www.tabarestan.info

استاد میر نصیر خان احمد زهی بلوچ بیشتر از ۴۰ سال است که درباره تاریخ بلوچ به کنکاش و تحقیق مشغول می‌باشند. ایشان به مدد چند کتاب و منابع موثق تاریخی به زبان‌های؛ انگلیسی، فارسی، اردو و بلوچی و بخصوص «کورد گال نامه» و «تاریخ مردوخ»، این حقیقت مسلم را به ما می‌نمایند که «بلوچ» در اصل و نسب «گُرد» می‌باشد، تا آنجا که در دورانهای بسیار دور یکی از طوایف قدرتمند و چابک گُردهای «ماد» بوده‌اند و این حقیقت آشکار چه بسا از نگاه تاریخ گُرد و مورخین گُرد هم پنهان مانده است.

تا آنجایی که در بحث امیر نشین‌های گُرد، امیر نشین «براهویی» بلوچ‌ها هم به مانند امیرنشینی گُرد نگاه می‌شود که در سده‌های پانزده و شانزده پایه‌های آن در بلوچستان بنا نهاده شد.

بنده نیز این کار را وظیفه قومی و ملی خود دانستم که این کتاب ارزشمند را به زبان گُردی ترجمه نمایم. برای اینکه تاریخ گُرد و تاریخ‌نویسان گُرد و علی‌الخصوص مردم گُرد به این حقایق تاریخی آگاهی بیابند و بتوانند در این باره به تحقیقات دیگری همت گمارند.

در اینجا لازم است از دوستانی که در آماده کردن این ترجمه من را همکاری نموده‌اند سپاسگزاری نمایم:

عزیزانی همچون، استاد میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، که با دلسوزی هر چه تمامتر در ترجمه جلد اول این کتاب توصیه‌های لازم را به بنده نمودند،

استاد بلند مرتبه گرد «جمال نَبَز» که زحمت ویرایش کتاب را متحمل شدند، دوست عزیزم کاک حسن کریم که با دلسوزی تمام از ابتدای کار یاریگرم بودند، دوست ارجمند دکتر گردستان موکریانی از انجمن «زانیاری»، جناب بدران احمد حبیب مسئول انتشارات آراس که در نشر و چاپ این اثر یاریم نمودند و تمام دوستان و عزیزانی که در این کار یاورم بوده‌اند.

در پایان امیدوارم که نشر این اثر برای تاریخ گرد مفید و سودمند واقع شود و موجب تحقیقات و پژوهش‌های بسیاری برای مورخین، محققین و زبان شناسان گردد در باره این حلقه گمشده و البته با ارزش تاریخ گرد شود.

هیوا محمد زندی - ۱ / ۸ / ۲۰۰۳ - استرالیا

Hiwa_zandi@hotmail.com

p.o.BOX.۶۰۹۱

Buranda QLD ۴۰۱۲

Australia

«کورد گال نامه ک» تبرستان

کشف دستنویس یک منبع با ارزش برای تاریخ کرد و بلوچ

چهارصد سال پیش شرف خان بتلیسی «بدلیسی»^۱ نوشتن «شرف نامه»^۲ را به پایان رسانید و با این کار، اثری گرانبها در باره تاریخ نژادی کرد به جهانیان تقدیم داشت.

۱. «شرفخان فرزند شمس‌الدین (۹۴۹ - ۱۰۱۱ هجری) تبعه ترکیه و امیر بدلیس است. ایالت او هرچند کوچک بود، از مهم‌ترین و معتبرترین ایالات کردستان به شمار می‌رفت. شرف یعنی مؤلف شرفنامه در بیستم ذوالقعدة سال ۹۴۹ (۲۶ فوریه ۱۵۴۳) در کره رود از توابع قم متولد شد. مادر او دختر امیرخان حاکم دیاربکر بود و شمس‌الدین به روزگار تبعید در آنجا با او ازدواج کرده بود.» (به نقل از شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر ولیامنیوف ورنوف، چاپ اول، ۱۳۷۷، انتشارات اساطیر) م. نصری

۲. شرفنامه: «کتاب شرفنامه یا تاریخ کردها معروف به شرف نامه بدلیسی، تألیف امیر شرفخان بدلیسی در سال ۱۰۰۵ هجری همانگونه که مصحح روس آن در تقریباً یک قرن و نیم پیش دریافته و در مقدمه خود تصحیح کرده است: «معتبرترین، مهم‌ترین و قابل ملاحظه‌ترین بخش تاریخ کرد است.» محتوای شرفنامه از اطلاعات مندرج در کتابهای گوناگون تاریخ مشرق زمین و نیز از اطلاعات پیران موثق و قابل اعتماد و خاطرات خود مؤلف برگرفته شده است.» (به نقل از شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر ولیامنیوف ورنوف، چاپ اول، ۱۳۷۷، انتشارات اساطیر). «این کتاب دارای یک مقدمه و ۴ صفحه و یک خاتمه است و مطالب آن درباره حکام لر کوچک و لر بزرگ و اردلان و بابان و ایوبیان و هکاری و مکاری و برادوست و دنبلی و کلهر و بانه و غیرو است.» به نقل از تاریخ کرد و کردستان، صدیق صفی زاده (بوره که ئی) م. نصری

در واقع اگر شرفنامه به عنوان منبعی با ارزش و پر محتوا شناخته شده است، بیگمان ارزش «کوردگال نامه» از شرف نامه کمتر نیست، نسخه دستنویس «کوردگال نامه ک» سالها قبل در بلوچستان پاکستان کشف شده که در ۱۰۷۰ هجری مصادف با (۱۶۵۹ - ۱۶۶۰) میلادی توسط «آخوند محمد صالح زنگنه» از اکراد گرد بلوچ نوشته شده است.

بر طبق نظر این مورخ، اصل و نژاد بلوچ، گرد می باشد، نویسنده این اثر به بحث خویشاوندی خود با قبیله «براخویی» گرد اشاره و عشیره زنگنه را نیز از طایفه «بوودی» می داند، این دو طایفه را نیز از نوادگان دو پسران بوود یعنی «باخیم و زنگان» به شمار می آورد و می گوید که «بوود» هفتمین پسر امیر مادها بوده است.

آخوند محمد صالح زنگنه به تفصیل به بحث درباره قبایل و طوایف گردان بلوچستان اشاره می کند و می گوید که بلوچها گرد بوده و از گردستان به سوی بلوچستان قدیم که در آنزمان به «توران و مکران» شناخته می شده، آمده و در آنجا مقیم گشته اند. این وقایع در ۸۵۵ پیش از میلاد رخ داده است.

او اضافه می کند: هنگامی که سرکرده مادهای گرد یعنی کیقباد فرمانروایی خود را در سرزمین ماد استحکام بخشید، و بر افراسیاب پادشاه سرزمین توران، تسلط پیدا نمود، آن هنگام کیقباد به طرف بلخ یورش برد و سرزمین توران و مکران بوسیله گردان «براخویی و ادرگانی» به تصرف در آمد. بعدها این سرزمین، بلوچستان و ساکنانش نیز بلوچ نامیده شدند.

آقا نصیرخان احمد زهی بلوچ، وزیر اسبق حکومت بلوچستان پاکستان در این اواخر مقدمه ای را بر این اثر با ارزش نوشته است و به این اشاره نموده است که کورد گال نامه ک افقهای بسیار روشنی را بر روی تاریخ بلوچستان گشوده است و باعث آشکار شدن تمام نهفته ها و ناپیداها و گمانه زنی های شده که مورخ بریتانیایی Denys Brag درباره تاریخ براخویی و بلوچستان به آنها اشاره نموده است.

نصیرخان هم اکنون استاد فرهنگ و زبان بلوچ در دانشگاه بلوچستان پاکستان می‌باشد. قابل ذکر است که ایشان کتاب با ارزشی را به نام «تاریخ بلوچ و بلوچستان» به زبان اردو نوشته‌اند و بر اساس افقهای روشن «کوردگال نامه ک» و «تاریخ کُرد و کُردستان» استاد مردوخ کُردستانی، به بحث درباره بلوچ و بلوچستان می‌پردازد. این کتاب با ارزش از جانب یکی از دانشجویان کُرد مدرسه راولپندی پاکستان به اسم هیوا محمد زندی به کُردی روان و سلیس ترجمه شده است. دوست عزیزم هیوا زندی ترجمه کتاب را برای من فرستاد که برآستی لازم به دستکاری نمی‌باشد.

بنده در هنگام کنفرانس شرفنامه که در تاریخ ۲۱ / ۵ / ۱۹۸۸ در برلین برگزار شد، درباره این ترجمه کردی و «کورد گال نامه ک» صحبت نمودم، البته در این راه از دانشمند و عالم تلاشگر کُرد استاد (شیخ عمر غریب) مقیم پاکستان سپاسگزاری و قدردانی می‌نمایم که نسخه‌ای از کورد گال نامه را برایم فرستادند و همچنین از هیوا محمد زندی برای این خدمت بزرگ قدردانی می‌کنم و آرزو مندم تلاش و کوشش روشنفکری و علمی کُردها، برای خدمت به تاریخ و فرهنگ ملت کُرد به موفقیت و پیشرفتهای فراوان دست یابد.

استاد جمال نبز^۱

^۱. جمال نبز : « دکتر جمال نبز بن توفیق ملقب به زردشت در سال ۱۳۵۴ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به دانشگاه بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد و مدتی در مدارس سلیمانیه و اربیل و کرکوک (جنوب کردستان) به تدریس شیمی و فیزیک پرداخت و سپس به تحصیل خود ادامه داد تا به اخذ دکترای نایل آمد و پس از آن عازم آلمان شد و در دانشگاه برلین به تدریس فرهنگ و زبان کُردی مشغول شد و اکنون نیز همین سمت را دارد. وی به زبانهای کُردی، عربی، فارسی، ترکی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی تبحر دارد و در تاریخ و فرهنگ و زبان کُردی استاد است. و او را کتب و آثار ادبی و تاریخی بسیار است که همگی نتیجه تحقیقات دقیق وی است که با نثری بلیغ و شیرین به زبان کُردی نوشته که می‌توان به برخی از آنها از جمله: زبان و ادبیات کُردی، کاکائی ها، تاریخ کُرد و کُردستان، کُردستان و شورهای کُرد، فرهنگ کُردی به انگلیسی، فرهنگ کُردی به آلمانی، کفاح الاکرد، الحقوق الثقافية لمواطنین الاکرد و ... اشاره نمود. م. نصری به نقل از (کرد و کردستان اثر صدیق صفی زاده بوره که ئی صفحه ۳۶).

پیشگفتار مترجم (اردو به کردی)^۱

www.tabarestan.info

هم نژادی کرد و بلوچ

درباره ریشه نژادی بلوچ گمانه زنی‌های مختلفی وجود دارد؛ از نگاه شعر و افسانه و داستانهای فولکلور و قدیمی بلوچی، بلوچ از نوادگان حضرت حمزه هستند و عرب می‌باشند، «راولینسون» و «محمد سردارخان بلوچ» و عده‌ای دیگر از مورخین، بلوچ را از تبار «کلدانی‌ها» می‌دانند.

«پوتینجر» از اولین مورخین بیگانه در این خصوص می‌باشد که در سال ۱۸۱۰ میلادی وارد سرزمین بلوچستان شد. این مورخ همراه با «خانیکوف»، بلوچ‌ها را از نسل ترکمن‌ها به حساب می‌آورند.

«موکлер» بلوچهای امروزی را همان «گودروسی»های قدیم می‌داند که «یونانیان» زمان اسکندر مقدونی از آنها سخن گفته‌اند. «هولوچ» و «ماسون» بلوچ‌ها را عرب می‌دانند. «هنری بیلو» بلوچ‌ها را همان «راجپوت‌های» هندوستان می‌داند و «برتن»، «دیمز»، «کین»، «لاتام» و مستشرقین بسیار

^۱. همانگونه که در مقدمه بیان داشتیم، اصل کتاب به زبان اردو می‌باشد که توسط مترجم جوان و باهوش کُرد آقای هیوا محمد زندی به کُردی روان و سلیس و با نثری شیوا و دلچسب ترجمه شده است. این مقدمه (صفحات ۵۴ - ۱۰) در نوع خود جالب و اطلاعات مختصر و مفیدی را در مورد موضوع و محتوای کتاب، بخصوص در ارتباط با هم‌نژادی (کُرد و بلوچ) در اختیار خواننده می‌گذارد که این خود نشان از معلومات و اطلاعات مترجم در موضوع یاد شده می‌باشد. م. نصری

دیگری بلوچ را از نژاد ایرانی یعنی آریایی می‌دانند.^۱ از میان این گمانه زنی‌ها، مهمترین آنها که مورخین و محققان زیادی را به خود مشغول نموده، گمانه‌زنی درباره عرب بودن و آریایی بودن بلوچها می‌باشد.

هرچند نظرات قبلی مثل اغلب نظرات موجود در باره ریشه نژادی بلوچ، به علت نداشتن سند و اعتبار علمی و تاریخی، در تاریخ نویسی جدید بلوچ به تلاشی بی پایه و اساس و بدون نتیجه نگریسته می‌شود، اما در میان این گمانه زنی‌ها، منسوب دانستن نژاد بلوچ به نژاد آریایی ایرانی و در میان نژادهای ایرانی نیز، هم نژادی بلوچ و کرد، از اهمیت بیشتری برخوردار شده و بر سایر گمانه زنی‌های موجود برتری پیدا نموده است؛ این نظر بخصوص بعد از انجام تحقیقات علمی، تاریخی، انسان شناسی و زبان شناسی، فرهنگی و آداب و رسوم درباره اصالت نژادی بلوچ، بیشتر به چشم می‌خورد. در این قسمت در نظر داریم به طور خلاصه به فاکتورها و اختصاصات موجود در این زمینه نظر بیندازیم که هم نژادی کرد و بلوچ را به شیوه‌ای علمی و تاریخی نشان می‌دهند.

تاریخ بلوچ

برای دسترسی و روشن ساختن اساس و ریشه نژادی بلوچ، در ابتدا بطور خلاصه درباره گمانه زنی‌های عرب و کلدانی بودن بلوچ بحث خواهیم کرد و اینکه این گمانه زنی‌ها از کجا سرچشمه گرفته‌اند و چرا اهمیت علمی و تاریخی ندارند، و بعد به بحث هم نژاد بودن کرد و بلوچ خواهیم پرداخت.

برای زدودن این ابهامات تلاش می‌کنیم به منابعی نظر افکنیم که این هم نژادی را نشان می‌دهند. در راستای این بحث‌ها، خواستگاه و جایگاه اولیه بلوچ‌ها، کوچ و مهاجرت آنها را در مراحل و زمانهای مختلف و بر اساس منابع و

۱. علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شماره ۸، ۹ و ۱۳۴۳، قمری، صفحه: ۷۷۷ -

تحقیقات تاریخی مد نظر قرار می‌دهیم. چرا که نکات اساسی را درباره هم نژادی کُرد و بلوچ به دست می‌دهند.

محققان و نسب شناسان برای نشان دادن سرچشمه و اصالت نژادی هر ملت به مشخص نمودن اولین خواستگاهها و محلهای سکونت آن ملت و قوم و تاریخ کوچ و مهاجرت و اقامت آنها از همان مسکن و مأوی نخستین و اولیه و استقرار آنها تا قرون عصر حاضر می‌پردازند. در واقع این کار یکی از فاکتورهای مهم در یافتن و مشخص نمودن اصالت نژادی هر ملت و قوم می‌باشد.

درباره تاریخ بلوچ، منابع و اسناد موجود تاریخی، به روشنی و بدون کمک از اسناد و منابع دیگر، افقهای روشنی را بر روی همه خواستگاههای اولیه و تاریخ واقعی از ابتدا تا به امروز می‌گشایند.

هر چند که این موارد، مبهم و ناپیدا نبوده و اغلب، تحقیقات علمی و تاریخی در دسترس می‌باشند و می‌توان به این وسیله نواحی و محلهای سکونت و مهاجرت نژاد بلوچ را به روشنی مشاهده نمود.

در این قسمت به سه منشأ تاریخی برای مشخص نمودن ریشه نژادی بلوچ اشاره خواهیم کرد که آگاهی‌های بیشتری را در باره اقامتگاه اولیه نژاد بلوچ به ما خواهند داد؛

از این میان می‌توان به اشعار و افسانه‌های بلوچی، نسبت دادن بلوچ به نژاد عرب، «راولینسون» و گمانه زنی کلدانی بودن بلوچ و همچنین منابع بسیاری که به «ماد»ی بودن بلوچ یعنی کُرد بودن نژاد بلوچ می‌پردازند، اشاره نمود.

شعر و افسانه بلوچی

به باور اشعار، افسانه‌ها و داستان‌های بلوچی که تا به امروز باقی مانده و پاس داشته شده‌اند، بلوچ‌ها اصالتاً «عرب» و از نواحی «حلب» به نواحی محل سکونت امروزی که بلوچستان نامیده شده، آمده‌اند.

در یکی از اشعار بلوچی آمده است:

رند اولشاری په و تا براتنت جک سیگبین که حمزه زاتنت

یعنی: «رند» و «لشاری» برادر هم‌اند و همه می‌دانند که از نوادگان حضرت حمزه‌اند.^۱ «رند» و «لشاری» دو قبیله معروف و بزرگ بلوچ‌ها می‌باشند. در شعر دیگری آمده است که:

ما سریدون یا علی‌ای دین و ایمان تیبیتین

حمزه اولادین بلوچی صوب درگاه گرین

یعنی: «ما مرید حضرت علی هستیم، این اعتقاد و ایمان محکمی است، بلوچ نواده حضرت حمزه است و پیروزی را از درگاه ایزد متان خواهانیم».^۲ یکی از شعرای بلوچ که شعرش را به فارسی سروده است می‌گوید:

بیای سخنگوی صادق سخن بمن گوی احوال نو و کهن

خبر ده که اصل بلوچ از کجاست حسب و نسبشان بگو تو ز راست

بگفتا بگویم به توای رفیق ز اولاد حمزه بود این فریق

پس رز مدتی آن گروه بلوچ به کرمان از حلب کردند کوچ^۳

درباره عرب بودن بلوچ این نظر نیز وجود دارد که از آنجا که بلوچ طرفدار

امام حسین بودند، در سال ۶۸۱ میلادی از سوریه «حلب» بیرون رانده شده

و به ناچار در سال ۶۸۲ میلادی بسوی کرمان و بلوچستان کوچ نمودند.^۴

در عصر حاضر محققین تاریخ بلوچ، بوسیله اسناد اثبات نموده‌اند که

منسوب نمودن بلوچ به عرب، در اشعار، افسانه‌ها و داستانهای بلوچی جدا از

تعصب و اعتقادات دینی و ایمانی، هیچ پایه و اساسی تاریخی ندارد و در

احادیث آمده است که حمزه اولادی نداشته و نسب او ادامه نیافته است.^۵

هیچ منبع و سند تاریخی در دسترس نیست که به «عرب بودن و عرب

دانستن» بلوچ اشاره نماید و دلیل معتبر و روشنی در باره محل اقامت اولیه و

^۱ علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شمار، ۸ و ۹، ۱۳۴۳ قمری، صفحه ۷۷۴.

^۲ علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شمار، ۸ و ۹، صفحه ۷۴۹.

^۳ علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شمار، ۸ و ۹، صفحه ۷۷۴.

^۴ Syed abdul Quddus, The Tribal Baluchistan, Ferozsans, pty Ltd, Lahore, ۱۹۹۰. p. ۵۸.

^۵ علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شمار، ۸ و ۹، صفحه ۷۷۵.

کوچ و مهاجرت نژاد بلوچ از حلب به بلوچستان را ارائه نماید. از آنجایی که «حمزه» بر پایه احادیث هیچ اولادی نداشته است، داستانهای بلوچی تلاش نموده‌اند به شیوه‌ای افسانه‌ای این ارتباط و پیوند نژادی را ایجاد نمایند؛

«یک روز «حمزه» در برکه‌ای شنا می‌کرد، عده‌ای از پریان برای شست و شوی خود به داخل برکه آمدند و یکی از از پریان عاشق حمزه می‌شود و از ثمره این عشق، پسری متولد می‌شود که اسمش را «بلوچ» می‌گذارند و از بلوچ، نژاد بلوچ بوجود می‌آید»^۱.

جدا از این، منسوب داشتن نژاد بلوچ به عرب هیچ پایه و اساس علمی ندارد زیرا که پیدایش و کوچ بلوچ به دورانهای کهن تر از قرون اسلامی باز می‌گردد.^۲

کلدانی بودن بلوچ

درباره کلدانی بودن بلوچ یعنی «سامی بودن» آنها، اولین بار «جورج راولینسون» در سال ۱۸۶۲ میلادی در کتاب (Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World) که آن را در سه جلد نوشته است، به آن اشاره نمود. «راولینسون» اساس نظرش را بر پایه تشابه کلمه «Belus بیلوس» (که پادشاه بابلی‌ها و خدای بزرگ کلدانی‌ها بوده) با کلمه «بلوچ» و همچنین وجود چندین کلمه سامی در زبان بلوچی قرار می‌دهد. این سخن راولینسون که بسیاری از محققین و مورخین را به خود مشغول نموده بود، هم اکنون به عنوان کمترین فرضیه در ارتباط با نژاد و نسب بلوچ نگریسته می‌شود، بخصوص بعد از آنکه اسناد تاریخی در تعارض با این گفته‌ها در معرض دید همگان قرار گرفت.^۳

^۱. علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شمار، ۸ و، صفحه ۷۷۵

^۲. Mohammad Sardar Khan Baluch, History of Baluch Race and baluchistan, Nisa traders, Quetta, (Pakistan) ۳ rd ed. , ۱۹۸۴. p. ۴.

^۳ Janmahamad, The Baluch Cultural Heritage, Royal Book Company, Karachi (PAKISTAN), ۱۹۸۲. p. ۸.

سردار محمد بلوچ که او هم از راولینسن نقل می‌کند، از سامی بودن بلوچ سخن به میان می‌آورد و اینکه ؛ «نمرود» در اصل به «کوش» پسر «حام» پسر «نوح» به بیلوس معروف بوده است و همچنین شهر نمرود به شهر بیلوس هم شناخته می‌شده است.^۱ در ابتدا نوادگان «کوش» تحت عنوان «کاسوس» و «بیلوس» به «سوریه» و «فونیشا» آمدند. نمرود که نوه ی کوش بود پایه‌های حکمرانی کلدانی‌ها را بنا نهاد و بعنوان اولین پادشاه کلدانیان به «بیلوس» معرف شد. راولینسن بعنوان سند در این ارتباط از «انجیل - Bible» نام می‌برد که از نمرود به عنوان پایه گذار حکومت کلدانیان یاد می‌کند. به اعتقاد راولینسون کلمه بلوچ از «بیلوس» مشتق شده است.^۲

به گفته راولینسون، بیلوس یا نمرود در سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد حکمرانی می‌کرده است و بعضی از نویسندگان او را مقارن با پیامبری «ابراهیم» می‌دانند. ابراهیم در شهری به نام «اور» در «کالدیه» که در پایین رود فرات واقع شده، متولد شد. در کتاب قرآن کریم هم به پیامبری ابراهیم اشاره شده که از جانب نمرود به آتش انداخته شد و به کمک معجزه الهی از آتش به سلامت رهایی می‌یابد.^۳

راولینسون ارتباط نژاد بلوچ را با نمرود اینچنین بحث می‌کند:

که در آن روزگاران در سرزمینی که نمرود فرمانروای آن بود (بر اساس روایت مردمان این نواحی که در ۲۰ مایلی جنوب موصل واقع شده)، همه قبایل و و شهرها خدای مخصوص خود را به اسم «بل» پرستش می‌نمودند و برای اینکه این خدایان از خدایان همسایگانشان جدا باشند، هر یک از خدایان به اسم مخصوصی شناخته می‌شدند. خدای کلدانیان هم «بیلوس» نام داشت و پیروان و معتقدین به بیلوس یعنی کلدانی‌ها و بابلی‌ها به این اسم خوانده

^۱ . Mohammad Sardar Khan Baluch, p. ۱۴ - ۱۵.

^۲ . Mohammad Sardar Khan Baluch, p. ۱۶ .

^۳ . Ibid p. ۱۶.

می‌شدند.^۱ کلمه «بلوچی» هم تا به امروز از لحاظ فونتیک و نوشتاری تغییرات بسیاری نموده است، کوشی‌های قدیم به «بعلوث (Baaloth) یا «بیلوث (Bealoth) آنرا تلفظ می‌کردند. آشوریان و بابلی‌ها و کلدانیان به «بیلوس (Belus) یا «بعلوث (Baalos) و اعراب قرون میانه به «بلوس (Balos) یا «بلوچ (Baljo) و فارس‌ها هم بلوچ نام نهادند.^۲

درباره محل سکونت و مهاجرت بلوچ‌ها هم اینچنین گفته‌اند: که «کوش» معروف‌ترین نواده نوح و پسر حام، به طرف سوریه و بابلیون تحت عناوین «کاسوس و بیلوس» کوچ نمودند. اتیوپی‌ها که تحت حاکمیت کوش بودند، کوشی نامیده شدند و کوش‌ها بطور مستقیم همان کاسوس‌ها و بیلوسی‌های قدیم هستند.

قوم بلوچ هم از بازماندگان قبایل «کلدانی - بیلوس» (Kaldo - Belos)^۳ می‌باشند، به این معنی که بلوچ‌ها از خانواده پادشاهی کلدانیان کوشی نژاد می‌باشند.^۴ بعدها بلوچ در سال ۷۰۸ پیش از میلاد و ۶۱۲ پیش از میلاد سرزمین‌های اجدادی خود در کالدیه یعنی بابلیون را ترک کرده و در مناطق شمالی فارس، نزدیک دریای سیاه (گرددستان، ارمنستان، و گیلان) ساکن شدند.^۵ در مدت دو هزار سال در این مناطق صعب العبور ماندگار شده و در عهد خلفای اسلام، بلوچ‌ها در نواحی میانی فارس، بخصوص منطقه کرمان دیده شدند.^۶

همانگونه که بحث شد، هیچ سند علمی در این باره که اشاره به کلدانی بودن بلوچ و مهاجرت آنها از بابلیون به سمت نواحی شمال فارس داشته باشد، در دسترس نمی‌باشد.

^۱. Ibid p. ۱۶.

^۲. Mohammad Sardar Khan, p. ۱۷.

^۳. Ibid, p. ۱۸.

^۴. Ibid, p. ۱۸.

^۵. Ibid, p. ۲۹.

^۶. Ibid, p. ۲۹.

راولینسون و محمد سردار خان بلوچ، هردو درباره تاریخ عهد قدیم (تحت عناوین بیلوس و کوچ و مهاجرت آنها از مناطق آباء و اجدادی در بابلیون) چیز مهم و آنچنانی به دست نمی‌دهند، و حتی درباره شناسنامه این قبایل از جمله نام قبایل، تعداد آنها و سرکرده این قبایل، چیزی را نشان نمی‌دهند.^۱ از همه مهمتر، در مورد زبان بلوچی که بعداً به آن پرداخته می‌شود، اثبات شده که زبانی است از خانواده زبانهای ایرانی (هند و اروپایی) و هیچ ارتباط و پیوندی با زبان سامی (بابلی‌ها) ندارد.

هر دو مورخ فوق از این نظر هیچ سند معتبر و مهم را درباره اینکه زبان بلوچی به چه شیوه‌ای ساختار اصلی زبان سامی را از دست داده، و اصول اساسی و قواعد ساختاری زبان آریایی نژادها را پذیرفته، به دست نمی‌دهند. در کتاب «سالنامه پاکستان» که درباره اقوام و نژادهای پاکستان صحبت می‌کند، در قسمت تاریخ بلوچ آمده است که بعد از تصرف و تحت سلطه درآمدن بابلی‌ها توسط کورش (Cyrus) هخامنشی، بلوچها از بابلیون یعنی کالدیه مهاجرت نموده و در نواحی شمال فارس (Persia) سکنی گزیدند و همزمان با اتفاقات و تغییر و تحولات آن دوران، اصالت نژاد سامی خود را از دست داده و زبان بیگانه را انتخاب نموده‌اند. این منبع اشاره می‌کند که زبان «مادی» (اوستایی) مادر زبان بلوچهای امروزی است.^۲ این نظر هرچند هیچ سند علمی و تاریخی را بدست نمی‌دهد اما از لحاظ علمی و زبان شناسی می‌تواند یک تغییر و تحول قابل اعتنا باشد، چرا که اساس نژادها و زبان آنها در طی قرون و اعصار از مراحل رشد و تکامل خود عبور نموده و به صورت امروزی درآمده است.^۳

۱. هیوا محمد زندی، دیداری با تاریخ نویس و زبان شناس، استاد میر نصیر خان، کردستان امروز، شماره ۱۴، ۲۰۰۲، صفحه ۳۸ - ۳۹.

۲. Pakistan year Book, ۱۹۷۰, p. ۴۵۷.

۳. هیوا محمد زندی، صفحه ۳۹.

در واقع زبان بلوچی به چه نحوی این گونه سریع در نواحی شمال فارس زبان سامی خود را از دست داده و زبان اصلی قوم ایرانی (هند و اروپایی) را انتخاب نموده و به همین ترتیب آداب و رسوم، سنن و فرهنگ و سایر اختصاصات قوم بلوچ (که از آنها بحث خواهیم نمود) به فرهنگ آریایی‌های ایرانی و از آن میان به فرهنگ و آداب و رسوم گُرد نزدیکترین و مرتبط‌ترین است^۱ جای بسی تأمل و تدبر می‌باشد.

هر چند اتفاقات و تغییرات تاریخی و سیاسی تأثیر بسیار زیادی بر آداب و رسوم و فرهنگ و زبان ملت‌های تحت سلطه دارد اما تغییر و تحول در همه آداب و رسوم، فرهنگ، سنن و زبان و از اختصاصات نژادی یک نژاد به نژاد دیگر یعنی از «سامی» به «آریایی» قوم بلوچ چیز درست و معتبری نیست. این نیز در واقع با نگاه کردن به تاریخ سیاسی بلوچ که از زمان ساکن شدن آنها، در نواحی جنوب دریای خزر، آنچنان که فردوسی در شاهنامه از آن سخن به میان می‌آورد، و بعدها ساکن شدن آنها در نواحی کوهستانی کرمان در تعارض کامل قرار دارد. به عقیده جهانگردان و مورخین عرب زبان، حملات و تصرفات اسلام به این نواحی و تا پایه‌گذاری کنفدراسیون بلوچ در قلات، در ابتدای قرن پانزدهم بوسیله «براخویی» «براهویی» های کورد بلوچ، و بعدها تا تسلط انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم به بعد، بلوچ نوعی استقلال «دیفاکتومی»^۲ داشته و توانسته زبان و فرهنگ خود را پراکتیزه نموده و از نابودی برهاند. از این رو تغییرات در پایه و اساس اختصاصات ملی بلوچ علمی نیست. به همین خاطر ارجاع دادن و مرتبط دانستن بلوچ به بازماندگان «بیلوس»، بدون داشتن سند و منبع علمی «معتبر» و با این اعتبار که با نشان دادن اینکه کلمه بیلوس مشابه

^۱ . janmahamad, The Cultural Heritage, p.۵,۲۵

^۲ . defacto: بالفعل، عملاً (درمورد دولتی که با انقلاب و نظیر آن روی کار آمده و هنوز بطور رسمی شناخته نشده).م.

کلمه بلوچی می‌باشد، و این گمانه زنی که کلمه بلوچ همام بیلوس پادشاه کلدانیان است، بر اساس متودولوژی علمی و تاریخی نخواهد بود.

همانطور که بحث نمودیم همه آگاهی‌ها و دانستنی‌های نژادی و نسبی در تضاد با این حدس و گمان یعنی کلدانی بودن بلوچ، می‌باشد، تا آنجا که کلدانیان که امروزه در کردستان باقی مانده و به درازای تاریخ با کردها زیسته‌اند، زبان و فرهنگ خود را از دست نداده‌اند و زبانی که با آن سخن می‌گویند به «هیبرو» بسیار نزدیک است^۱ و این «سامی» بودن زبان را می‌رساند.

اما در سوی دیگر، که سال‌ها پیش پیوند نژادی بلوچ با کرد از هم گسسته است، و دیگر با هم تبادل و زندگی ندارند و از منظر جغرافیایی هم به همدیگر نمی‌رسند، زبانشان به کردی بسیار نزدیک می‌باشد. بعد از حکومت ماد، کردها دیگر حاکمیت آنچنانی (سیاسی) در قالب یک دولت را که بتواند همه آنها را تحت پوشش قرار دهد و بلوچ را هم در برگرفته باشد، نداشته‌اند.

با وجود این اسناد علمی و تاریخی که از آنها سخن خواهیم گفت، تلاش برای مرتبط نمودن و پیوند نژادی بلوچ به کلدانی‌ها و یا به اعراب جز یک علقه و یک حس روانشناختی چیز دیگری نخواهد بود. همانگونه که در تاریخ نمونه‌های بسیاری در این باره وجود دارد که ملت یا قومی به علل و منافع سیاسی و اقتصادی و یا حس دینی، شناسنامه و هویت ملل یا اقوام دیگر را با توجه به موقعیت آنها، انتخاب و پذیرفته‌اند.

در اوایل ورود اسلام، در نواحی فارس، بسیاری از فارسها (ایرانی‌ها) به هدف رسیدن و دست یافتن به حق و حقوق اجتماعی و سیاسی بیشتر از جانب فرمانروایان مسلمان، اسامی عربی را انتخاب و با نسب و ریشه ساختگی خود را به اعراب منتسب می‌نمودند؛ تا آنجا که ادعا می‌کردند که نوه پیامبر، حضرت حسین، دختر پادشاه ساسانیان، یزدگرد سوم (۶۶۳ - ۶۵۱ میلادی)، را به

۱. Mohammad Sardar Khan, p. ۲۳.

ازدواج خود در آورده است.^۱ و همچنین بربرها و دیگر اقوام آفریقایی، بعد از ورود مسلمانان به آنجا، دوست داشتند که خود و فرمانروایان شان را به نژاد عرب منسوب کنند.^۲ به همین شیوه، منسوب دانستن خود به «اعراب» یا به «سامی» ها که دارای سلطنت و حکمرانی وسیع و مقتدری در نواحی «بین النهرین»^۳ و «بابلون» در طول هزاران سال قبل از میلاد بوده‌اند و اصرار بر داشتن این پیوندها، از جانب عده‌ای از مورخین بلوچ، جز یک آرزو و یک حس روانشناختی و ظاهری هیچ پایه و اساس درست و علمی ندارد. در واقع اسناد معتبر و علمی، متودولوژی تاریخی، زبان شناختی، مردم شناسی، فرهنگی و آداب رسوم بلوچ، این را می‌رساند که بلوچ اصالتاً از نژاد ایرانی (هند و اروپایی) و در میان اقوام ایرانی هم، در درجه اول به نژاد «کرد» پیوند می‌خورد.

آریایی نژاد بودن بلوچ

دو منبع موثق تاریخی مهم که به بحث درباره آریایی نژاد بودن بلوچ و همچنین کرد بودن آنها می‌پردازند، «کوردگال نامه ک» (نوشته شده توسط آخوند صالح محمد صدیق در سال ۱۶۵۹ میلادی) و «تاریخ مردوخ» نوشته (شیخ محمد مردوخ گردستانی)^۴ می‌باشد.

۱. هیوا محمد زندی، قوم بلوچ در آئینه تاریخ بلوچ و بلوچستان، رابوون، شماره، ۲۵، ۱۹۹۸، صفحه ۳۱.

۲. هیوا محمد زندی، رابوون، صفحه ۳۱.

۳. Mesopotamia.

۴. «جمال الدین محمد بن شیخ عبدالمؤمن مشهور به آیت الله مردوخ به سال ۱۲۹۷ هجری در روستایی از توابع سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را از ملا عبد العظیم مدرس فرا گرفت و پس از آن عازم سنندج شد و علوم اسلامی را خدمت عالمان دین آموخت و پس از مرگ پدرش به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۵ هجری وفات یافت. وی از دانشمندان و مورخان معروف کرد است و در رشته های مختلف علوم نزدیک به یکصد جلد کتاب نوشته است. یکی از آثار او تاریخ کرد و گردستان است که در دو جلد منتشر شده است؛ جلد اول آن در مورد سلسله ماد و حکومت های قبل از اسلام است و جلد

در ابتدا تلاش می‌کنیم محتوای اصلی این دو کتاب تاریخی را در باره آریایی و کرد بودن بلوچ بیان نماییم و بعد این دیدگاه را از نگاه منابع و اسناد تاریخی قدیم و تحقیقات جدید در تاریخ بلوچ به بحث بگذاریم، همچنین در نظر داریم در ادامه، مسکن و مأوای نخستین و ابتدایی (کرد و بلوچ) و کوچ و مهاجرت‌های تاریخی بلوچ را به بحث و کنکاش بگذاریم که در روشن شدن و آشکار شدن حلقه‌های گمشده تاریخ بلوچ ما را بیشتر یاری می‌رسانند.

بر اساس این منابع، بخصوص کوردگال نامه ک که به‌طور مستقیم بلوچ‌ها را یکی از تیره‌های ماد می‌داند، پیوند نژادی بلوچ به اکراد باز می‌گردد و این مطلب از این منظر است که بلوچ از نظر نژادی، اصالتاً از مادها می‌باشد و مادها هم نیای بزرگ کردهای امروزی‌اند. تاریخ مردوخ درباره تاریخ ملت کرد می‌گوید: بر اساس منابع و مأخذ تاریخی، علمی و اشیاء پیدا شده، این امر اثبات شده است که نژاد کرد از نژاد آریایی و از شاخه هند و اروپایی است و در دوران چند هزار ساله قبل از میلاد مسیح به نواحی امروزی خود آمده‌اند، که در جنوب ارمنستان واقع و به «کردستان» شناخته می‌شود.^۱

درباره خاستگاه و مسکن اولیه کرد، تاریخ مردوخ می‌گوید: عده‌ای از مورخین بر این باورند که کردها از جانب شرق یعنی از آسیای مرکزی به طرف نواحی جنوبی دریای مازندران «خزر» آمده‌اند. و بعد اندک اندک در امتداد رشته کوه‌های زاگرس و کناره‌های دجله و تا کناره‌های دریای غرب رفته‌اند.^۲ همچنین اضافه می‌کند که عده‌ای دیگر از مورخین بر این باوراند که اکراد از جانب کناره‌های جنوبی و یا شمالی دریای بالتیک بطور مستقیم به سمت قفقاز

دوم شامل امارت اردلان و (اوضاع عمومی سنندج) است، که با نثری بسیار شیوا و روان نگارش یافته و در نوع خود بسیار جالب توجه است. این کتاب به سال ۱۲۲۴ شمسی در تهران (چاپخانه ارتش) طبع شده است. م. نصری، به نقل از تاریخ کرد و کردستان اثر صدیق صفی زاده (بوره که ئی) صفحه ۲۸.

^۱. تاریخ مردوخ، آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، چاپخانه ارتش، صفحه ۲۱.

^۲. تاریخ مردوخ، صفحه ۲۱.

و ارمنستان رفته و از آنجا هم به سمت رشته کوههای آرات و کوه جودی سرازیر شده و در شرق تا سواحل دریای عمان و در سمت غرب نیز تا سواحل دریای غرب «مغرب» پخش شده‌اند.^۱

تاریخ مردوخ در نقد و تحلیل این نظرات می‌گوید: از روی نشانه‌های طبیعی و سیاسی درباره مطالب و نظرات بالا این نتیجه گرفته می‌شود که هرچند از لحاظ ظاهری باهم همخوانی ندارند، اما بر اساس واقعیات و (نفس الامر) هیچ جدایی و اختلافی مشاهده نمی‌شود. یعنی آمدن «کرد» چپ از جانب شمال باشد و یا از طرف شرق، هردو می‌توانند درست باشند، به این شیوه که قسمتی از آنها از سمت شمال به آرات آمده و از آنجا هم سرازیر شده و به دودسته تقسیم شده‌اند؛ دسته‌ای از آنها در کناره‌های رود فرات و در امتداد کوههای «تُرُس» تا کناره‌های دریای «غرب»، «سوریه» و «شامات» پراکنده شده‌اند. دسته دیگر هم در امتداد کوههای زاگرس و در کناره‌های دجله تا خلیج فارس و سواحل دریای عمان رفته‌اند.

قسمت دیگر از جانب شرق، یعنی از جانب آسیای میانه به طرف غرب و جنوب دریای مازندران، اطراف آذربایجان، نواحی اصفهان، همدان، کرمانشاه و لرستان آمده‌اند.^۲ براساس تاریخ مردوخ، گروه اول کردها به «گودی» یا «گوتی» شناخته می‌شدند که از این تیره‌ها تشکیل یافته بودند: «لولو»، «گوتی»، «کاسو» یا «کاسی» و «سوبارو» یا «شوباری» = «هوری».^۳ و گروه دوم به «کورتی» شناخته می‌شدند که پارس‌ها بدانها «سرتی» می‌گفتند و در سده نهم قبل از میلاد (بر اساس تاریخ هروودوت) خود را «ماد» نامیدند. این گروه نیز از این تیره‌ها به وجود آمده بوده‌اند: «ماد»، «نالدی» و «کاردوخ».^۴

^۱. مردوخ، صفحه ۲۱.

^۲. تاریخ مردوخ، صفحه ۲۲.

^۳. تاریخ مردوخ، صفحه ۲۲ - ۲۳، ۶۰.

^۴. تاریخ مردوخ، صفحه ۲۲ - ۲۳، ۶۰.

بر اساس تاریخ مردوخ، به همین علت است که اغلب مورخان گروه اول کردها را به اکراد «غربی» یا کردهای آارات نام نهاده‌اند و گروه دوم از آنها را به اکراد «شرق» یا ماد نامیده‌اند. از این رو هیچ تضادی بین شرقی یا شمالی بودن کرد وجود ندارد و هردوی این نظریات درست می‌باشد. پرفسور مینورسکی هم از این نظر دفاع می‌کند.^۱ آمدن تیره ماد از جانب شرق دریای خزر در مدارک و منابع سده هشتم و نهم پیش از میلاد آشوری‌ها نیز اشاره شده و در این منابع به این گروه «ماد یا آماد» نام نهاده‌اند.

آنچه که درباره تاریخ بلوچ اهمیت دارد، ساکن شدن مادها در سواحل جنوبی دریای خزر است که می‌توانیم از آن به عنوان یک خاستگاه اولیه نام ببریم. «کورد گال نامه ک» هم درباره طوایف اصلی و بنیانگذار کرد، همان دیدگاه تاریخ مردوخ را بیان می‌دارد، که در بیان اصل و ریشه کردهای «براخویی» می‌گوید: بر اساس منابع و اسناد تاریخی، کرد به دودسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول اکرادی می‌باشند که از جانب آارات و سلسله رشته کوههای جودی آمده‌اند و در امتداد نواحی دجله و فرات از غرب تا سوریه و کناره‌های دریای روم، و از شرق تا خلیج فارس و سواحل دریای عمان، پراکنده شده‌اند. طوایف اصلی این گروه عبارتند از: «لولو»، «گوتی»، «کاسو» و «سوباری». و به این علت که از طرف غرب یعنی از جانب دریای خزر آمده‌اند، به غربی شناخته می‌شوند. دسته دوم، اکرادی هستند از آسیای میانه به طرف غرب ایران امروزی آمده و از آنجا هم از شرق دریای خزر گذشته و در جنوب این دریاچه در نواحی «اتروپان» پراکنده و ساکن شده‌اند. طوایف اصلی این دسته عبارتند از: «ماد»، «ناهیر» و «کاردوخ».^۲

در بحث و تفصیل طایفه «ماد»، تاریخ مردوخ و کورد گال نامه ک در نکات اصلی و زیر بنایی عموماً یکدیگر را تحت پوشش قرار می‌دهند. بر اساس تاریخ

^۱. تاریخ مردوخ، صفحه ۲۲ - ۲۳، ۶۰.

^۲. مردوخ، صفحه ۶۹.

^۳. آخوند صالح محمد صدیق، کورد گال نامه، کویت، ۱۹۹۱، صفحه ۷۰.

مردوخ «ماد»ها به هفت قبیله تقسیم می‌شوند که محل سکونت آنها را نیز بدین ترتیب بحث می‌نماید:

۱. قبیله «یار تاسنی» در نواحی اطراف تهران و کناره‌های دریای خزر ساکن شده‌اند.

۲. قبیله «بوز» یا «بوس» ابتدا در مازندران ساکن بوده و بعد به اطراف همدان و عراق رفته و در آنجا پراکنده شده‌اند.

۳. قبیله «استروشات» در نواحی اطراف سمرقند و خوارزم به کشاورزی و دامداری مشغول بوده‌اند.

۴. قبیله «آریزانت» در اطراف آذربایجان و ردخانه «آراکس» = «ارس» ساکن شده‌اند.

۵. قبیله «بودی» به طرف جنوب رفته و در مصب آبهای هندوستان ساکن شده‌اند.

۶. قبیله «ماژ» = «ماگ» = «مایغ» = «ماگوش» که اعراب این کلمه را عربی نموده و «مجوس» نام نهادند.

۷. تاریخ مردوخ درباره قبیله هفتم می‌گوید که هر چند نام این عشیره مشخص نیست اما بر اساس تحقیقات مشخص می‌شود که اسم این عشیره «دیلام» باشد که بعدها در نواحی طبرستان «مازندران» و «گیلان» پراکنده شده و مرکزیت این نواحی نیز «دیلمان» بوده است.^۱

«هرودوت» به شش مورد از عشیره‌های فوق اشاره نموده است، اما در باره عشیره هفتم مطلبی بیان نمی‌دارد.^۲

«گرد گال نامه ک» هم با تاریخ مردوخ موافق است و می‌گوید: «ماد کوچک» هفت پسر داشته است؛ «پارتاسن»، «استروشات»، «آریزانت»، «بوز»، «ماژ»، «بود» و «دیلمان» که در نهایت هفت تیره را تشکیل می‌دهند. و هر

۱. تاریخ مردوخ صفحه ۷۰.

۲. تاریخ مردوخ، صفحه ۷۰.

تیره به نام جدشان شناخته می‌شوند.^۱ در بیان چگونگی تشکیل دولت ماد هم هر دو منبع هم نظر می‌باشند و اینکه زمانی که آخرین پادشاه پیشدادیان «گرشاسب» جهان را به درود می‌گوید، فرمانروایان «آشور» بسوی ماد و فارس یورش بردند. در این اوضاع سخت و نابسامان، بزرگان و ریش سپیدان «ماد بزرگ» و «ماد کوچک» و همینطور قبایل و طوایف «پارس»، «گیل»، «دیلم» و «خزر»^۲ دور هم جمع شده و بعد از مشورت و گفتگوی فراوان، به این نتیجه رسیدند که «کیقباد» کُرد ماد که از سرکرده‌های یکی از تیره‌های ماد بود و به «دانایی»، «کارآمدی» و «داد پروری» معروف بود، به ریاست حکومت انتخاب نمایند. به این ترتیب در سال ۸۵۴ پیش از میلاد، «کیقباد» به کرسی فرمانروایی ماد و پارس نشست.^۳

بر اساس این منابع هنگامی که کیقباد بر تخت فرمانروایی نشست، افراسیاب که فرمانروای توران بود به این دلیل که از لحاظ دودمان و نسب به پیشدادیان بر می‌گشت، پادشاهی کیقباد را قبول نداشت و خود را میراث دار پادشاهی و حکومت بر ماد و پارس می‌دانست. اما از آنجا که افراسیاب سیاستمداری دانا نبود، او را شایسته پادشاهی ندانسته و طوایف ماد، زابلستان و کابلستان همگی پادشاهی کیقباد را قبول نمودند، و این باعث جنگ بین کیقباد و افراسیاب (ایران و توران) گردید.

تاریخ مردوخ می‌گوید: بعد از یک مصاف سخت و دشوار، دو طرف صلح نموده و کیقباد از بلخ به سمت اصفهان باز گشت، سپاهی از سربازان دربار و پاسبانان ویژه را تشکیل داد و (اکباتان) (همدان) را به عنوان پایتخت فرمانروایی خود انتخاب نمود.^۴

۱. آخوند صالح، کُرد گال نامه ک، صفحه ۱۱.

۲. کُرد گال نامه ک اینان را به اکراد پارس، گیل، دیلم و خزر نام می‌برد.

۳. کُرد گال نامه ک، صفحه ۴۰، تاریخ مردوخ، صفحه ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. تاریخ مردوخ، صفحه ۱۶۳.

کورد گال نامه ک می گوید: افراسیاب در این جنگ شکست می خورد و دولت توران که از نواحی «سوغدستان»، «کابلستان»، «زابلستان»، «توران» و «مکران» تشکیل یافته بود به زیر سلطه کیقباد در می آید. در این نبرد طوایف «ادرگانی»، «ماملی» و «کرمانی» که سهم پسران «ادرگان»، «مامل» و «کرمان» بود به همراه تیره های «براخویی» و «زنگنه» که سهم دو پسر «بود»، «براهم» و «زنگان» بود، به یاری کیقباد، پادشاه ماد شتافتند و بر علیه افراسیاب جنگیدند. بعد از پیروزی، کیقباد برای دفاع از مرزهای شرقی دولت ماد و پارس، اکراد ادرگانی، ماملی، و کرمانیا را در مکران، اکراد زنگنه را در زابلستان و سیستان و اکراد براخویی را در توران ساکن نمود.^۱

به این ترتیب گروه «بود و استروشات» که از پسران ماد کوچک بودند همراه با چند قبیله دیگر که کورد گال نامه ک از آنها بحث می کند، در نیمه دوم سده نهم پیش از میلاد (۸۵۳) و در نواحی شرقی مرزهای دولت ماد ساکن شدند، اما به علت اتفاقات و حوادث بعدی و تحولات سیاسی، تاریخی، یعنی روی کار آمدن حکومت هخامنشیان (۵۵۰) پیش از میلاد، حمله اسکندر مقدونی و استیلا بر ماد و پارس در ۳۳۰ پیش از میلاد و بعدها در دست گرفتن قدرت توسط «کوشانیان و ساسانیان» و آمدن اسلام، همگی باعث شد تا این پیوندهای نژادی و نسبی از هم بگسلد و این طوایف برای همیشه در این نواحی که امروزه به آن بلوچستان می گویند ماندگار شوند. هر چند در سده های بعد، این اکراد «ماد»ی، (بر اساس کورد گال نامه ک) چندین بار به علت یورش قبایل «سندی» یا «جد گالی»، ناچار شدند به سمت نواحی غربی بلوچستان امروزی، یعنی سیستان و بلوچستان ایران عقب نشینی نمایند. تا آنجا که در زمان تصرف کرمان از سوی اعراب در سال ۲۳ هجری، بلوچ ها در نواحی کرمان و سیستان دیده شدند. به هر حال بر اساس نظر «میر نصیرخان احمد زهی بلوچ» نویسنده تاریخ بلوچ و بلوچستان، علت اصلی این گسست ها

^۱. کورد گال نامه ک، صفحه ۴، ۸۲ - ۸۳.

وجدایی‌های ملی و نژادی، کوچ نمودن و نقل مکان کردن آنها از سرزمین «ماد» به سرزمین‌های شرقی دولت ماد، و پروسه‌ها و تغییرات سیاسی بود.^۱ درباره تاریخ نژادی بلوچ، اشاره نمودیم که هزاران سال قبل از میلاد، کردهای ماد از آسیای مرکزی یعنی از سمت شرق به سمت غرب و جنوب دریای خزر آمده و در آن نواحی ساکن شدند. و بر اساس تاریخ مردوخ، تیره «بود» (که از مادها می‌باشد) به طرف هندوستان رفته و در مصب آبهای هندوستان پراکنده شده‌اند. «کورد گال نامه ک» هم در تأیید این گفته‌ها به تفصیل می‌گوید: که طوایف براخویی و زنگنه از تیره «بود» همراه با طوایف ادرگانی و ماملی و کرمانی از تیره «استروشات» و چند طایفه دیگر از اکراد ماد، که بعدها به بلوچ نام نهاده شدند، در نواحی توران، مکران و سیستان ساکن شدند. قلمرو این نواحی هم در سمت شرق به مرزهای حریم «سند» که دریای سند (Indus River) از آن می‌گذرد، چسبیده و از لحاظ جغرافیایی هم در چارچوب مرز هندوستان قدیم واقع می‌شود.

همانگونه که قبلاً گفتیم، تاریخ مردوخ هم می‌گوید: تیره «بود» در مصب آبهای هندوستان توطن گرفته‌اند، از این رو کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ در این خصوص اتفاق نظر دارند که بلوچ‌ها باقیمانده کردهای مادی هستند که قبل از میلاد به این نواحی آمده و در آنجا ساکن گشته‌اند.

دیدگاه آریایی بودن بلوچ و در میان اقوام آریایی هم «ماد - کُرد» بودن آنها که کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ هم بدان اشاره نموده‌اند، بر اساس بسیاری از منابع تاریخ قدیم، تحقیقات و اسناد فراوان علمی، تاریخی، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی، فرهنگی و آداب و رسوم، که در منظر دید همگان قرار دارد، به این واقعیت اشاره می‌نماید که نژاد بلوچ هیچ نسبت و پیوند نژادی با کلدانی‌ها، اعراب، هندی‌ها و و ملل دیگر که (قبلاً از آنها بحث نمودیم)، ندارد. و از روی نژادی هم به «مادها» بر می‌گردند و این واقعیت را

^۱. هیوا محمد زندی، رابون، صفحه ۳۱.

آشکار می‌کنند که از نواحی جنوبی دریای خزر به نواحی محل سکونت امروزی آمده‌اند.

در این باره، دیمز، محقق و پژوهنده مشهور و توانای تاریخ بلوچ و نژاد شناسی، بر این باور است که بلوچ اصالتاً آریایی می‌باشد و از نواحی شمال ایران یعنی کناره‌های جنوبی دریای خزر آمده‌اند.^۱ در این باره، دیمز، می‌گوید: آشکار ترین اختصاصات نژادی بلوچ، حفظ و ماندگاری فیزیولوژی بدن می‌باشد، که از این رو با اطمینان می‌توانیم بگوییم که از نواحی مرتفع ایران آمده‌اند، که بیشتر واقع در غرب و شمال ایران هستند که شاید در این نواحی همانند بختیاری‌های امروزی، امتزاج و اختلاط را با دیگر طوایف کوچری ایران داشته باشند،^۲ او همچنین می‌افزاید: بر اساس اندازه‌گیری‌هایی که بر روی ساختمان (مجمعه‌های سر) نژاد بلوچ به عمل آمده است، آشکار می‌شود که ساختمان کله سر آنها مشابه «کله سر کوتاه و پهن» (Brachycephalic) ایرانی‌ها می‌باشد و مانند «کله‌ی سر دراز» (Ochocephalic) اعراب و هندی‌ها نیست.

نژاد شناس مشهور اتحاد جماهیر شوروی، «اوسانین» هم با گفته‌های دیمز موافق است.^۳ جدای از این «هنری فیلد» مردم شناس توانای آمریکایی در سال ۱۹۹۵ میلادی همراه با همکارانش تحقیقات مستندی را درباره چگونگی و شیوه ساخت فیزیولوژی بلوچ‌های پاکستان انجام داده و بعد از اندازه‌گیری و عکس گرفتن بر روی ۲۳۵۴ نفر به این نتیجه رسیدند که پیوند نژادی بلوچ‌ها به مردم ایران بر می‌گردد و هیچ گونه نسبت و پیوند نژادی - انسان شناسی، با نژاد زرد و ساکنان اطراف دریای «سند» و «هند» نداشته و ندارند.

۱. م. ک. پیکولین، بلوچ، ترجمه به اردو: دکتر شاه محمد مری، انتشارات تحقیقات، لاهور - ۱۹۹۵، صفحه ۳۰.

۲. لونگورت دیمز، کوچ و بلوچ، ترجمه میر گل خان نسیر، انتشارات کلات، چاپ دوم، ۱۹۸۳، صفحه ۱۰۱.

۳. م. ک. پیکولین، صفحه ۳۰.

تمام این اسناد علمی - انسان شناسی، این را نشان می‌دهند که بلوچ‌ها از نژاد آریایی می‌باشند و با نواحی شمال و غرب ایران پیوندی نژادی دارند که شامل نواحی جنوب دریای خزر، یعنی نواحی گیلان، کردستان و آذربایجان غربی می‌باشد. براساس کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ، کردهای ماد که بلوچ‌ها از آنها سرچشمه می‌گیرند، در ابتدا به این نواحی آمده و بعدها به بلوچستان امروزی کوچ کرده‌اند.

تحقیقات علمی و تاریخی دیگر، درباره اصل «کرد - ماد» بودن بلوچ و مهاجرت آنها از نواحی اولیه یعنی جنوب دریای خزر که در کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ در این باره بحث شده، همگی نیز این نتیجه را به دست می‌دهند. در منابع تاریخی قدیم که اکنون در دسترس می‌باشد، در شاهنامه فردوسی (۹۳۵ - ۱۰۲۰ م) اطلاعات و دانستنی‌های با ارزش فراوانی بدست می‌آید که از این نظر و به این ترتیب ناهمخوان نیستند، و همه به پیوند و نزدیکی میان مادها و بلوچ‌ها اشاره می‌نمایند و بطور مستقیم به ساکن شدن بلوچ در نواحی بلوچستان در پیش از میلاد و همینطور در نواحی کناری دریای خزر در زمان پادشاهی انوشیروان ساسانی نیز اشاره می‌کند. فردوسی^۱ به روشنی بیان می‌دارد که بلوچ‌ها قسمتی از سپاه «کیکاس» و «کیخسرو»^۲ بودند. کیکاس پسر کیقباد پادشاه کردهای ماد بود و بعد از مرگ کیقباد در سال ۷۵۹ پیش از میلاد به تخت فرمانروایی ماد و پارس نشست.^۳ کیخسرو هم

۱. ابوالقاسم فردوسی در تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۰۱۰ میلادی نوشتن شاهنامه را به پایان رسانید. شاهنامه به بیان تاریخ ۳۸۷۴ ساله ایرانیان می‌پردازد. هر چند نقل و روایتهای آن چندان معتبر نیست، چرا که در آن زمان اسناد درست و قابل اعتماد به آسانی در دسترس نبوده است. جدای از این بسیاری از حوادث و رویدادها در تاریخ گم گشته‌اند، و بدین علت زیاد نمی‌توان به شاهنامه اقتباس و اعتماد کرد. با این وجود بسیار سخت و دشوار است که از اهمیت و نقش بلوچ در آن دوران که فردوسی به بیان آن می‌پردازد غافل شویم.

(Janmahamad, p. ۲)

۲. (mohammad sardar khan, p. ۲۴).

۳. کورد گال نامه ک، صفحه ۲۶ - ۲۷.

از اکراد ماد بود که بعد از فوت کیکاوس بر تخت فرمانروایی ماد و پارس نشست.^۱ فردوسی می‌گوید که بلوچ به همراه «کوچ»‌ها (بعداً از آنها سخن می‌گوییم) در جنگ علیه افراسیاب قسمت اصلی و مهم سپاه کیکاوس بوده‌اند. به باور فردوسی، کیکاوس دوازده هزار سوار به فرماندهی پسرش «سیاوش» به طرف سمرقند و بخارا برای نبر علیه افراسیاب گسیل داشت.^۲

فردوسی می‌گوید: کیکاوس سوران چابک و افراد جنگجو را از میان کوچ، بلوچ، گیلانی و دشت سروچ برای نبرد انتخاب نمود:

گزین کرد از آن نامداران سوار دلیران جنگی ده و دو هزار
هم از پهلوی و پارس کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
و این انتخاب سواران و مردان جنگی از میان اقوام و نژادهای فوق از جانب
کیکاوس قابل تأمل است؛ چرا که پیوند و نزدیکی میان این اقوام را با
«ماد»‌ها نشان می‌دهد.

بر اساس نظر جهانگردان عرب، کوچ‌ها قسمتی از سپاه کردها بوده‌اند. همانگونه که قبلاً بحث شد از نظر نژادی، بلوچها به کردهای ماد پیوند می‌خورند که از نواحی جنوبی دریای خزر به بلوچستان امروزی آمده‌اند. همچنین گیلانی‌ها که خواستگاه و محل سکونتشان در جنوب دریای خزر واقع

^۱. کورد گال نامه ک، صفحه ۲۹.

^۲. تاریخ مردوخ و کورد گال نامه ک، جنگ مادها را با افراسیاب در زمان اولین پادشاه ماد یعنی «کیقباد» بیان کرده‌اند. اما فردوسی این جنگ را در زمان کیکاوس «پسر کیقباد» و کیخسرو باز گو می‌کند. در واقع فردوسی در بیان وقایع و باز گویی آنها خطای زیادی داشته است. برای نمونه، فردوسی از همان ابتدا یعنی در زمان پیشدادیان و کیانیان (مادها) تورانیان را به ترکمانهای «مغولستان» می‌شناسد. اما در واقع حمله این گروهها بیشتر در دوران اشکانیان و ساسانیان روی داده است.

(جستس میر خدا بخش بجارانی مه ری بلوچ، بلوچستان در آئینه تاریخ، ترجمه به اردو: پرفسور سعید احمد رفیق، نساء تریده رز، کویت پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۹، صفحه: ۷۹.)
جستس میر خدا بخش بجارانی مه ری بلوچ، بلوچستان در آئینه تاریخ، ترجمه به اردو: پرفسور سعید احمد رفیق، نساء تریده رز، کویت پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۹، صفحه: ۶۳.
علی اکبر جعفری، سخن، شماره ۸ و ۹، صفحه: ۷۸۵.

است، در گذشته بخشی از سرزمین مادها محسوب می‌شدند. بنا به نظر پرفسور م. ایزدی؛ زبان گیلانی‌ها بسیار نزدیک و مشابه به زبان مادی می‌باشد.^۱

در همین ایام است که فردوسی دوباره به بحث درباره کوچ و بلوچ می‌پردازد که آنها بخش مهم و اصلی سپاه کیخسرو پادشاه مادها بوده‌اند که قهرمانانه به فرماندهی «اشکش» و با پرچم‌هایی که تصویر پلنگ بر آن نقش بسته بود، می‌جنگیدند.^۲

وجود بلوچها در سپاه کیخسرو جای بسی تأمل است که با نظر کوردگال نامه ک ناهمخوان نمی‌باشد؛ کوردگال نامه ک می‌گوید: کردهای بلوچ قسمتی از مادها بوده‌اند که در زمان کیقباد بر علیه افراسیاب و به طرفداری از کیقباد جنگیده‌اند، اما فردوسی این نبرد را در زمان کیکاوس و کیخسرو روایت می‌کند.

^۱. professor M.R. Izady, Are the kurds descended from the Modes?, Encyclopedia kurdistanica, www.kurdweb.com.

^۲. پس از گسته‌اشکش تیز هاش که با رای دل بود و با مغز خوش
یکی گرزدار از نژاد همای
سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید
این شعر در نسخه علی اکبر بدین صورت مشاهده می‌شود:
یکی گرزدار از نژاد قباد
برهنه یک انگشت ایشان ندید
سرافراز و آهسته و پاکزاد
سپهدارشان اشکش تیز هوش
کزو بود کاه و نکوهی بجای
درفش بریاورده پیر پلنگ
همی رز درفشش بیارند چنگ
بر آن شادمان گرش روزگار
بس آفرین کرد بر شهریار
برده آن سپاه را زده بر دو میل
نگاه کرد کیخسرو از پشت پیل
پسند آمدش سخت کرد آفرین
بر آن بخت بیدار فرخ زمین

میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنائی تاریخ قدیم و جدید، نساء تریدرز، چاپ اول، کویت، ۱۹۸۲، صفحه ۱۵ - ۱۶

(جستس میر خدا بخش، صفحه ۶۴ - ۶۵).

وجود کردهای بلوچ در سپاه مادها خود دلیلی است بر پیوندها و نزدیکی‌های نژادی که بین آنها و مادها وجود داشته است، انچنان که کوردگال نامه ک نیز این مطلب را تأیید می‌نماید.

هرچند فردوسی در روایت خود به روشنی از اساس نژادی زندگی کردهای بلوچ صحبت نمی‌کند اما بعضی از محققین مثل سیلویه ماتیسون، بر این اعتقاد هستند که تصویر پلنگ بر پرچم‌های آنان در این نبرد نشان از این دارد که محل سکونت آنها نواحی کناری دریای خزر بوده که محل زندگی پلنگها می‌باشد^۱.

هرچند فردوسی در چند جای دیگر از کتابش به بلوچها اشاره می‌کند و نام سرزمینشان را نیز آورده است؛ فردوسی در روایت جنگ افراسیاب و کیخسرو از اشکش صحبت می‌نماید و اینکه او فرمانده دلاور بلوچها بوده است و بعد از آنکه پادشاه مکران (بلوچستان امروزی) از آنها شکست می‌خورد و کشته می‌شود، اشکش به فرمان کیخسرو مدتی در مکران می‌ماند^۲.

این موضوع از یک طرف اشاره به ساکن شدن بلوچها در مکران دارد و از طرف دیگر اشاره‌ای است به رفتن کردهای بلوچ به بلوچستان امروزی در پیش از میلاد که این با نوشته کوردگال نامه ک همپوشی دارد.

همچنین در روایت داستان «کک کوهزاد»، فردوسی به بودن بلوچ و کرد در ناحیه «مستونگ» ناحیه «دشت» در استان (بولان) بلوچستان اشاره دارد^۳.

۱. میر گل خان نصیر، کوچ و بلوچ، صفحه ۲

۲. Azhm shahbakhsh, The Baloch race and Mhgrations, WWW. Baloch ۲۰۰.org/ cultural/language/ azim ۱ .htm.

۳. این شعر از فردوسی: که نزدیک زابل به سه روز راه

یکی کوه بود سرکشیده به ماه به یک سوی آن دشت خرگاه بود

دگر دشت زی هندوان راه بود نشسته در آن دشت بسیار کوچ

ز افغان و لاجین و کورد و بلوچ

(جستس میر خدا بخش، صفحه: ۶۹)

بنا به تجزیه و تحلیل میر گل خان نصیر منظور از آن کوهی که فردوسی از آن نام می‌برد، کوه «چلتن» می‌باشد که از یک طرف شامل دشت «خرگاه» یعنی (مستونگ) امروزی و از طرف

این مطلب نیز روایت کورد گال نامه ک را مبنی بر اینکه بعد از شکست افراسیاب در ۸۵۳ قبل از میلاد گردهای بلوچ در این سرزمین ساکن شده‌اند را تأیید می‌نماید.

در ادامه داستان، فردوسی اشاره می‌کند که گرد و بلوچ در سپاه «کک کوهزاد» که پهلوانی افغانی نژاد بود، شرکت داشتند که جنگویانی بسیار شجاع بوده‌اند.^۱ به اعتقاد فردوسی «کک کوهزاد» بر علیه فرمانروایان سیستان «سام»، «نریمان» و «گرشاسب» جنگیده و باج و هدایایی را از جانب «زال» پسر سام که پدر رستم بوده دریافت می‌نموده است، چرا که راه بازرگانی میان سیستان و هندوستان را به حال خود و گذاشته تا حمله به هندوستان نیز آسان باشد.^۲ در آن هنگام رستم بچه بوده است، اما وقتی به سن بلوغ رسید و به ماجرای باج گیری «کک کوهزاد» پی برد، آماده جنگ شد و در شهر (مه ر آباد) (کوسکی امروزی) در مقابل سپاهیان «بهزاد» برادر کک کوهزاد قد علم نمود و توانست او را دستگیر نموده و در نهایت کک کوهزاد را شکست دهد. کورد گال نامه ک بحث درباره رستم را در زمان کیقباد به میان می‌آورد. و به شرح ماجرای رستم و افراسیاب می‌پردازد و اینکه چگونه در ابتدا رستم جانب افراسیاب را گرفته اما بخاطر اینکه پدرش زال به افراسیاب پشت نموده و جانب

دیگر ناحیه «دشت» رانیز در بر میگیرد که در آن زمان از این قسمت راهی بوده که به هندوستان می‌رفته است. این مناطق در استان بولان در بلوچستان پاکستان واقع هستند که در نزدیکی شهر کویته می‌باشند.

جالب اینجاست که امروزه در ناحیه دشت عشیره‌ای براهویی بلوچی به نام گرد وجود دارد. (میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنائی تاریخ قدیم و جدید، نساء تریدرز، چاپ اول، کویته، ۱۹۸۲، صفحه ۱۴ - ۱۸۵).

هزار اند جنگی همه همچو شیر
که هریک فزون انداز لشکری
سوار و پیاده بلوچان کار
زلاچین دلیران ابر کرد کوه

(جستس میر خدا بخش، صفحه : ۷۱).

۱. دگر آن که در کوه آن دلیر
گزین کرده گردی زهر کشوری
ابا هر یکی لشکری صد هزار
هزاران سواران افغان گروه

۲. (جستس میر خدا بخش، صفحه : ۷۰).

کیقباد را گرفته و در جنگ ماد و توران به کیقباد کمک می‌کند، لذا رستم نیز جانب کیقباد را می‌گیرد. کیقباد نیز او را می‌بخشد و فرمانروایی سرزمین توران (میراث پدرش زال) را به او واگذار می‌نماید.^۱

آنچه که در اینجا قابل بحث و تأمل است، اینست که فردوسی بطور مستقیم و صریح و تحت عنوان کُرد و بلوچ به بحث درباره آنها می‌پردازد اما کورد گال نامه ک این اسامی را به عنوان تیره‌هایی از کردهای مادها نام می‌برد. یعنی: براخویی، زنگنه، ادرگانی، ماملی و کرمانی. بر اساس اسناد تاریخی که تا به امروز بدست آمده‌اند، برای اولین بار در سده پانزدهم پیش از میلاد در زمان پادشاه آشور (تیلگت پیلسر) (۱۰۷۶ - ۱۱۱۵ قبل از میلاد) از شناسنامه نژادی کُرد سخن به میان آمده است و آن هم تحت عنوانهای «کورتی» و یا «قورتی» شناسانده شده‌اند و کلمه کُرد بعدها به عنوان معرف ملی و نژادی کردها اطلاق شده است.^۲

همچنین هیچ منبعی در دست نیست که در آن دوران به ملتی به نام بلوچ اشاره نماید. از این رو نمی‌توان گفت که در آن دورانه‌ها از کرد و بلوچ دقیقاً تحت عناوین جداگانه کُرد و بلوچ یاد شده باشد. بلکه عناوین و اسامی دیگری داشته‌اند. و این همان موضوعی است که کوردگال نامه ک درباره شناسنامه بلوچها و انتساب آنها به مادهای کُرد به ما می‌گوید. و شاید بدین خاطر است که فردوسی در باره جزئیات بلوچ و کُرد در ادوار مختلف تاریخ نظر خود را به طور صریح ابراز ننموده باشد. هر چند شکی در این نیست که کردها بعنوان یک دولت (ماد) نقش اصلی را در فرمانروایی بر مناطق وسیعی که مرزهای شرقی آن تا هندوستان قدیم رفته، داشته است و این هم بسیار طبیعی است که مادها نیز برای دفاع از مرزهای دور دست خود، بعضی از

^۱ . کورد گال نامه ک، صفحه: ۲۷.

^۲ . professor Mehrdad.R . Izady, Are the kurds descended from the Modes?, Encyclopedia kurdistanica , w w w . kurdweb . com.

همنژادانشان را بدان نواحی گسیل داشته باشند، همانگونه که کورد گال نامه ک از آن صحبت می‌نماید.

همانطور که گفتیم کورد گال نامه ک و فردوسی اشاره به وجود کُرد و بلوچ در دوران پیش از میلاد به سوی بلوچستان امروزی می‌کنند و هیچ منبع تاریخی دیگر در دسترس نیست که ادوار بعدی کوچ بلوچ‌ها را از شمال ایران یعنی از کناره‌های جنوبی دریای خزر به نواحی جنوبی تر یعنی فارس، کرمان و بلوچستان باز گو نماید.^۱

بدین علت، نبودن منبعی که به کوچ بلوچ‌ها بعد از دوران قبل از میلاد و تا زمان تصرف این مناطق بدست مسلمانان، که جهانگردان عرب در کرمان با بلوچ‌ها آشنا شدند، به این نواحی اشاره نماید، خود منبع و سند با ارزشی است دال بر این که بلوچ‌ها قبل از میلاد در این نواحی ساکن بوده‌اند! مطلبی که کورد گال نامه ک و فردوسی نیز آنرا بیان نموده‌اند.

فردوسی در جایی دیگر درباره بودن بلوچ در سده ششم قبل از میلاد در جنوب دریای خزر و در زمان انوشیروان ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹) میلادی اشاره می‌نماید، که این خود به هزار سال قبل از اشاره فردوسی و کورد گال نامه ک به حضور بلوچ‌ها در بلوچستان باز می‌گردد. فردوسی روایت می‌کند که : در زمان انوشیروان بلوچ‌ها در نواحی ساحلی جنوبی دریای خزر و در کوهستان‌های البرز (برز کوه - فردوسی) ساکن بودند. بلوچ‌ها که در مخالفت با ساسانیان علم جنگ بر افراشته و دست به کشتار و چپاول زده بودند، انوشیروان از شورش این نواحی که سابقه مخالفت و یاغی‌گری را از قدیم داشته بودند و اردشیر جد او نیز نتوانسته بو به غائله آنها پایان ببخشد، مطلع گشت و از این اوضاع بسیار متأثر شد و تصمیم گرفت که خود آنها را از میان بر دارد. انوشیران سپاه بزرگی فراهم کرده و به محاصره کامل کوهستانهایی پرداخت که بلوچ‌ها در آنجا ساکن بودند. انوشیروان فرمان می‌دهد که به محض مشاهده بلوچ‌ها آنها را قتل عام نمایند، لشکریان

^۱ ک. م. پیکولین، صفحه : ۳۰.

انوشیروان به محض دریافت این دستور زن، مرد، جوان و کودک بلوچ را از دم تیغ گذراندند و اثری از آنها بر جای ننهاند و رمله‌های آنان در سواحل دریای خزر و میان کوهستانها بدون صاحب و شبان رها شدند^۱.

فردوسی در روایت این داستان مبالغه فراوان می‌کند، آنجا که می‌گوید سپاه انوشیروان نام و نشان بلوچ را از میان برداشتند، چرا که امروزه بلوچ به عنوان یک ملت و نژاد زنده است و اینکه به روایت خود فردوسی بلوچ‌ها بعدها در سپاه ساسانیان در جنگ بر علیه ترک‌ها و رومی‌ها شرکت داشته‌اند^۲. همانگونه که پیش‌تر گفتیم، کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ درباره کوچ نمودن گروهی از کردهای ماد یعنی بلوچ‌ها از جنوب دریای خزر به طرف بلوچستان در قبل از میلاد اشاره نموده‌اند. فردوسی نیز به ساکن شدن بلوچ‌ها در بلوچستان در قبل از میلاد اشاره دارد. در اینجا وجود بلوچ در کوهستانهای البرز در سده ششم میلادی و سخن از کشتار آنها توسط انوشیروان چند امکان و احتمال تاریخی را به دست می‌دهد:

^۱. گلچینی از این اشعار فردوسی به شرح زیر است:

همی رفت و آگاهی آمد به شاه	که گشت از بلوچی جهانی تباہ
دل شاه نوشیروان شد نمی	بر آمیخت اندوه با خرمی
به ایرانیان گفت، الانان و هند	شد از بیم شمشیر ما چون پرند
بدو گفت گوینده که ای شهریار	به پالیز نیست بی رنج و خار
ز کار بلوچ ارجمند اردشیر	بکوشید با کاردانان پیر
ز گفتار دهقان بر آشفته شاه	به سوی بلوچ اندر آمد به راه
چو آمد به نزدیک آن برزکوه	بگردید گرد اندرش با گروه
که هرگز بیانید بلوچی خورد	چه از تیغ داران و مردان گرد
دگر انجمن باشد یا اندکی	نیابد که بدرهای یکی
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه	سوار و پیاده بستند راه
از ایشان فراوان واندک نماند	زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند	ستم کردن کوچ برداشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان	بلوچی نماند آشکار و نهان
شبانی نبودی بر گوسفند	بر هامون خزر و بر تیغ کوه بلند

(جستس میر خدا بخش، صفحه: ۷۶ - ۷۸).

^۲. (جستس میر خدا بخش، صفحه: ۷۹).

اول : در واقع انوشیروان شاید تنها دسته و یا طایفه‌ای از بلوچ‌ها را مجازات نموده باشد و دیگر بلوچ‌ها را از این قاعده مستثنی نموده باشد.^۱

دوم : بلوچ‌ها در چند دوره تاریخی از سواحل دریای خزر به نواحی میان کرمان و سند در پیش از میلاد و تا زمان انوشیروان در حال کوچ بوده‌اند، همانگونه که کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ در این باره بحث نموده‌اند که شاید دسته‌ای که فردوسی از آنها بحث نموده است، در همان کوه البرز و سواحل جنوبی دریای خزر در سرزمین اجدادی‌شان باقی مانده بودند و انوشیروان، این گروه را از بین برده باشد.

سوم: در واقع فردوسی در روایت این داستان بیش از حد به مبالغه و اغراق پرداخته است چرا که؛ باید گروهی از بلوچ‌ها از این سرنوشت گریخته و بعدها به طرف کرمان و بلوچستان امروزی کوچ نموده باشند و به این ترتیب کوچ آنها به طرف شرق به پایان خود رسیده باشد.

احتمال دوم و سوم که بر اساس اسناد و منابع موثق تاریخی در دسترس و همچنین بر اساس وجود امروزی بلوچ‌ها که بخصوص در نواحی بین کرمان و سند زندگی می‌کنند، قابل استناد و باور می‌باشد.

هرودوت به کوچ کردها در قبل از میلاد به سوی شرق یعنی به سمت بلوچستان اشاره می‌کند.^۲ جان محمد می‌گوید: «براساس منابع در دسترس، قابل قبول است که در آغاز دوران میلادی، بلوچ از اقوام مهم ساکن بلوچستان ایران، کرمان و سیستان بوده باشند».^۳ اطلاعاتی که «استرابون» (strabon) (۶۴ قبل از میلاد - ۱۹ میلادی) درباره ساکنان کرمان در هزار سال قبل بدست می‌دهد، بسیار ارزشمند است، او نوشته است: بسیاری از آداب و رسوم و خلق و خوی و زبان مردم کرمان، مادی و فارسی بوده است.^۴

^۱. (جستس میر خدا بخش، صفحه : ۷۹).

^۲. janmahmad, Essays on Baloch National struggle hn Pakistan: Emergance, Dimensions, Gosha – e – Adab, Qvetta, ۱۹۸۸, p. ۱۲.

^۳. janmahamad, Baloch Cultural Heitage, p. ۳.

^۴. Syed Abdul Quddus, p. ۶۶.

از این رو بر اساس این منبع تاریخی، از دو هزار سال پیش در نواحی کرمان دو فرهنگ و زبان مخصوص یعنی فارسی و مادی وجود داشته‌اند. هم اکنون در این منطقه دو قوم فارس و بلوچ ساکنند و زبان بلوچی هم که درباره آن سخن خواهیم گفت، همچون زبان کردی به عنوان باقیمانده زبان «اوستایی - مادی» محسوب می‌شود.

بطور کلی منابع معتبر و موثق علمی، تاریخی، زبانشناسی، فرهنگی و متودولوژی همه و همه نشان می‌دهند که که بلوچ‌ها اصالتاً از نژاد مادها می‌باشند و همانگونه که کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ بدان اشاره نموده‌اند، در یک دوره از ادوار کهن و تاریخی به سرزمین امروزی سکونتشان کوچ نموده و ساکن شده‌اند.

پروفسور مهرداد ایزدی می‌گوید: «بلوچ‌ها حتی قبل از حمله انوشیروان در پروسه مهاجرت قرار داشته‌اند»^۱.

در اینجا چند فاکتور مهم وجود دارند که این دیدگاه علمی و تاریخی را بیشتر قابل استناد می‌گردانند؛

اول: اصطلاح بلوچ (تحت یک عنوان قومی) اولین بار بعد از تصرف کرمان توسط اعراب در نیمه اول سده دهم وارد صفحات تاریخ شد. همچنین در کنار مشخص شدن ادوار کوچ آنها در گذشته و قبل از سکونت اولیه آنها در کناره‌های جنوب دریای خزر، بجز تلویحات و اشارات فردوسی، علاوه بر اشارات کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ که آنها از تیره‌های ماد بوده که در آغاز تشکیل امپراطوری ماد در ۸۵۳ قبل از میلاد در سرزمین ماد زیسته و در واقع به اسم ماد نیز شناخته شده‌اند و بعدها به سوی نواحی امروزی خود، کوچ نموده و ساکن شده‌اند، نشان دیگری از آنها در تاریخ به چشم نمی‌خورد. و این نیز می‌رساند که بلوچ در دوره‌های بعد از میلاد و در دوره‌ای که مورد شناخت و

^۱. professor Mehrdad.R . Izady, Are the kurds descended from the Modes?, E nclopedia kurdistanica , w w w . kurdweb . com.

شناسایی بعنوان یک قوم و نژاد قرار بگیرد، به این مرحله از تاریخ خود رسیده است که در ابتدا نیز به عنوان تیره‌ای از تیره‌های ماد (مادی) شناخته شده‌اند، و همانگونه که تحقیق دقیق و علمی و ریز بینانه «یو. وی. گانکوفسکی» (y.v.Gankovsky) آشکار می‌سازد که «تشکیل جامعه نژادی - زبانی بلوچ با تقسیم و تجزیه آنها به چند عشیره کوچرو ایرانی از خواستگاه اصلی‌شان یعنی نواحی چسبیده به سواحل دریای خزر به سمت کرمان، کاملاً مرتبط است»^۱.

دوم: همانگونه که پیش تر بیان نمودیم بر اساس اسناد و منابع موجود، بلوچ‌ها ابتدا در کناره‌های دریای خزر ساکن شده و بعدها در هنگام حمله اعراب و در زمان خلیفه دوم در سال ۲۳ هجری که کرمان و نواحی دیگری از بلوچستان امروزی تصرف می‌شود و تحت حاکمیت اسلام در می‌آید، بلوچ‌ها در آن مناطق نیز ساکن بوده‌اند. و اما مهاجرت و چگونگی وجود بلوچ‌ها در زمان حمله انوشیروان در سواحل جنوب دریای خزر و بعدها در زمان حمله سپاهیان مسلمان که بلوچ‌ها در نواحی کوهستانی کرمان مشاهده شدند، در هیچ منبع تاریخی مورد اشاره قرار نگرفته است. و این مطلب خود می‌تواند منبع موثقی باشد که بلوچ‌ها حتی قبل از حمله انوشیروان در نواحی کوهستانی کرمان ساکن بوده‌اند، چرا که جهانگردان و مورخین عرب در هنگام تسلط اسلام بر آن نواحی، به وجود بلوچ‌ها در این سرزمین اشاره نموده‌اند.

گانکوفسکی می‌گوید: این مطلب که بلوچ‌ها بسیار قبل تر از زمان حمله انوشیرون به آنها در نواحی محل سکونتشان از جمله گیلان و آذربایجان امروز، و حتی قبل تر از حمله «هپتالی‌ها»^۲ به شمال ایران، در سده پنجم و ششم

^۱ - Syed Abdul Quddus, p. ۶۰.

^۲ افتالی : هفتالی، منسوب به هفتال یا هپتال که قومی از ایالت کانسوی چین بودند. به روایت منابع چینی در اواخر سده ی چهارم میلادی موج تازه‌ای از مهاجمان هون معروف به هپتالی به باکتریا سرازیر شدند و با بیرون کردن سایرین خود در آنجا مستقر شدند. پروکوپئوس مورخ رومی در توصیف هپتالیان می‌گوید: که گرچه آنها نام و نژادی مشترک با هونها دارند اما زندگی صحراگردی نداشتند. آنان سیماهای نسبتاً روشنی داشتند و مردگان خود را در خاک دفن میکردند. در مورد زبان هپتالیان کسانی مانند گیرشمن اعتقاد دارند گویشی ایرانی بوده

میلادی در نواحی کرمان ساکن بوده‌اند، می‌تواند درست و منطقی باشد^۱، همچنان که اطلاعات تاریخی مورخی چون استرابون در مورد کرمان به این مطلب اشاره دارد.

گانکوفسکی معتقد است، به علت اینکه زبان بلوچی که از زبانهای قدیم و کهنه ایرانی که در نواحی ماد و پارت یعنی نواحی شمال و شمال غربی ایران حاکم بوده، سرچشمه گرفته است، پایه و اساسی مناسب بر این دیدگاه است که در واقع مسکن و خواستگاه اصلی بلوچ‌ها این نواحی یاد شده می‌باشد که چسبیده به جنوب دریای خزر است^۲. و این استنادات خود منبع موثقی مبنی بر «مادی» بودن نژاد بلوچ‌ها است.

نویسنده و محقق مشهور سید عبد القدوس، پس از بررسی و تحلیل اسناد و دیدگاه‌های موجود در مورد نژاد بلوچ، به این نتیجه می‌رسد که پیوند نژادی بلوچ‌ها به مردمان شمال ایران قبل از اسلام باز می‌گردد^۳. «سلیگ هیریسن» که مدتی مدید در باره اوضاع و احوال بلوچستان به تحقیق پرداخته است، می‌گوید: بلوچ‌ها اصالتاً از مردمان سواحل جنوبی دریای خزر می‌باشند و از نظر

است اما ظاهراً بنا بر شواهد محکمتر زبان آنها شاخه ای از زبان ترکی بوده . در طی قرن پنجم میلادی هپتالیان به قدرتی مهم در سرزمین های شرقی ایران تبدیل شد. اوج قدرت آنها در زمان پیروز پادشاه ساسانی بود. پیروز ابتدا برای بیرون کردن تاج و تخت از دست برادرش به هپتالیان پناه برد و توسط آنها به پادشاهی رسید اما بعدها با آنها به جنگ پرداخت و اسیر شد و مجبور شد برای آزادی خود به هپتالیان خراج دهد. پیروز بار دیگر با هپتالیان به جنگ پرداخت که این بار در جنگ کشته شد . هپتالیان در عهد قباد پدر انوشیروان نیز دارای قدرت بودند و او را در رسیدن به پادشاهی حمایت کردند اما ظاهراً همچنان از ایرانیان خراج می‌گرفتند. آتش بس سال ۵۵۷ میلادی با رومیان به انوشیروان این فرصت را داد تا حساب خود را با این دشمن قدیمی تسویه کند. او با ترکان نو ظهور در آسیای میانه متحد شد و از دو سو به هپتالیان حمله کردند و آنها را کاملاً شکست دادند. جزئیات امر و مهمتر از همه اینکه پس از این پیروزی تقسیم سرزمین هپتالیان میان ساسانیان و ترکان به چه شکل بوده است مشخص نیست. م. نصری، به نقل از ویکی پدیا.

^۱. Syed Abdul Quddus, p. ۶۰.

^۲. Syed Abdul Quddus, p. ۶۰ - ۶۱

^۳. Syed Abdul Quddus, p. ۶۲.

قومی و نژادی نیز به «کرد»ها پیوند می‌خورند و همچنین از لحاظ زبانی، زبانی که بدان تکلم می‌نمایند از جهات مختلف از تمدن مادها سرچشمه گرفته است که شش سده قبل از میلاد در نواحی آسیای کوچک وجود داشته است.^۱ جان محمد نیز دیدگاه گانکوفسکی را درست می‌داند.^۲

بلوچ در منابع دوران میانه :

بعد از آنکه بلوچ محل سکونت اولیه خود را در کناره‌های پایین دست دریای خزر ترک نمودند، در نواحی میان کرمان و سند پراکنده شدند و در زمان ورود اسلام و چند سده بعد، بلوچ‌ها در مناطق کوهستانی کرمان و اطراف آن مشاهده شدند. هر چند هیچ منبع تاریخی در زمان تصرف کرمان^۳ از جانب اسلام، که به بلوچ و محل سکونتشان اشاره نماید، در دسترس نمی‌باشد اما در سده‌های بعد آشکار می‌شود که بلوچ‌ها در این نواحی ساکن بوده‌اند.

عده‌ای از مورخین، جغرافیدانان و جهانگردان سده نهم به بعد، در بیان چگونگی تصرف کرمان توسط مسلمانان به «کوچ» و «بلوچ» اشاره نموده‌اند؛ از میان این افراد می‌توان به البلاذری متوفی به سال (۲۷۹ هجری - ۸۹۲ میلادی)، ابن خرداد متوفی به سال (۹۱۲ میلادی)، طبری که کتاب تاریخی خود را در سال (۳۲۰ هجری - ۹۳۲ میلادی به اتمام رسانیده، مسعودی که نوشتن کتاب جغرافیایی خود را در سال (۳۲۲ هجری - ۹۴۳ میلادی) نوشته است، ابن حوقل که نوشتن کتاب خود را در سال (۹۵۰ میلادی) به پایان رسانیده است، اصطخری که سال نوشتن کتابش (۳۴۰ هجری - ۹۵۱ میلادی) می‌باشد، ادریسی که در سال (۵۴۳ هجری - ۱۱۵۱ میلادی) کتابش را به

^۱. (جستس میر خدا بخش، صفحه: ۴۸۵).

^۲. janmahmad, Baloch National struggle . p . ۱۵ .

^۳. کرمان در سال ۲۳ هجری و به فرمان خلیفه دوم و به فرماندهی عبدالله تصرف گردید که این واقعه ۶۵ سال پس از مرگ انوشیروان اتفاق افتاده است. به نقل از محمد سردار خان، صفحه ۳۳.

پایان رسانیده و در نهایت یاقوتی که فرهنگ جغرافیایی خود را به سال (۶۱۵) هجری نوشته است، استناد و اشاره نمود.^۱

البلاذری و طبری در بحث چگونگی تصرف کرمان، اسم یا عنوان بلوچ را به کار نمی‌برند، بلکه تنها اسم «کوچ» را بکار می‌گیرند، چرا که در هنگام تصرف کرمان، کوچ‌ها در نواحی کوهستانی آن ساکن بوده‌اند. اما از آنجا که البلاذری و چند مورخ دیگر به بحث درباره «سیاه سرخ» یا «سیاه بلوچ» سرکرده عشیره (سیاه بچه) بلوچ در زمان خلافت حضرت عمر اشاره می‌نمایند، از این بحث آنها آشکار می‌شود که بلوچ قبل از اسلام و بخصوص در هنگام تصرف کرمان در سال ۲۳ هجری، در کرمان و نواحی اطراف آن ساکن بوده‌اند. البلاذری روایت می‌کند که سیاه السرخ یکی از فرماندهان بزرگ یزدگرد پادشاه ساسانیان بوده است که از جانب او و در معیت سپاهی بزرگ عازم شیراز شد تا در مقابل سپاه اعراب قرار گیرد.^۲ اما سیاه السرخ هنگامی که به الکالبانیه رسید، مخفیانه با ابوموسی اشعری فرمانده سپاهیان اسلام رابطه برقرار نمود و به آنها قول داد که به طرفداری از آنها برخیزد به این شرط که سپاهیان او آزاد باشند که در هر جایی از سرزمین اعراب که خواستند زندگی نمایند و همچنین خود را به هر قبیله‌ای که خواستند منتسب نمایند. ابوموسی پس از مشورت با خلیفه دوم، شروط آنها را قبول نمود.

به این ترتیب سیاه السرخ جانب سپاه اعراب را گرفت و تمام استراتژی جنگجویان فارس را به آنها داد و نقش بزرگی را در تصرف راهها و مناطق ایفا نمود.^۳ بعدها سیاه السرخ و افرادش به بصره می‌روند و بعد از او نیز قبیله‌های سیاه بچه، زوت و جات نیز به بصره رفته و به او می‌پیوندند.^۴

۱. میر گل خان نصیر و دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۳۴ - ۱۳۵؛ جستس میر خدابخش: صفحه ۱۵؛ م. پیکولین، صفحه ۳۱

۲. (mohmmad sardar khan , p. ۳۱).

۳. Ibid, p. ۳۱.

۴. Ibid, p. ۳۱- ۳۲.

ملک الشعرا بهار از شاعران دوره رضاخان پهلوی در شاهنامه نوبخت، سیاه السرخ را همان سیاه بلوچ معرفی می‌نماید و به تندی او را به خاطر این خیانت بزرگ سرزنش و شماتت می‌کند.^۱

البته فردوسی نیز درباره سیاه بچه یا سیاه بلوچ نیز اشعاری دارد، که به اعتقاد میر گل نصیر خان از بحث فردوسی در باره زمان هرمزان، این نکته بدست می‌آید که بلوچها قبل از حمله اعراب، در کرمان، خوزستان و سایر نواحی جنوب شرقی فارس ساکن بوده‌اند.^۲

میر گل خان نصیر به این شیوه اشاره به روایت فردوسی می‌نماید که در زمان خلافت حضرت عمر، و هنگامیکه ابوموسی به خوزستان حمله نمود، هرمزان سپاه بزرگی مرکب از بلوچها را در اختیار داشت که این نیروها تحت فرماندهی سیاه بچه یا همان سیاه السرخ بودند. در آن هنگام سیاه بلوچ از اسرای هرمزان بود که با حمله اعراب، هرمزان او را آزاد نموده و همچنین او را به فرماندهی نیروهای بلوچ منصوب نمود و او را اینچنین مورد خطاب قرار داد: «تو بلوچی بودی که در کوهستان می‌زیستی، چشمانت نه جهان را دیده بودند و نه باغ و خوشی را، تنت بوسيله بادهای تند هند خمیده و شکسته بود و دیدگانت همچون دریای سند پر از خون بود، من تو را از کرمان به کنار شاه آوردم و تو را بالاتر از ترکان نشاندم، نافرمانی، اهریمن است، ای سیاه از راه و آیین او پیروی مکن! اگر تو مردی و صاحب هوش و فراستی با کارهای بد خود را مشغول مدار».^۳ همچنین حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده که در

۱. Ibid, p.۳۳.

۲. کوچ و بلوچ، صفحه : ۳۶.

۳. کوچ و بلوچ، صفحه : ۱۳۶

نه چشمت جهان دیده بود و نه باغ	تو بودی بلوچی نشسته به راغ
دو دیده پر از خون چو دریای سند	تنت رنجه از باد سوزان هند
نهادم بر سر ترک و بر ترک ماه	ز کرمان من آوردمت پیش شاه
و از او مشو پیرو دین و راه	بدی کار پریمن است ای سیاه
به کردار بد تا توانی مکوش	اگر مردی داری و دارایی هوش

سال ۱۳۴۰ میلادی آن را نوشته است، می گوید : هنگامیکه عبدالله تصمیم به تصرف پایتخت کرمان گرفت، کرمانیان از کوچ و بلوچ کمک خواستند اما آنها به کمکشان نیامدند.^۱

همه این منابع اشاره به ساکن شدن بلوچ در نواحی کوهستانی کرمان قبل از سال ۶۱۳ میلادی - ۲۳ هجری می کنند. هرچند در دهه های پایانی سده نهم یا همان نیمه اول سده دهم میلادی نام بلوچ برای اولین بار در صفحات تاریخ و تحت عنوان مردمان کرمان به منظر دیدگان گشوده شد.

جغرافیدان مشهور عرب ابن خرداد که در سال ۹۱۲ میلادی از دنیا رفته است، از بلوچ سخن به میان می آورد و می نویسد : در نواحی شمال شرقی بلوچستان امروزی، یعنی سیستان ساکن گشته اند.^۲

در نوشته های تاریخی و جغرافیایی دیگر بخصوص آثار متعلق به اعراب، بحث بلوچ همراه با کوچ ها قبل از آغاز سده نهم مورد کنکاش قرار گرفته و اینکه بلوچ و کوچ در مناطق میان فارس و کرمان ساکن شده اند.^۳

همچنین در این نوشته ها، اطلاعات بسیار با ارزش و قابل توجهی در باره پیوند میان کُرد و بلوچ وجود دارد که این پیوندهای هم نژادی در اشاره به «کوچ» ها بیشتر بارز و آشکار می شود. به اعتقاد دیمز، مورخین بر این عقیده هستند که هنگامی که در زمان خلافت حضرت عمر، کرمان تصرف می شود، اعراب در کوه های کرمان نژادی را مشاهده نمودند که به کوچ شناخته می شدند. و در زبان عربی آنها را به «قَفَج یا قَفَس» می نامیدند.^۴ همچنان که بیان شد، فقط البلاذری (۸۹۲ میلادی) و طبری (۹۳۲ میلادی) از کوچ ها بحث نموده اند و سایر مورخین و جهانگردان بعدی، نام کوچ و بلوچ را به همراه هم ذکر کرده اند.

۱. (mohmmad sardar khan , p. ۳۳).

کوچ و بلوچ ، صفحه : ۱۳۵

۲. م . پیکولین ، صفحه ۳۱ .

۳. م . پیکولین . صفحه : ۳۱ .

۴. کوچ و بلوچ ، صفحه : ۱۳۴ .

مسعودی در کتاب جغرافیایی خود (۹۳۴ میلادی)، می‌گوید که «قفس» «کوچ»، «بلوچ» و «زت» «جت» در کرمان ساکن هستند.^۱ استخری (۹۵۱ میلادی) در این باره می‌گوید: کوچ‌ها در میان کوه‌ها و بلوچ‌ها در بیابان زندگی می‌کنند و هر دوی آنها زبان مخصوص به خود دارند که از فارسی، زبان اکثر کرمانیان متمایز می‌باشد.^۲ اسلی گفته استخری را که به بیابان نشین بودن بلوچ‌ها اشاره می‌کند را به ناحیه مکران و جنوب کوه‌های اطراف اقیانوس قلمداد می‌نماید.^۳ در نسخه استخری آمده است که بلوچ «بلوچ» در بلندی‌های «قفس» «کوچ» پراکنده‌اند و کس دیگری غیر از آنها نمی‌تواند به این کوه‌ها برود، همانند بدوی‌ها که در چادر زندگی می‌کنند و گوسفند می‌پروراند. رفت و آمد در راه‌های منتهی به این نواحی دور از خطر نیست.^۴ همچنین در منبع جغرافیایی استخری نیز، در بحث سیستان، دو منطقه از این سرزمین را به نام سرزمین بلوچ‌ها نام می‌برد که از این مطلب آشکار می‌شود که بلوچ‌ها در سیستان هم بوده‌اند.^۵

منه‌اج الدین نویسنده طبقات ناصری در باره وجود بلوچ در بلوچستان می‌گوید که در راه سیستان در جایی توقف نمودند که به آن گنبد بلوچ می‌گفتند.^۶ ابی القاسم ابن حوقل در کتاب المسالک و الممالک (۹۵۰ میلادی) که به آن (صوره الارض) نیز می‌گویند، اطلاعات ارزشمندی درباره کوچ و بلوچ و محل سکونتشان بدست می‌دهد. ابن حوقل درباره کوه‌های کرمان می‌گوید: در نزدیکی اقیانوس در مرز جنوب، کوه قوفس یا همان (کوچ) واقع است، در شمال و در نزدیک مرز جیرفت ناحیه کوهستانی «رودبار» و «ابوغنم» قرار دارد،

۱. کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۶.

۲. کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۶.

۳. کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۷.

۴. کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۷.

۵. mohmmad sardar khan, p. ۳۴

۶. mohmmad sardar khan, p. ۳۴

در شرق «خواس» بیابانی وجود دارد که تا قفس و حریم مکران کشیده شده است و در جنوب نیز مرز بلوچستان و کرمان واقع است.^۱ ابن حوقل همچنین ادامه می‌دهد و می‌گوید: «در بالای هر کوهی یک امیر حکومت دارد که همه این امیران از جانب سلطان و حکمران حقوق و مزایا دریافت می‌دارند. به علاوه در راههای منتهی به کرمان و تا مرزهای فارس و سجستان (سیستان) به راهزنی و دزدی نیز مشغول می‌باشند. می‌گویند که این مردمان از نژاد عرب بوده و بسیار ثروتمند هستند. بلوچ در نواحی میان کوههای قوفس زندگی می‌کنند که در این دوران آنها را به اسم «به سکورد» می‌شناسند. قوفس را در زبان فارسی کوچ می‌خوانند و در کل این دو قوم را تحت عنوان کوچ و بلوچ (کوچ و بلوچ) می‌شناسند. بلوچ‌ها در بیابان زندگی می‌کنند، در راهها راهزنی کرده و برای کسی سر تعظیم فرود نمی‌آورند»^۲.

در اینجا آنچه قابل توجه است این است که در سده دهم میلادی، کوچ‌ها در کوهستانهای قوفس و بلوچ‌ها هم در نواحی کوهستانی «کوچ» تا «پنجگور» پایتخت سرزمین مکران پراکنده بوده و این قلمرو در استیلا و تحت حاکمیت آنها بوده است^۳، و همچنین ابن حوقل در حوالی سال ۹۵۰ میلادی نام بلوچستان را در نوشته‌اش به کار برده که این اشاره‌ای است به این نکته که بلوچ‌ها از زمانهای بسیار دور در این سرزمین ساکن بوده‌اند.

ادریسی در کتاب خود که در سال ۵۴۳ هجری - ۱۱۵۱ میلادی آنرا به رشته تحریر در آورده است کوچ و بلوچ را با هم ذکر می‌کند و می‌گوید: در کوههای کوچ، نژادی طندگی می‌کنند که همانند گُردها می‌باشند و بلوچها نیز بعضی از آنها در شمال کوچ‌ها و عده‌ای در غرب آنها زندگی می‌کنند^۴. همچنین ادریسی بیان می‌دارد که کوچ‌ها صاحب رمه زیادی بوده، زندگی خوب

۱. جستس میر خدا بخش: صفحه ۱۵۶.

۲. جستس میر خدا بخش: صفحه ۱۵۶.

۳. جستس میر خدا بخش: صفحه ۱۵۴.

۴. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۳۸. ۳۳ mohmmad sardar khan , p.

و خوشی داشته و همسایگانشان از آنها حساب فراوان می‌برند.^۱ یاقوتی که نوشتن فرهنگ جغرافیایی خود را در ۶۱۵ هجری به اتمام رسانید، در این باره با ادریسی موافق است و بر این باور است که «کرد و کوچ» هم‌نژاد می‌باشند.^۲ یاقوتی کوههای کرمان را به سه قسمت تقسیم می‌کند؛ کوچ، بلوچ و قاراند؛ او می‌نویسد: «کوچ(قوفس) بلنداندام و ستمکار بوده و از راه دزدی و راهزنی زندگی و می‌کنند، بلوچها نیز در گذشته جزو ستمکارترین عشایر بوده‌اند اما «آباد الدوله دیلمی» که حکومت نه چندان خویش در فاصله میان سالهای ۳۳۸ تا ۳۷۲ هجری (۹۴۹ - ۹۸۳ میلادی) بود، آنها را شکست داده و همچنین معزالدوله عموی او نیز در مقابل این قبایل وحشی که عده‌ای آنها را به نام کُرد و عده‌ای دیگر به کوچ و بلوچ نام می‌بردند، در حال جنگ بوده است.^۳ یاقوتی این شعر عربی را نیز به عنوان استنادی بر این وقایع ذکر می‌نماید که: «چه بسیار که از مناطق وحشی گذشتیم و آن را از سر گذرانیدیم که در آنها زوت، جت، کورد، و قوفس(کوچ)های وحشی در آن می‌زیستند^۴». از سوی دیگر یاقوتی در یک بخش جداگانه درباره بلوچها نیز بحث کرده و می‌گوید: «بلوچها بسیار به کردها شبیه هستند و در نواحی میان فارس و کرمان زندگی می‌کنند و قوفس(کوچ)های وحشی فقط از آنها حساب می‌برند^۵» و نیز می‌افزاید: «بلوچها در مقایسه با همسایگانشان ثروتمندتر و پیشرفته ترند، در میان خیمه‌هایی که از پوست حیوانات درست شده زندگی می‌کنند و مثل(قوفس= کوچها) به راهزنی و جنگ نمی‌پردازند^۶». این ارتباط نزدیک و غیر قابل انکار میان کوچ و بلوچ در روایت فردوسی نیز آشکار می‌شود، هرچند که فردوسی(۱۰۱۰ میلادی)، پیوندها و مناسبات میان آنها را به زمانهای بسیار

^۱. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۸.

^۲. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۹.

^۳. mohmmad sardar khan, p. ۳۳-۳۴.

^۴. mohmmad sardar khan, p. ۳۴.

^۵. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۳۹ - ۱۴۰.

^۶. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۴۰.

قدیمی برمی گردانند. که به احتمال زیاد فردوسی نیز از روایتها و اشعار حماسی دورانهای گذشته که درباره کوچ و بلوچ بوده‌اند، سود گرفته باشد.^۱ فردوسی در زمان کیکاوس و کیخسرو، کوچ و بلوچ را به عنوان قسمتی از سپاه آنها در مقابل افراسیاب بازگو می‌کند. در بحث از کیکاوس، فردوسی «کوچ و بلوچ» را با هم ذکر می‌کند؛ هنگامی که کیکاوس دوازده هزار مرد جنگی را بر گزید :

«گزین کرد از آن نامداران سوار دلیران جنگی ده و دو هزار

هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ»^۲

فردوسی در روایت آماده شدن کیخسرو برای جنگ با افراسیاب می‌گوید: «قسمتی از سپاه کیخسرو از جنگجویان کوچ و بلوچ تشکیل شده بود که بسیار دلیر و جنگجو بودند و در جنگ نشان «تاج خروس» بر تن داشتند و هیچکس نمی‌توانست آنها را از پشت ببیند و انگشتانشان نیز به علت وجود آهن‌آلات جنگی دیده نمی‌شد، اشکش تیز هوش سرکرده سپاه آنان بود که قوی دل و با شهامت بود، بر پرچم‌هایشان نشان پلنگ بود که هنگام مشاهده آن، همه به ادای احترام می‌پرداختند».^۳

همچنین در روایت فردوسی می‌بینیم بعد از آنکه انوشیروان در سواحل دریای خزر بلوچ‌ها را درهم می‌شکند، در جنگ انوشیروان با هیتالی‌های ترک، کوچ و بلوچ نیز در این جنگ مشارکت داشته‌اند؛ در نیمه سده ششم میلادی هیتالی‌های ترک با هم متحد شدند اما انوشیروان توانست آنها را شکست دهد. در بازگشت، انوشیروان از خوارزم به تیسفون آمد و در میان سپاهیان، نیروهای کوچ و بلوچ نیز حضور داشتند که بسیار ماهر و جنگجو بودند.^۴

۱. دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه: ۱۲۹.

۲. جستس میر خدا بخش: صفحه ۶۳.

۳. میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنائی تاریخ قدیم و جدید، نساء تریدرز، چاپ اول،

کویته، ۱۹۸۲، صفحه ۱۵ - ۱۶

۴. جستس میر خدا بخش: صفحه: ۸۱ - ۸۲.

به این ترتیب بر طبق منابع دوران میانه، «کرد و بلوچ» پیوند و ارتباط نزدیکی را باهم از نظر نژادی و قومی داشته‌اند. همچنین «کوچ»ها هم به اتفاق بلوچها و در کنار آنها می‌زیسته‌اند که گروهی از کردها بوده‌اند. هرچند استخری در این باره می‌گوید که کوچها از نژاد عرب هستند اما این نظر درواقع همان رویه‌ای است که در آفریقا و هنگام حمله سپاهیان مسلمانان بوجود آمد و بسیاری از اقوام و ملل آنجا را به اعراب منتسب نمودند چرا که جغرافی دانان بعدی همچون ادریسی و یاقوتی به صراحت آنها را از کردها به شمار آورده‌اند و حتی در این باره نیز پیوند و نزدیکی نژادی آنها را با بلوچها نیز مورد اشاره قرار داده‌اند.

میر گل خان نصیر در پژوهش خود به این نتیجه می‌رسد که: «در دیدگاهها و گمانه زنی‌های این مورخین، آشکار می‌شود که سه گروه کوچ، بلوچ و کرد بسیار نزدیک به هم زیسته‌اند و همه آنها را به عنوان یک نژاد می‌شناخته‌اند که در مقابل دشمنان قومی و نژادی‌شان زیر یک پرچم باهم متحد شده و جنگیده‌اند.

عده‌ای آنها را به کرد و عده دیگری به کوچ و بلوچ شناخته‌اند. و همچنین کوچ و بلوچ دارای زبانی جداگانه و مخصوص به خود بوده‌اند که با فارسی متفاوت و از آن متمایز بوده است»^۱.

کوچ و براهویی:

بلوچها امروزه به عنوان یک قوم در ناحیه وسیعی واقع در شرق ایران، جنوب غربی پاکستان و در جنوب افغانستان زندگی می‌نمایند. اما کوچها، سرگذشت آنها و اینکه امروزه در کجا زندگی می‌کنند جای تأمل و تحقیق است. بنا به نظر بابا مردوخ، عشیره کردهای براخویی یا براهویی‌ها بازمانده

^۱. میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنایی تاریخ قدیم و جدید، صفحه: ۲۸ - ۲۹.

کوچ‌ها یا قوفس‌ها می‌باشند که در زمان حمله مغول به سمت کرمان کوچ نموده و بعدها در مکران ساکن شدند.^۱

امروزه در این دوران، براهویی‌ها شامل چند عشیره بزرگ می‌باشند که در کنار بلوچ‌ها در کرمان زندگی می‌نمایند و خود را بلوچ به شمار می‌آورند. بنا به گفته میر نصیر خان احمد زهی، براهویی‌ها همان براخویی‌های گذشته می‌باشند که در کوردگال نامه ک از آنها سخن رفته است.

اما آنچه در حال حاضر جای دقت فراوان دارد این است که آیا همانگونه که کوردگال نامه ک و تاریخ مردوخ می‌گویند «براهویی»‌ها از بازماندگان کوچ‌ها می‌باشند؟ هرچند اطلاعات آنچنانی و دقیق تاریخی در دسترس ما نمی‌باشند، اما دیمز در این باره می‌گوید: این نظر که کوچ‌ها همان براهویی‌های امروزی‌اند، خود بسی ارزشمند است؛ چرا که اغلب از «کوچ»‌ها تحت عنوان «گُرد» یاد کرده‌اند و حتی در بعضی از زمان‌ها به آنها گُرد می‌گفته‌اند.^۲ امروزه در میان براهویی‌ها، عشیره مقتدر و نیرومندی به نام گُرد یا (کیرد) وجود دارد که البته در میان عشیره «مزاری» بلوچها هم تیره‌ای به اسم «کیرد» نیز وجود دارد. همچنین بلوچ‌های امروزی به زبان براهویی، کوردگالی یا کیردگالی می‌گویند که به معنی زبان کردها می‌باشد.^۳ بخصوص براهویی‌های ناحیه «لسبیل» به کوردگالی شناخته می‌شوند.^۴ محمد سردارخان بلوچ و بسیاری از تاریخ نویسان بلوچ و بیگانه همین دیدگاه را دارند.^۵ بخصوص میرگل خان نصیر این دیدگاه را قبول دارد و با استاد به نظرات محمد سردار خان بلوچ، این مطلب را نیز می‌افزاید که کوردگالی‌ها که

^۱ بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر گُرد، چاپ دوم (جلد سوم)، سروش، تهران: ۱۳۷۱، صفحه

۴۳۹.

^۲ دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۵.

^۳ دیمز، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۵.

^۴ Syed Abdul Quddus, p. ۶۰.

^۵ mohmmad sardar khan, p. ۲۶۶.

تیره‌ای از کردهای کردستان بوده که از آنجا کوچ نموده‌اند بعدها در غور پایه‌های حکومت ملک گرد را بنا نهادند واز سال ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۳ میلادی نیز فرمانروایی نموده‌اند.^۱ ایشان در این باره ادامه داده و می‌گویند: براهویی‌ها همان کوچ‌ها هستند که به همراه بلوچ در سپاه کیکاووس و کیخسرو مشارکت داشته‌اند. که بعدها در زمان انوشیروان که به بلوچ‌ها حمله نمود که این حمله کوچ‌ها را نیز در بر گرفت، همانگونه که فردوسی در این باره می‌گوید:

«سراسر شمشیر بگذاشتند
سم کردن کوچ بگذاشتند»^۲.

دیدگاههای متفاوت دیگری در باره اصالت، نژاد و زبان براهویی‌ها وجود دارد؛ بر اساس نظرات عده‌ای از مورخین و محققین بیگانه، براهویی‌ها از بازماندگان نژاد «دراویدی»های قدیم بلوچستان می‌باشند. که این نظر بر اساس شباهت‌های زبان براهویی با گروه زبان‌های دراویدی می‌باشد که در آسیای میانه و جنوب هند به آن تکلم می‌نمایند.^۳ همچنین ساکن شدن آنها در بلوچستان شاید به دلیل بیرون شدن آنها از هندوستان به علت ورود مهاجرین و مهاجمان آریایی نژاد بوده باشد. اما همان گونه که پیشتر گفتیم، ابن حوقل در سده دهم درباره «براهویی، بروهی»ها سخن گفته که در فارس همراه با بلوچ‌ها زندگی می‌کردند. این دلیل معتبری است که براهویی‌ها ساکنان اصلی ناحیه قلات و اطراف آن نمی‌باشند؛ یعنی آنها قبل از آمدن بلوچ‌ها به این نواحی و از جمله در هندوستان ساکن نبوده‌اند، بلکه فقط در کنار بلوچ‌ها می‌زیسته‌اند. بر اساس دیدگاه دیگری در این باره، کلمه «براهویی» مخفف اسم ابراهیم است یعنی از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشند.^۴ از سوی دیگر، بسیاری از براهویی‌ها بر این اعتقادند که آنها از نژاد عرب می‌باشند که از جانب حلب

^۱. میر گل خان نصیر، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۵.

^۲. میر گل خان نصیر، کوچ و بلوچ، صفحه ۱۱ - ۱۲.

^۳. janmahamad.

^۴. Syed Abdul Quddus, p. ۵۸

آمده‌اند.^۱ اما همانگونه که در این باره بحث شد، عرب بودن بلوچ و براهویی، هیچ دلیل و سند علمی و تاریخی ندارد. به علاوه اگر به زبان و فرهنگ و آداب و رسوم براهویی‌ها نظری بیفکنیم، پیوند و ارتباط آنان به دراویدی‌ها نزدیک تر است تا به اعراب.^۲

هنری پوتینجر بر این اعتقاد است که براهویی‌ها از نژاد «تا تار»ها می‌باشند، اما به گفته محمد سردار خان این نظر هیچ سند معتبری بدست نمی‌دهد و پوتینجر فقط بر اساس گمانه زنی شخصی خویش قضاوت نموده است.^۳ به هر حال، دیدگاه‌های متفاوتی درباره اصل نژادی براهویی‌ها وجود دارد، اما اینکه کدام دیدگاه از نظر علمی و روش شناسی تاریخی حائز اهمیت است، نیازمند تأمل و تحقیق فراوان می‌باشد.

از این رو، همانگونه که گفتیم، با توجه به منابع و اسناد تاریخی، باید براهویی‌ها را بیشتر کرد و یا بلوچ به حساب آورد. آنچه که در این جا ناهمخوان می‌باشد، مربوط به زبان براهویی است که از جانب عده‌ای از زبان شناسان به عنوان شاخه‌ای از زبانهای دراویدی شناخته شده است! دینس بری، به این نتیجه می‌رسد که زبان براهویی از همان جایی شکل گرفته که گروه زبانهای دراویدی در آنجا شکل گرفته‌اند؛ هرچند کلمات و اصطلاحاتی از سایر زبانها همچون فارسی، بلوچی، سندی و زبانهای اطراف و دوروبر را نیز پذیرفته، اما باز ساختار دستوری خود را حفظ نموده است.^۴ همچنین زبانشناسان دیگری از جمله «ترمپ» در سال ۱۸۸۰ میلادی و گریسون در همین سالها، در (Linguistic survey of India) نشان می‌دهند که زبان براهویی در ارتباط و پیوند نزدیک با خانواده زبانهای نواحی مرکز و جنوب هند می‌باشد.^۵

^۱. Syed Abdul Quddus, p. ۶۰.

^۲. mohmmad sardar khan, p. ۲۶۵.

^۳. mohmmad sardar khan, p. ۲۶۶.

^۴. mohmmad sardar khan, p. ۲۶۶.

^۵. mohmmad sardar khan, p. ۲۶۶.

به اعتقاد زبان شناسان امروزی بلوچ، هفتاد و پنج درصد کلمات زبان براهویی، بلوچی می‌باشد و زبان براهویی نسبت به سایر زبانها پیوند نزدیکی به زبان بلوچی دارد. بر اساس منابع تاریخی، براهویی‌ها از زمانهای بسیار دور در کنار بلوچ‌ها زیسته و هیچ گونه ارتباطی با جنوب و مرکز هند نداشته‌اند و تأثیر زبان دراویدی در زبان براهویی به علت آمیزش و اختلاط آنها با دراویدی زبانان بوده است.

در این خصوص نکته قابل توجه این است که ایلات و عشایر بلندپه‌ای «قلات»^۱ دراویدی بوده‌اند^۲ که قبل از آمدن بلوچ‌ها، در این نواحی ساکن بوده‌اند. دیمز و میرگل خان نصیر هم اثر گذاری زبان دراویدی‌های قدیم قلات در زبان براهویی را درست می‌دانند. دیمز می‌گوید: به احتمال زیاد براهویی‌ها در ابتدا به کردی تکلم می‌نموده‌اند که این خود سبب شد تا در میان ساکنان قدیمی تر (دراویدی‌ها) آن نواحی به «کورد گالی» نامبردار شوند، یعنی آنهایی که به کردی سخن می‌گفته‌اند.^۳ میر نصیر خان احمد زهی بلوچ نیز با نظر دیمز و میرگل خان نصیر موافق است؛ به اعتقاد او براهویی‌ها همان «براخویی»‌های کُرد می‌باشند که در سال ۸۵۳ قبل از میلاد به بلوچستان آمده و در آنجا ساکن شده‌اند، و همزمان با تغییر و تحولات و حوادث دورانه‌های بعدی، و بر اثر دخل و تصرف‌های فراوان، حرف «خ» به حرف «ح» تغییر یافته که امروزه این کلمه را به صورت براهویی تلفظ می‌نمایند.^۴ ایشان همچنین به بحث درباره توسعه و گسترش زبان براهویی و بلوچی، با استناد به کورد گال نامه ک می‌پردازد که بر اساس این کتاب تاریخی، هنگامی که اکراد براخویی وارد توران (ارتفاعات قلات) شدند، ۲۲ عشیره که ساکنان اصلی توران بودند و به ترکی

^۱. قلات : پایتخت قدیم امارات بلوچ و براهویی های بلوچستان بوده است که امروزه استانی در ناحیه بلوچستان پاکستان می‌باشد

^۲. mohmmad sardar khan , p. ۲۶۵ .

^۳. میر گل خان نصیر، کوچ و بلوچ، صفحه ۲۴ - ۲۵

^۴. میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، تاریخ بلوچ و بلوچستان، جلد اول، آکادمی بلوچی، چاپ اول، کویت، ۱۹۸۸، صفحه: ۲۳ - ۲۹ .

تکلم می نمودند در این سرزمین از قبل حضور داشتند. این عشیره‌های تورانی با ورود کردهای براخویی سرزمین خود را ترک ننمودند بلکه حاکمیت کردهای براخویی را پذیرفتند.^۱ نصیر خان می‌افزاید: که بعدها آمیزش و اختلاط در میان کردها و عشایر ساکن توران شکل گرفته که در نهایت منجر به ایجاد و پیدایش یک زبان جدید یعنی «براهویی» شد که به آن «کورد گالی» گفتند و زبان اصلی کردی نیز تحت عنوان زبان «بلوچی» تداوم یافت^۲ و همانگونه که دیمز گفته است: «زبان بلوچی به کردی بسیار نزدیک تر است تا به زبان براهویی».^۳ همچنین نصیر خان بر این باور است که اشاره به عشیره براهویی از جانب ابن حوقل در سال ۹۵۰ میلادی، می‌توان منبع و سند تاریخی با ارزش دیگری قلمداد شود که افقهای روشنی را درباره اصالت نژادی و چگونگی شکل‌گیری نام براهویی از براخویی به روی دیدگان ما می‌گشاید.^۴ جالب اینجاست که خود مورخین کُرد نیز براهویی‌ها را که امیرنشین مقتدر خود را در سده پانزدهم و شانزدهم در قلات تحت عنوان براخویی بنا نهادند، به عنوان یکی از امیرنشین‌های کُرد ذکر کرده‌اند. همچنین میر احمد یارخان بلوچ، که آخرین امیر امیرنشین براهویی «براخویی» بوده است در بیوگرافی تاریخی خود (Balochistan Inside) به هم نژادی کُرد و بلوچ اشاره نموده و براهویی‌ها را هم بلوچ به حساب آورده است.^۵ امیرنشین‌های قبل نیز همگی خود را بلوچ و امارت خود را تحت نام بلوچستان شناسانده‌اند. این امارت وسیع در زمانی از «دیر غازی خان» تا «کرمان» و از دریای هیرمند تا سواحل اقیانوس بر سراسر بلوچستان فرمانروایی داشته است.

۱. میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، صفحه: ۱۹۶ - ۱۹۷.

۲. میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، صفحه: ۱۹۶ - ۱۹۷.

۳. میر گل خان نصیر، کوچ و بلوچ، صفحه ۲۵.

۴. میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، صفحه: ۲۳.

۵. Mir Ahmad Yar Khan Baloch, Inside Balochistan, ۱st Ed., Royal Book company, ۱۹۷۵.

زبان بلوچی:

درباره زبان بلوچی، زبان شناسان و محققان براین دیدگاه اتفاق نظر دارند که زبان بلوچی در پیوند نژادی و ارتباط زبانی با زبان (مادی) می‌باشد. از این رو می‌توان گفت که زبان بلوچی از زبان کُردی قدیم سرچشمه گرفته است؛ که این نظر نیز بر اساس منابع و تحقیقات معتبر و موثق تاریخی استوار است که این نتیجه را بدست می‌دهد که زبان مادها زبان کُردی بوده است.^۱

محققان بر این دیدگاه نیز اتفاق نظر دارند که زبان بلوچی هیچ گونه پیوند و ارتباط نژادی و زبانی با زبان سامی‌ها (برای نمونه عربی) و فارسی ندارد. این دیدگاه نیز بعنوان یک نتیجه استخراج شده علمی و به استناد منابع تاریخی قدیم و تحقیقات زبان شناختی قدیم و جدید استوار می‌باشد. همانطور که قبلاً گفتیم، استرابون (۶۴ پیش از میلاد) اشاره به سکونت بلوچ‌ها در کرمان نموده است، که در آن نواحی به زبان مادی و فارسی تکلم می‌شده است. استخری نیز در (۹۵۱ م) می‌نویسد که بلوچ‌ها زبان مخصوصی دارند که از زبان فارسی بسیار جدا می‌باشد.^۲ ابن حوقل (۹۵۰ میلادی) می‌نویسد: «زبان بلوچی از زبان فارسی که در ناحیه کرمان بدان تکلم می‌کنند، کاملاً متمایز می‌باشد» همه این منابع قدیمی و تاریخی در همپوشی با پیوندهای نژادی، سیاسی، اقتصادی، زبان شناختی و فرهنگی قرار دارند که کورد گال نامه در (۱۶۵۹م) بدان اشاره نموده است، بالاخص اینکه کوردگال نامه ک بطور صریح زبان بلوچی را بر این اساس که بلوچها از تیره‌های مادها بوده‌اند، به عنوان زبان مادی معرفی می‌نماید.

به این ترتیب امروزه تحقیقات علمی و زبان شناسی نیز به این نتیجه رسیده‌اند؛ محقق روسی گانکوفسکی (۱۹۷۱ م) در تحقیق تاریخی و علمی

۱. تاریخ مردوخ، صفحه ۴۱.

۲. کوچ و بلوچ، صفحه ۱۳۶.

خود به این نتیجه رسید که زبان بلوچی از زبانی سرچشمه گرفته است که در مناطق و نواحی ماد و پارت یعنی کردستان بدان تکلم می‌شده است.^۱

کتاب میربی (سالنامه پاکستان - ۱۹۷۰) به این مطلب اشاره می‌نماید که مادر زبان بلوچی امروز، زبان مادی (اوستا) است.^۲ این مطلب به عنوان یک سند نتیجه تحقیقات تاریخی می‌باشد که به یکی از دیدگاه‌های اساسی در این خصوص استناد می‌کند که نواحی ساحلی دریای خزر مسکن اصلی بلوچ‌ها بوده است.^۳

به نظر «جان محمد»، محقق امروزه بلوچ و با استناد به خلاصه تحقیقات و پژوهش‌های زبان شناسی «محمد عبد الرحمن» و «عادل خان مینگل» دو پروفیسور زبان شناس دانشگاه (مک گیل) کانادا، «از منابع و اسناد زبانی، این مطلب آشکار می‌شود که بلوچ‌ها از جانب سواحل دریای خزر به سمت شرق کوچ نموده‌اند، که خود این نظر نیز از پیوندها و ارتباطات آشکار میان «کرد و بلوچ» استنباط می‌شود.^۴

محمد سردار خان بلوچ، نواحی جنوبی دریای خزر را شامل نواحی (گیلان)، (مازندران) و کردستان می‌داند.^۵ در همین راستا (م. ک. پیکولین) بر این عقیده است که زبان بلوچی در ارتباط با گروه زبانهای آریایی می‌باشد.^۶ جان محمد در ادامه این را نیز می‌افزاید که با مطالعه منابع مختلف تاریخی، منتسب نمودن زبان بلوچی به زبان سامی‌ها و از آن میان به عربی و کلدانی، از هر نظر

^۱. Syed Abdul Quddus, p. ۶۰.

^۲. Pakistan Year Book, ۱۹۷۰. p. ۴۵۷.

^۳. Janmahamad, Essays on Baluch, National Struggle in Pakistan: Emergence Dimensions Repercussion, Gosha- e - Abad, Quetta, ۱۹۸۸. p. ۱۸; The Baluch Cultural Heritage: p. ۱۸.

^۴. همان منبع.

^۵. Mohammad Sardar Khan Baluch, Hhstory of Baluch Race and Baluchistan, Nisa Traders, Quetta, ۱۹۸۴, p. ۱۷.

^۶. م. ک. پیکولین، صفحه ۸۳.

بی پایه و اساس می‌باشد و آن تعداد از کلمات عربی که بعد از سده هفتم میلادی با زبان بلوچی امتزاج یافته است، به علت حاکمیت سیاسی اعراب در آن زمانها بوده که در آسیای مرکزی بدست آوردند.^۱

در واقع تلاشهایی که در منتسب نمودن نژاد و زبان بلوچها به سامیها شده است، نه تنها نمی‌توان آن را از راه اسناد علمی و آثار و نشانه‌های زبانی مطمئن و موثق به اثبات رساند، بلکه جز یک خواب و خیال واهی در انتساب نژاد و زبان بلوچ به نژاد و زبان سامی دستاورد دیگری در بر نداشته است. به نظر همین محقق، از نظر زبان شناسی، زبان بلوچی زبانی آریایی و در ارتباط نزدیک با زبان کُردی می‌باشد و در حقیقت باید آن را قسمتی از زبان مادی (قدیم) این دو نژاد «کُرد و بلوچ» محسوب کرد.^۲

جان محمد همچنین می‌افزاید که: پیداست که زبان بلوچی از زبان فارسی قدمت بیشتری داشته باشد و ارتباط بیشتری با اوستای قدیم دارد تا با فارسی قدیم که زبان درباری هخامنشیان بوده است.^۳ بر اساس (انسکلپیدیای پاکستانی کا) محققین بلوچ، زبان بلوچی را از زبان فارسی بسیار قدیمی‌تر می‌دانند و در این باره به عنوان سند و مدرک، کتیبه بیستون را مثال می‌آورند.^۴

این دیدگاه از این نظر که پژوهشهای علمی، کُردی را نیز از فارسی قدیمی‌تر می‌دانند، بیشتر و بهتر، هم نژادی راستین و واقعی کُرد و بلوچ را روشن می‌سازد. تاریخ مردوخ درباره قدمت بسیار زیاد زبان کُردی با این

^۱. Janmahamad, Essays on Baluch, National Struggle in Pakistan: EmergenceDimensions Repercussion . p . ۱۸ .

^۲. همان منبع، صفحه ۱۹ - ۲۱ .

^۳. همان منبع، صفحه ۱۹ .

^۴. انسکلپیدیای پاکستانی کا، مدیر ارشد: سید قاسم محمود، شاهکار بوک فاوندیشن، کراچی پاکستان، ۱۹۹۸، صفحه ۳۰۳ .

تحقیقات هم صدا است و تحقیقات سیدنی اسمیت را به عنوان سندی در این باره ارائه می‌دهد.^۱

به نظر سیدنی اسمیت، زبان کُردی دارای مراحل و دگرگونیهای اساسی و استوار قدیمی می‌باشد که از زبان فارسی (لوحه داریوش) بسیار قدیمی‌تر است و از این رو عالمان تاریخ می‌توانند بگویند که زبان کُردی در سده ششم قبل از میلاد زبان مستقلی بوده است که در آن هنگام زبان پهلوی حتی وجود نداشته است.^۲

آنچه حائز اهمیت است، اشتراکات فراوان میان بلوچی و کردی می‌باشد؛ انسکلوپیدیای پاکستانی کا در این باره به اشتراکات زیاد میان این دو زبان اشاره می‌نماید.^۳

این اشتراکات همانگونه که از آنها سخن گفتیم از پیوندهای هم نژادی (مادی) سرچشمه می‌گیرد، زبان مادها کُردی بوده، «اوستا و زند»^۴ نیز به زبان مادها نوشته شده است و دلیل آن نیز بیگمان قرابت زیادی است که در میان زبان (مُکری) کردی و زبان نوشتاری اوستا و زند وجود دارد.^۵

ازسوی دیگر در تحقیق گانکوفسکی این مدرک بدست می‌آید که در زبان اوستا، بخصوص در شیوه‌های قدیمی آن مثل «گاتا»ها و سرودهای «ویدا»، دلایل فراوانی مشاهده می‌شود که زبان‌های ایرانی (دیالکتیک) به طور چشمگیری در میان ساکنان (گودروسیا) (بلوچستان امروزی) ارتفاعات جنوب هندو کش، نواحی شمالی (باختر) و (آریا) بدان‌ها تکلم می‌شده است.^۶ به نظر

۱. تاریخ مردوخ، صفحه ۴۱.

۲. همان منبع، صفحه ۴۵.

۳. همان منبع، صفحه ۳۰۳.

۴. «... دار مس تتر، ایران شناس نامی می‌گوید: کتاب آوستا (اوستا) به زبان مادی نوشته شده و مادها نیاکان کُرد ها هستند. استاد سون می‌گوید: کُرد ها از نژاد مادند و زردشت اوستا را به زبان مادی نوشته است.» (نقل از صفی زاده) م. نصری.

۵. همان منبع، صفحه ۴۱.

۶. همان منبع، صفحه ۲۱.

گانکوفسکی، این پیوندهای زبانی که به اوایل هزاره اول قبل از میلاد بر می‌گردد، ارتباط نزدیک آریایی‌ها را با مردمان اوستایی زبان را آشکار می‌سازد و بیشترین احتمال وامکان این نزدیکی در نواحی چسبیده به دریای هیرمند به چشم می‌خورد.^۱

در این خصوص (گریرسون) محقق انگلیسی در اوایل سده بیستم، پژوهشی اساسی، علمی و زبان شناختی کاملی را درباره بلوچ‌ها انجام داد و به طور دقیق و خوبی ارتباط و پیوند نژادی میان کردی، بلوچی و اوستایی را آشکار نمود. او همچنین در این باره اشاره می‌کند که ایرانیان در گذشته‌های بسیار دور به چند تیره و قبیله تقسیم شده‌اند؛ نوشته‌های باقیمانده از داریوش (۵۲۲ - ۴۸۶ پیش از میلاد) به دوازده قبیله از این قبایل اشاره می‌کند. این قبایل، باید هر کدام دارای یک شیوه زبانی مخصوص به خود بوده باشند، اما تا حدودی این مطلب به اثبات رسیده است که زبان پارسی قدیم که زبان طوایف ساکن در قلمرو (فارس) بوده از زبان اوستا متمایز بوده است.^۲ گریرسون زبان‌های ایرانی را به دو بخش تقسیم می‌کند: (پرسی) و (مادی)؛ زبان پارسی، پهلوی و فارسی جدید را شامل می‌شود و از سوی دیگر با تغییر و تحولات زمانه، زبان مادی نیز در قالب چند زبان مستقل دیگر رشد و توسعه یافت که از آن میان می‌توان به: گروه زبانهای (غلچه) که زبان پامیری‌ها بوده است، (پشتو)، (اورموری)، (بلوچی) و بسیاری دیگر که شناخته شده‌ترین آنان کُردی می‌باشد که از فارسی بسیار متمایز بوده را می‌توان نام برد.^۳

همچنین «گریرسون»، اوستا را تنها سرچشمه و مادر نوشته‌های قدیم مادی می‌داند. آنچه که برای بیان تئوری مربوط به تحقیق ما ضروری می‌باشد و

^۱. همان منبع، صفحه ۲۱.

^۲. Grierson, G. A. Linguistic Survey of Pakistan, Vol. H: Aryan Family (Being Vol. X Linguistic Survey of India), Accurate Printers, Lahore, p. ۱.

^۳. Grierson, P. ۲-۳.

لازم است که زبان شناسان عمیقتر بدان پردازند، خصوصیات و اشتراکاتی است که میان زبان (مادی- کردی) و (بلوچی) وجود دارد که بهترین شیوه برای تجزیه و تحلیل علمی اختصاصات این دو زبان می‌باشد. در این راستا همسانی و اشتراک کلمات اصیل و شیوه ترکیب این کلمات برای بیان پیوندهای دقیق مربوط به دستور زبان، مهمترین وسیله برای شناسایی نژادی این دو زبان می‌باشد.^۱ در زبان کردی و بلوچی کلمات مشترک (قدیمی) فراوان وجود دارد که میتوان ریشه این کلمات را به زبان مادی بازگردانید. برای نمونه صفت (به رزه) و (مه زن- مازن) در اوستا یا همان زبان مادی جای تأمل دارد چرا که در زبان کردی امروزی به (به رز) و (مه زن) و در بلوچی امروزی نیز به (بورزه) و (و مه زه ن) تغییر شکل داده است و در فارسی کلمات (بلند) و (بزرگ) این معانی را می‌رسانند. نمونه دیگر کلمه (زان) می‌باشد که در زبان (اوستا - مادی)، کردی و بلوچی در حال حاضر به یک معنا به کار می‌رود که در زبان فارسی نیز مترادف این کلمه، کلمه (دانستن) است.

اشکال اسامی (ئه سپ) و (مائین) در اوستا/ مادی، امروزه در کردی (ئه سپ / هه سپ) و (مایین) و در بلوچی امروزه به (ئه سپ) و (مائین) و در فارسی به (اسب) و (مادیان) باقیمانده است. اسامی (ئاسن) و (ئاسک) در کردی بلوچی به یک شکل و معنا به کار می‌روند که در فارسی به معنای (آهن) و (آهو) می‌باشد. این کلمات اصیل قدیمی به خودی خود، نزدیکی و پیوند بیشتر میان زبان کردی و زبان بلوچی در مقایسه با زبان‌های دیگر از جمله فارسی که تأثیرات زیادی بر زبان بلوچی داشته را آشکار و روشن می‌سازد.^۲

«گیلبرتسن»، زبان شناس انگلیسی در سال ۱۹۲۵ میلادی، تحقیق ارزشمندی میان ساختارهای دستوری زبان بلوچی و گویش کرمانجی زبان

^۱ - Janmahamad, The Baloch Cultural Heritage: P. ۱۶ .

^۲ . کلمات (اوستایی - مادی) از کتاب (فرهنگ دیانا) صفحات ۳۲ - ۳۶، نوشته وانکو کوردستانی اقتباس شده است.

گردی انجام داد و اشتراکات و شباهتهای دستوری بسیاری را در میان این دو زبان مشاهده نمود، که در زیر به نمونه‌هایی از این اشتراکات اشاره می‌نماییم:

همانند زبان گردی (کرمانجی)، در بلوچی نیز تفاوت جنسیتی در مکالمه و گفتگو وجود ندارد؛ برای این منظور در گردی (کرمانجی) کلمات (ن ئر) و (م ئ) یعنی (نر و ماده) و در بلوچی نیز کلمات (نر) و (ماده گ) در هنگام ضرورت تفاوت‌های مربوط به دو جنس را لحاظ می‌نمایند.

در گردی و بلوچی (ی) مفرد به یک شیوه وجود دارد. برای مثال (میر): مرد، (میرئ): (یک مرد)، که در بلوچی می‌شود (مه ر) (مه رئ) یا همان (مرد) و (مردی).

□ پسوند (گه ل) در کرمانجی و بخصوص در شیوه‌های زبانی کرمانشاه و اطراف سلیمانیه به کار می‌رود، هرچند در این خصوص، گیلبرتسن این را روشن نمی‌سازد که این پسوند در کدام گویش بلوچی وجود دارد؟

□ در کرمانجی شمال، (ئا - a) و (ی - î) برای حالت مالکیت (Genitive Case) به کار می‌آید که در بلوچی نیز به همین ترتیب در اغلب اوقات (ئه - a) و (ی - î) به کار می‌رود.

□ کردها هنگامی که با کسی گفتگو می‌کنند برای آنها بهتر و آسانتر است که ضمیر دوم شخص مفرد را به کار ببرند. بلوچ‌ها نیز در همه اوقات ضمیر دوم شخص مفرد را در محاوره به کار می‌برند.

ضمیر دستوری (ی - î)، او، مال او، در میان دو زبان وجود دارد و اغلب به همین شیوه به کار می‌رود. این ضمایر تنها هنگامی به کار می‌روند که هیچ شک و شبهه‌ای در خصوص مورد اشاره شده وجود نداشته باشد. در حالت‌های دیگر، هنگامی که برای اطمینان لازم شود، ضمایر جدا به کار گرفته می‌شود.

اشکال ترکیبی (نسبی - relative) و (جفتی - correlative) در هر دو زبان مثل هم می‌باشد.

□ پیشوند (مفتوح) در هر دو زبان، در دو سطح معنایی دستوری (صفت) مشترک است.

□ واحدهای حدس و تخمین (اندازه‌گیری) در هر دو زبان به یک شکل ساخته می‌شود.

□ اسامی در بلوچی، هنگامی که تعدادی از آن اسم موجود باشد، بسیار کم به صورت جمع در می‌آیند. به همین ترتیب در کردی (کرمانجی) نیز جمع لازم نیست، و فقط در صورتی لازم است که قصد اطمینان و خاطر جمعی منظور باشد.

□ در هر دو زبان به دنبال حالت (مفعول غیر صریح حقیقی - Dative Case) دستور (بودن) می‌آید که اغلب اوقات برای بزرگ‌نمایی کردن حالت مالکیت پنهان به کار می‌رود و کمتر برای مالکیت آشکار به کار گرفته می‌شود.^۱ در این زمینه اختصاصات زبانی بسیاری وجود دارد که این دو زبان را به همدیگر متصل می‌کند، بخصوص در نحوه تلفظ کلمات خودی و بیگانه؛ برای مثال، اغلب اوقات (ب) فارسی در بلوچی به (و) تلفظ می‌شود، مثل (بارنه) (گنج) و (زبان) در فارسی که در زبان بلوچی به (وه رنا) و (زوان) تلفظ می‌شود. در بسیاری از گویشهای زبان کردی مثل گویشهایی که در در نواحی جنوبی و شرقی کردستان بدان‌ها صحبت می‌شود به همین شیوه (ب) یا (د) به (و) تلفظ می‌شود، مثل تلفظ (زبان) و (احمد) به (زوان) و (ئه حمه و).

کلمات فوق نمونه‌هایی بودند از اشتراکات و همسانی‌های موجود در میان زبان کردی و زبان بلوچی که اگر در این راستا پژوهش کامل و دقیق‌تری بر روی زبان کردی، بلوچی و مادی صورت بگیرد و بخصوص اگر این پژوهش تمام گویشهای هر دو زبان کردی و بلوچی را در بر گیرد، در واقع این ارتباط و پیوند زبانی روشن‌تر و آشکارتر می‌شود.

در این قسمت تعدادی از کلمات مشترک دیگری را ارائه می‌دهیم که بخش اول این کلمات در انجام این تحقیق مشاهده شده‌اند. بخش دوم نیز از کتاب

^۱ English – Balochi Colloquial Dictionary, Major George Gilbertson, Assisted, by Chano Khan Haddiani, Stephen Austin & Sons, HERFORD, ۱۹۲۵, Vol. I. Pix- x.

گیلبرتسن گرفته شده‌اند.^۱ گیلبرتسن این کلمات مشترک را از گویش کرمانجی زبان کُردی گرفته است. بخش سوم نیز از کتاب (تاریخ دوران قدیم نژاد بلوچ) اقتباس گردیده‌اند.^۲

(معادل‌های فارسی نیز برای مقایسه بیشتر ذکر شده است. م. نصری.):

تبرستان
www.tabarestan.info

^۱. Gilbertson, ۱۹۲۵, p. VII- IX.۲۲

^۲. میر محمد حسین عنکا بلوچ، تاریخ قدیم نژاد بلوچ، پاکستان پرس، کویت، صفحه ۳۱.

بخش اول:

ردیف	کردی	بلوچی	فارسی
۱	مه، ئیمه، ئه مه	مه، ئه مه	ما، این
۲	برازا	برازاتک	برادر زاده
۳	ژن	ژن	زن
۴	چوکه، منال	چوک	بچه، کوچک
۵	روژ، خور	روچ	روز
۶	ئه ستیره	ئیستار	ستاره
۷	ئاڤ، ئاو	ئاف	آب
۸	هه سڤ، ئه سڤ	هه سڤ، ئه سڤ	اسب
۹	زوان، زمان	زه وان	زبان
۱۰	دڤان، دراندن	دره گ، دره ی	دریدن، پاره کردن
۱۱	دڤاندی	درته	پاره کرد، درید
۱۲	دیتن	گینده گ، گینده ی	دیدن
۱۳	دیتی	دیته	دید
۱۴	گرتن	گره گ، گره ی	گرفتن
۱۵	گرتی	گپته	گرفت
۱۶	هی لان، هی شتن	ئله گ، ئلای	باقی گذاشتن
۱۷	هی شتی	ئیشته	باقی گذاشت
۱۸	تاف	تاف	آبشار
۱۹	ش فان، شوان	شه فانک، شپانک	شبان
۲۰	به رابه ر	به رابه ر، به راوه ر	برابر
۲۱	روژگار	روژگار	روزگار

۲۲	گه رما	گه رماگه	گرما
۲۳	روژگر	روژگر	روزه گیر
۲۴	سارد، سار	سارت	سرد
۲۵	وه خت	وه خت	وقت
۲۶	دان، داتی	داته	دادن
۲۷	نه ختی	له ختی	کمی
۲۸	که س	که س	کس
۲۹	هه رکه س	هه رکه س	هرکس
۳۰	هیچ	هیچ	هیچ
۳۱	روژ و شه و	روش ئو شه ف	روز و شب
۳۲	چه م، چاو	چه م	چشم
۳۳	ده ف، ده و	ده ف	دف
۳۴	ددان	دتان	دندان
۳۵	دل	دل	دل
۳۶	زوان، زمان	زوان	زبان
۳۷	سینگ	سینه غ	سینه
۳۸	برو	بروان	ابرو
۳۹	ریش	ریش	ریش
۴۰	ده ست	ده ست	دست
۴۱	گه ردن	گه ردن	گردن
۴۲	ناخون	ناخون	ناخن
۴۳	زاوا	زاماس	داماد
۴۴	پیر	پیر	پیر
۴۵	به رز	بورزه، بورس	بلند
۴۶	به رزتر	بورز تر، بورستر	بلندتر
۴۷	نزیك، نه زیك	نه زیك، نوزیک	نزدیک
۴۸	دور، دیر	دور، دیر	دور
۴۹	مه شک	مه شک	مشک
۵۰	تاس	تاس	تشت
۵۱	بان	بان	بام

۵۲	کی'	کی'	که، چه کسی؟
۵۳	بوچی؟	په رچی، چیه؟	برای چه؟
۵۴	به لام	به لا	اما، بلکه
۵۵	چون	چون	چگونه؟
۵۶	ئه گه ر	ئه گه ر	اگر
۵۷	زان، زانین	زان	دانستن
۵۸	هه سپی، هه سپه ک	هه سپی'	یک اسب، اسبی
۵۹	مایینی، مایینیک	مائینی'	یک مادایان
۶۰	پیشکه وت	پیشکه پته	پیشرفت کرد
۶۱	پاریز	پاریز	پرهیز
۶۲	په ستر، پیری'	په ستان، پیری'	پریروز
۶۳	دویشه و	دوشی	دیشب
۶۴	پار	پاری	پار
۶۵	پیرار	پیراری	پیرار
۶۶	مشک	مشک	موش
۶۷	که رویشک	که رگشک	خرگوش
۶۸	ئاوی مه شک سارده	مه شک یی' ئاف سارت به نت	آب مشک سرد است.
۶۹	نھا چ وه خته؟	نی چی وه خت ئه نت؟	چه وقت آمدن؟
۷۰	تاسه ژ ئاف پره	تاس شه ئاف ئه پر ئه نت	تشت پر از آب است.
۷۱	شه وی زستان (زمستان)	زمستانی شه ف دراژ به نت	شب زمستان دراز است.
۷۲	که له شیر بانگ ده دات	بانگو بانگ ده یغا ئه نت	خروس آواز می خواند.
۷۳	رقژگاری ئه و ته نگ بوو	ناهیبای روژگار ته نگ بیت	روزگار او تنگ است.
۷۴	من دوو برام هه یه	مه نی دو براس ئه نت	من دو برادر دارم.

۷۵	تو زانی، توئه زانی؟	تو زانی؟	تو می دانی؟
۷۶	وه ش هاتی، اِتی، (خوش هاتی)	وه ش هاتی!	خوش آمدی!

تبرستان

www.tabarestan.info

بخش دوم :

تبرستان

www.tbarestan.info

ردیف	کردی	بلوچی	فارسی
۱	ئاسن	ئاسن	آهن
۲	هه ره ک (مشار)	هه ره غ	اره
۳	ئاسک	ئاسک	آهو
۴	به هر (به ش)	به هر	بهره، سهم
۵	به ور (به فر)	به ور	برف
۶	گوه رک (به رخ)	گوه ره خ	بره
۷	باسک	باسک	گردن
۸	برا	براس	برادر
۹	زانا	زاناس	دانا
۱۰	دوژمن	دوژمن	دشمن
۱۱	دزی	دوزی	دزدی
۱۲	گرین (گریان)	گریغ	گریه
۱۳	هیژ (هیچ)	هیژ	هیچ
۱۴	هه چی (هه رچی شتیک)	هه چی	هرچه (هر چیزی)
۱۵	هیلان (هیشتن)	ئله غ	باقی گذاشتن
۱۶	که وش	که وش	کفش
۱۷	که وان	که وان	کمان
۱۸	هورد، (حورد، ورد)	حیرس، (حورد)	خُرد
۱۹	ووسا (وشه)	واژه (واجه)	واژه
۲۰	وه ش	وه ش	خوش

۲۱	مژین	مژه غ	مکیدن
۲۲	مژه، (موژ)	موژ	مه
۲۳	نیو	نیانوان	نام
۲۴	ناوچی، (ناویژ که ر)	نیامجی	میانجی
۲۵	مرین	مره غ	مرده - پرنده ای
۲۶	سار (سارد)	سارت	سرد
۲۷	سور	سور	سرخ
۲۸	ترسوک (ترسنوک)	تورسوخ (تورسو)	ترسو
۲۹	تینی، (تینی، تینوو)	توننی	تشنه
۳۰	ئه فسو، (ئاوس)	ئافسن	آبستین
۳۱	ئانی	ئانیشه غ، (ئانیشک)	آورد
۳۲	بیشینک	گیشن	گهواره
۳۳	بژو، (بوژو، پرچی ملی ئه سپ)	بوشک	مژه، (یال اسب)
۳۴	چرینگ، (بلیسه)	چیرشک	هیس هیس، (زبانه)
۳۵	دی	دی	دید
۳۶	دوما، (پاشه وه)	دما	عقب
۳۷	گون (گوند)	گوند	دهکده
۳۸	هه وار	هه وه ر	ییلای
۳۹	هیک	هه یخ	تخم پرنده (بیضه)
۴۰	هیزه	هینز	خیک
۴۱	جل	جار	لباس
۴۲	که فتن	که فه غ	افتادن
۴۳	کیژان؟	کیسان	کدام؟
۴۴	کوریشک	کریشگ	چروک
۴۵	مه زن	مه زان	بزرگ، سردار
۴۶	نھا، (بیستا)	نین	اکنون
۴۷	پاره، (پارچه)	پارو	پول - پارچه - لقمه
۴۸	سوور (شایی)	سیر	سور، مهمانی
۴۹	زانین	زانه غ	دانستن، آگاهی
۵۰	زوره ت	زوره ت، زورس	ذرت

بخش سوم :

تبرستان

www.tabarestan.info

ردیف	کردی	بلوچی	فارسی
۱	ماس، (دایک)	ماس	ماست
۲	پا، (پی)	پا	پا
۳	دو	دوگ	دوغ
۴	جوان	جوان	زیبا، جوان
۵	جوانترین	جوانترین	جوانترین
۶	جولان	جولان	جنبیدن
۷	زانی	زانت	فهمید
۸	دیمه ن	دیمان	منظره
۹	که وت، (که فت)	که پت	افتاد
۱۰	من	من	من
۱۱	ئه و	ئا	او
۱۲	تو	تو	تو
۱۳	چراکه	چراگه	شامگاه
۱۴	گهواره که	گهاری	گهواره
۱۵	نش	نند	ناگهان
۱۶	دا	دات	حرف پیشوند به معنی فرود، نو و تازه
۱۷	گروان	گروک	گرو
۱۸	روان	روگ	تماشا
۱۹	بو	بوت	بو، رایحه
۲۰	گرا	گوشت	اسیر شد.

اهمیت همسانی و تشابه این کلمات میان کردی و بلوچی در اینست که زبان کردی به عنوان یک زبان مستقل و قدرتمند، بعد از دوران مادها در هیچ دوره دیگری قدرت سیاسی یا دینی را بر زبان بلوچی نداشته است تا این ادعا را داشته باشیم که زبان بلوچی این کلمات را اقتباس نموده باشد، بلکه وجود این کلمات مشترک در زبان بلوچی که بیشتر آنها را در فارسی نمی‌توان یافت، خود دلیل و سندی است بر پیوندهای مشترک نژادی که در میان بلوچی و کردی و یا به تعبیر دقیقتر در میان کرد و بلوچ از زمانهای بسیار دوری که در زمان مادها با هم داشته‌اند. بنا به گفته گیلبرتسن «هیچ علت دیگری جدای از این که این کلمات و یا کلماتی از این دست، مستقیم از کرمانی به داخل بلوچی آمده باشند را نمی‌توان مشاهده نمود»^۱.

به عکس، اگر تأثیر زبان فارسی، عربی و یا ترکی بر روی بلوچی فقط بر اساس اشتراک چند کلمه باشد، نمی‌توانیم با این نگرش به آن بنگریم، چرا که این زبانها به مدت چندین سده حاکمیت سیاسی و دینی خود را بر زبان بلوچی تحمیل نموده‌اند و این نیز قابل فهم است که کلمات این زبانها در بلوچی رسوخ نموده و به عنوان قسمتی از کاربردهای روزانه در آمده باشند. از این رو می‌توانیم بگوییم که تسلط زبان عربی بر زبان بلوچی در زمان خلفای راشدین از طریق متصرفات سپاهیان اسلام و گسترش حاکمیت سیاسی اعراب بر بلوچستان آغاز شد، بخصوص بعد از آنکه بلوچها به دین اسلام گرویدند و زبان عربی نیز به عنوان یک زبان دینی مطرح گشت و بدین ترتیب بود که کلمات زیادی از این زبان وارد بلوچی شدند.

این تأثیرات نه تنها بر زبان بلوچی بلکه بر روی تمام زبانهای بود که تحت حاکمیت سیاسی و دینی اعراب مسلمان قرار داشتند. به همین ترتیب بعد از استقرار و حاکمیت اسلام به عنوان یک نظام دینی و سیاسی در ایران و هندوستان، زبان فارسی نیز در مناطقی که بلوچستان را نیز در بر می‌گرفت، به عنوان یک زبان بین‌المللی پایه‌های خود را بنا نهاد و تا زمان حضور انگلیسی‌ها

^۱. Gilbertson, ۱۹۲۵, p.IX

یعنی در سده نوزدهم، حاکمیت سیاسی، دینی و ادبی (فرهنگی) داشته است. در بلوچستان، زبان فارسی نه تنها یک زبان رسمی بود بلکه در دربار امیرنشین‌های (قلات) و حکمران‌های بلوچ (تالپورهای سند) نیز به عنوان یک زبان اصلی و در مدارس دینی و غیر دینی رایج بوده است.^۱ بیگمان به علت حاکمیت و سلطه زبان فارسی بر زبان بلوچی در این دوران مدید، باید تأثیرات فراوان این زبان را بر بلوچی از نظر دور نداشت. یکی از دلایل دیگری که نباید تأثیر گذاری زبان فارسی بر بلوچی را نادیده گرفت، ارتباط و نزدیکی جغرافیایی می‌باشد. هنگامی که بلوچ‌ها به عنوان یکی از قبیله‌های مادها ی کُرد در سرزمین امروزی‌شان ساکن شدند، پیوندهای سرزمینی و محیطی خود را با مادها از دست دادند و این قطع ارتباط بدین علت بود که قلمرو وسیعی میان آنان حایل شد که ساکنان آن را پارسیان تشکیل می‌دادند. از این رو زبان فارسی با پیدا نمودن حاکمیت و اقتدار سیاسی و حتی دینی بر روی بلوچی، در سده‌های بعد نیز از نظر جغرافیایی همسایه اصلی و همیشگی بلوچ‌ها بوده است. این نیز در واقع یک چیز طبیعی می‌باشد چرا که فارسی به علت حاکمیت و ارتباط سرزمینی خود تأثیرات بیشتری را بر روی زبان بلوچی داشته باشد و به همین خاطر در طرف عکس آن، تأثیر زبان کردی بر بلوچی به علت فقدان حاکمیتی سیاسی و حتی آیینی آنگونه که فارسی دارا بوده است، و همچنین به علت نداشتن پیوندها و ارتباطات جغرافیایی و سرزمینی به عنوان اصلی‌ترین همسایگان، جدا از پیوندهای نژادی، همانگونه که گیلبرتسن در این باره بحث نموده است، هیچ دلیل دیگری را نمی‌توان جستجو نمود.

به هر حال بعد از گسسته شدن پیوندهای بلوچ با مادها، در سده‌های بعد نیز کلمات زبانهای بیگانه همچون سندی، مولتانی، عربی، پشتو و فارسی به زبان بلوچی راه یافت.^۲ با این وجود، زبان کُردی همچنان بیشترین اشتراک و مشابهت‌های اساسی و بنیادی با زبان بلوچی را دارا می‌باشد که این مطلب

۱. جستس میر خدا بخش مر بلوچ، صفحه ۴۶-۴۷.

۲. علی اکبر جعفری، مجله سخن، شماره ۹-۸، صفحه ۷۸۱.

بیانگر این دیدگاه محکم و علمی می‌باشد که زبان بلوچی در اصل، قسمتی و یا گویشی از خانواده زبان مادی یعنی همان کُردی بوده است و امروزه این پیوند و ارتباط را تا اندازه‌ای چشمگیر حفظ نموده است به طوری که حتی اگر یک نفر کُرد زبان با دقت به طرز سخن گفتن بلوچ‌ها گوش فرا دهد، این زبان را بسیار به کُردی نزدیک می‌بیند تا آنجا که کلمات و جملات بسیاری را می‌شنود که هیچ تفاوت و تمایزی در معانی و شیوه تلفظ آنها با زبان کُردی نمی‌بیند. در این باره میر گل خان نصیر، در تحقیق خود، این نتیجه را به دست می‌دهد که هنگامی که عشایر کوچ و بلوچ در بلوچستان امروزی ساکن شدند، به زبانی سخن می‌گفتند که (کردی) و یا زبانی همچون زبان کردی بود که بسیار با زبان طوایف (سیوایی) ساکن در این نواحی متفاوت و متمایز بود.^۱ البته عده‌ای از محققین بیگانه مثل گیلبرتسن و دیمز نیز این نظر را دارند. گیلبرتسن در انجام تحقیق زبان‌شناسی خود که بروی زبان بلوچی انجام داد به نتایج زیر رسید:

□ بلوچ‌ها نیروی اشغالگری بودند که از طرف غرب وارد بلوچستان امروزی شدند.

□ این قوم مهاجم به زبانی سخن می‌گفتند که به کُردی یا کرمانجی بسیار نزدیک بود.

□ بلوچستان در آن زمان توسط هندی‌ها که به زبان هندو سخن می‌گفتند اشغال شده بود.

□ دو زبان بلوچی و هندی در این سرزمین هر چند استقلال خود را از دست ندادند اما در پروسه‌ای مدید در هم آمیزش پیدا کردند.

□ زبان بلوچی در شکل کنونی خود در بلوچستان شکل گرفت.^۲

دیمز نیز بر این اعتقاد است که براهویی‌ها که قسمتی از نژاد بلوچ‌ها می‌باشند و دارای شیوه زبانی جداگانه‌ای با زبان بلوچی هستند، در اوایل ورود

۱. میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنایی تاریخ قدیم و جدید، صفحه ۳۶.

۲. Gilbertson, ۱۹۲۵, P. xxv – xxvi.

به بلوچستان باید به زبان کردی تکلم نموده باشند، چرا که ساکنان اصلی و اولیه بلوچستان آنها را (کورد گالی) می‌نامیدند.^۱ هرچند همان‌گونه که دیمز می‌گوید؛ بلوچی نسبت به براهویی بسیار به کردی نزدیک‌تر است.^۲

نتیجه این تحقیقات زبان شناسی که در همپوشی جالب و معنادار با منابع تاریخی همچون کورد گال نامه ک و تحقیقات و دیدگاههای موجود تاریخی قرار دارند، همه این نتیجه را به دست می‌دهند که بلوچ‌ها از جانب غرب و در قلمرو سرزمین ماد (جنوب دریای خزر) به بلوچستان امروزی آمده‌اند. و همراه با اوضاع و احوال تاریخی و تحولات هر عصر، پیوند و ارتباط خود را با اجداد (ماد) خود از دست داده و زبان بلوچی که در اصل برگرفته از زبان مادها بود، به علت این گسست‌های تاریخی و سرزمینی، و تغییر و تحولات سیاسی، دینی و اجتماعی و تأثیرات زبانهای بیگانه‌های چون؛ فارسی و عربی و سایر زبانهای ساکن در بلوچستان به شکل امروزی در آمد.

هیوا محمد زندی

- کوچ و بلوچ، صفحه ۲۵. ^۱
 - کوچ و بلوچ، صفحه ۱۵۰. ^۲

منابع :

- ۱ - علی اکبر جعفری، بلوچ و بلوچی، مجله سخن، شماره ۸-۹، ۱۳۴۳ق.
- ۲ - هیوا محمد زندی، دیداری با مورخ و زبان شناس بلوچ استاد نصیر خان احمد زهی، کردستان امروز، شماره ۱۴، ۲۰۰۲ م.
- ۳ - هیوا محمد زندی، قوم بلوچ در افق‌های تاریخ بلوچ و بلوچستان، رابوون، شماره ۲۵، ۱۹۹۸.
- ۴ - آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، کتاب تاریخ مردوخ، چاپخانه ارتش.
- ۵ - آخوند صالح محمد صدیق، کوردگال نامه ک، کویت، ۱۹۹۱.
- ۶ - م. ک. پیکولین، بلوچ، ترجمه به اردو: دکتر شاه محمد مه ری، انتشارات تخلیقات، لاهور، ۱۹۹۵.
- ۷ - میر گل خان نصیر و لونگورت دیمز، کوچ و بلوچ، ترجمه و توضیح میر گل خان نصیر، انتشارات کلات، چاپ دوم، ۱۹۸۳.
- ۸ - جستس میر خدا بخش بجارانی مه ر بلوچ، بلوچستان در آینه تاریخ، ترجمه به اردو: پروفیسور سعید احمد رفیق، نساء تریدرز، کویت، پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۹.
- ۹ - میر گل خان نصیر، بلوچستان در روشنایی تاریخ قدیم و جدید، نساء تریدرز، چاپ اول، کویت، ۱۹۸۲.
- ۱۰ - بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر گُرد، چاپ دوم (جلا سوم)، سروش، تهران، ۱۳۷۱.

- ۱۱ - میر نصیر خان احمد زه هی بلوچ، تاریخ بلوچ و بلوچستان، جلد اول، آکادمی بلوچی، چاپ اول، کویت، ۱۹۸۸.
- ۱۲ - انسکلوپیدیای پاکستانیکا، سید قاسم محمود، شاهکار بوک فاؤنڈیشن، کراچی، پاکستان، ۱۹۸۸.
- ۱۳ - کتاب فرهنگ دیانا، نوشته: وانکو کوردستانی.
- ۱۴ - میر محمد حسین عنکا بلوچ، تاریخ قدیم قوم بلوچ، پاکستان پرس، مویتہ.

۱۵- Syed Abdul Quddus, The Tribal Baluchistan, Ferozsons, Pty Ltd, Lahore, ۱۹۹۰.

۱۶ - Mohammad Sardar Khan Baluch, History of Baluch race and Baluchistan, Nisa traders, Quetta, ۳rd Ed., ۱۹۸۴.

۱۷ - Janmahamad, The Baluch Cultural Heritage, Royal Book Company, Karachi, ۱۹۸۲.

۱۸- Professor M. R. Izady, Are the Kurds descended from the Medes?,

E encyclopedia Kurdistanica, www. Kurd web . com.

۱۹ - Azim shah bakhsh, The Baluch race and Migration, www . baluch ۲۰۰۰ . org / cultural / language / azim ۱ . htm.

۲۰ - Profesor M. R. Izady, Exploring Kurdish origins, Encyclopedia Kurdistanica, www. Kurdweb,com.

۲۱ - Janmahamad, Essays on Baloch National Struggle in Pakistan: Emergence, Dimensions, Repercussion, Gosha - A - Adab Quetta, ۱۹۸۸.

۲۲ - Profesor M. R. Izady, Deportation and Forced Resettlements, Kurdistanika, Encyclopedia, www. Kurd web,com.

۲۳ – English – Bal chi colloquial Dictionary, Major George Gilbertson, Assisted by Chano Khan Hadiani , Stephen Austin & Sons, Herford, ۱۹۲۵, Vo۱ . I, P ix – x.

۲۴ – Griesons, G. A . Linguistic Survey of Pakistan, Vol . II: Aryan family (Being Vo۱ . X Linguistic Survey of India), Accurate Printers, Lahore.

۲۵ – Pakistan Year Book, ۱۹۷۰.

زندگینامه مؤلف

تبرستان

www.tabarestan.info

مورخ، زبان شناس و استاد معروف، آقا میر نصیر خان احمد زهی بلوچ، در ۸ اکتبر ۱۹۱۹ م در شهر کویت (شال کوت) در بلوچستان پاکستان دیده به جهان گشود. تحصیلات اولیه را در مدرسه ابتدایی سیندیمن کویت به پایان رسانید. در سال ۱۹۳۵ برای ادامه تحصیلات به لاهور رفت و در کالج فارمن کریسچن لیسانس ادبیات خود را گرفت. در سال ۱۹۴۲ به عنوان جانشین شهردار (تحصیلدار) شروع به کار نمود و در این پست به موفقیت دست یافت. ایشان در سال ۱۹۴۷ در سمت وزیر در بارگاه فرمانروای قلات حکومت بلوچستان مرحوم یار خان احمد زهی بلوچ به مدت ده سال (۱۹۴۷ - ۱۹۵۷) مشغول به کار شد و همچنین در سال ۱۹۴۹ بعد از تشکیل اتحادیه اقوام بلوچستان در پایتخت (قلات) به عنوان جانشین فرمانده آسایش و امنیت و کارگزار خدمت نمود. بعد از آنکه عنوان حریم (استان) به منطقه بلوچستان تعلق گرفت، در سال ۱۹۷۲ به عنوان اولین رئیس کتابهای تألیفی در پاکستان انتخاب و در سال ۱۹۷۶ رئیس انجمن مرکزی مدارس آمادگی بلوچستان شدند. از ۱۹۹۳ تا به امروز در دانشگاه بلوچستان دروس بلوچی و براهووی را به دانشجویان (Master of Arts) رشته زبانهای بلوچی و براهووی تدریس می نماید و به عنوان زبان شناس در مورد زبانهای بلوچی و براهووی مشغول به تحقیق می باشد. ایشان همچنین از سال ۱۹۷۲ تا به امروز عضو آکادمی بلوچی در ایالت بلوچستان می باشد و در همان ابتدای کار در روزنامه های محلی شروع

به چاپ نوشته‌هایش نمود. ایشان علاوه بر تسلط بر زبان بلوچی و براهویی به زبانهای فارسی، پشتو، اردو و انگلیسی تسلط دارد.

استاد بزرگوار جناب نصیر خان، تاریخ ارزشمند بلوچ و بلوچستان را در هشت جلد نوشته‌اند که شش جلد از آنها انتشار یافته و دو جلد دیگر نیز زیر چاپ می‌باشند. این کتاب تاریخی بر اساس پنج دوره از تاریخ بلوچستان به‌رشته تحریر در آمده است که در مقایسه با سایر کتابهای موجود در این حیطه، بی‌همتا و بی‌نظیر می‌باشد، چرا که در این کتاب به وقایعی در گذشته پرداخته شده که از نگاه مورخین خودی و مستشرقین غربی پنهان مانده و همچنین به منابعی در دسترس و حقیقی استناد نموده که مهمترین‌شان تاریخ مردوخ و کورد گال نامه ک می‌باشد. از دیگر کتابهای ایشان می‌توان به دستور زبان بلوچی، دستور زبان بلوچی به اردو، دستور زبان بلوچی و براهویی به انگلیسی، بلوچی مصادر، پاکین بنی نسب نامه ک اشاره نماییم. علاوه براین، آکادمی بلوچی به منظور آموزش خواندن به بزرگسالان به انتشار شش کتاب کوچک از ایشان پرداخته که از نظر علمی نیز قابل استناد می‌باشند. ایشان تا به امروز سی کتاب نوشته که دوازده جلد از این کتاب‌ها توسط آکادمی بلوچ منتشر شده و بقیه نیز به علل اقتصادی و مالی هنوز چاپ و منتشر نشده‌اند.

مقدمه مؤلف

تبرستان

www.tabarestan.info

تا به حال درباره تاریخ بلوچ و بلوچستان هر تعداد کتاب که نوشته شده است در تمامی این کتاب‌ها و به عنوان یک منبع، آن اشعار بلوچی را انتخاب نموده و به آنها استناد کرده‌اند که از داستانها و حماسه‌های رزمی و جنگی فراهم آمده است، هنگامی که در سده هیجده و نوزده نیروهای مهاجم و اشغالگر اروپایی حاکمیت و سلطه خود را بر بسیاری از جوامع آسیایی افکندند و آنها را در استعمار خود گرفتند، و بلوچستان نیز تحت استعمار بریتانیا قرار گرفت، محققان و مستشرقین این استعمارگرها نیز، همان اشعاری که در حافظه‌ها به جا مانده بود، به عنوان منبعی برای استنادات خود درباره اصل و نژاد بلوچ‌ها به کار گرفته و با توجه به اهداف سیاسی دولت‌های متبوع خود، در این اشعار دخل و تصرف نموده و بر این اساس نیز کتابهایی نوشتند! این مورخین و خصوصاً انگلیسی‌ها، در این راستا چندین کتاب را از خود به یادگار گذاشته‌اند که در این کتاب‌ها در خصوص بلوچ و بلوچستان به بعضی از این حوادث و احوال و اوضاع مورد هدف‌شان استناد نموده‌اند تا آنجا که در این نوشته‌ها با توجه به مقاصد و اهداف سیاسی‌شان به شرح و بیان دیدگاه‌های‌شان پرداخته‌اند. برای نمونه، انگلیسی‌ها هنگامی که درباره تاریخ بلوچ‌ها سخن می‌گویند به کتابها و منابع خودشان در این خصوص استناد نموده‌اند و آنها را به عنوان تنها منبع ذکر کرده‌اند و هرگز در این باره به سایر کتب از جمله کتاب «صورة الارض» مورخ مشهور ابی القاسم محمد ابن حوقل (کرد) اشارتی نکرده‌اند که به تفصیل درباره عشایر بلوچ سخن گفته و حتی اسامی بعضی از

این طوایف را نیز ذکر کرده است! جالب اینجاست که کتاب «صوره الارض» را یک محقق انگلیسی به نام (سر والیم اوسلی) در ۱۸۰۰ میلادی به انگلیس ترجمه کرده است.

با مطالعه کتب تاریخی آشکار می‌شود که محققان انگلیسی درباره تاریخ بلوچ و بلوچستان خیلی دیر شروع به تاریخ نگاری در این خصوص کرده‌اند چراکه هنری پوتینجر اولین محقق انگلیسی بود که در ۱۸۱۰ م به عنوان یک بازرگان ایرانی وارد بلوچستان شد و گزارش کار خود را تحت عنوان سفرنامه بلوچستان و سند منتشر نمود که در این کتاب و برای اولین بار، براهویی‌های و رندهای بلوچ را به عنوان دو نژاد جداگانه معرفی کرد هرچند اگر او در تحقیق خود تائیدهای صادق و با وجدان می‌بود، شاید هیچ وقت چنین استنباط نادرستی را گزارش نمی‌کرد.

در اسناد تاریخی قدیم آشکار شده است که در دورانهای مختلف، اسامی مناطق و نواحی و حتی نام ملت‌ها و اقوام نیز دستخوش تغییر و تحول شده است و در اکثر اوقات نیز این تغییرات در حوزه زبان ملت‌ها رخ داده است. چرا که هرگاه قومی و یا گروهی حاکمیت و قدرت سیاسی را بدست می‌آوردند برای استحکام پایه‌های قدرت خویش، با توجه به زبان و گویش خود، اسامی شهرها، نواحی، قبایل، طوایف و ملل را تلفظ نموده و یا بدان اسامی جدیدی می‌دادند.

با توجه به اسناد تاریخی گذشته معلوم می‌شود که ایران در ابتدا به «سفن» شناخته می‌شده و در دوره‌های بعد از آن نیز به اسامی (آریا)، (آجام)، (آریان)، (پارس) و در نهایت به شکل امروزی یعنی (ایران) در آمده است. امروزه در میان سایر ملل این شیوه مرسوم است از جمله؛ اروپائیان به ایران (پرشیا)، روسی‌ها به آن (پرسیا)، و اعراب به آن (فارس) یا (عجم) می‌گفتند که تمامی این اسامی ناظر به کل ایران می‌باشد که هر یک از این ملل آن را بر اساس زبان و گویش خود نامگذاری نموده است. به این طریق بلوچ‌ها و طوایف آنان در ادوار مختلف به نام‌های گوناگونی در اسناد تاریخی معرفی و شناسانده شده‌اند.

در دوران اسلامی و برای اولین بار در زمان خلفای عباسی از قوم بلوچ سخن به میان آمده است. از میان مورخین عرب ابن حوقل (گرد) درباره قوم بلوچ سخن گفته و اسامی هیجده قبیله از آنها را به شرح زیر نام برده است:

- | | |
|-------------------|---------------|
| ۱ - عشیره سنجان | ۱۰ - ایشکی |
| ۲ - احمد ابن لیس | ۱۱ - شیر کبار |
| ۳ - کرما | ۱۲ - زنگنه |
| ۴ - کرمانی | ۱۳ - صفاری |
| ۵ - درمانی | ۱۴ - شاماری |
| ۶ - بیراوی | ۱۵ - موتلسان |
| ۷ - بیراوی | ۱۶ - ماملی |
| ۸ - محمد بن یاشار | ۱۷ - سمکانی |
| ۹ - صباحی | ۱۸ - خللی |

بجز قبیله بیراوی که امروزه هم به این نام خوانده می‌شوند، سایر عشایری که ابن حوقل در بالا از آنها اسم برده، به این اسامی خوانده نمی‌شوند، چرا که؛ امروزه طوایف فراوانی در این ناحیه ساکن‌اند که هر کدام به اسامی دیگری معروف می‌باشند و بدین علت ما می‌توانیم ادعا نماییم که اسامی که ابن حوقل از آنها اسم برده است (بجز عشیره بیراوی «براهویی») در دوره‌های بعدی به اسامی امروزی‌شان تغییر نام داده‌اند.

البته در تاریخ مردوخ که اختصاص به ملت گرد دارد، از میان هیجده قبیله فوق، اسامی یازده قبیله از آنها به شرح زیر آمده است :

نویسنده تاریخ مردوخ این عشیره‌ها را تحت عنوان عشیره‌های گرد می‌شناساند که برای ما آشکار می‌شود که قوم بلوچ شاخه‌ای و یا بخشی از نژاد گرد می‌باشند که در طول تاریخ در سرزمین امروزی‌شان تحت عنوان گرد ساکن شده‌اند و همراه با تغییرات و حوادث تاریخی نام بلوچ را برگزیده که تا به امروز هم به این اسم شناخته می‌شوند.

برای نامگذاری کتاب پیش رو تردید بسیار داشتم، برای رهایی از این تردید و دودلی، با تنی چند از انسانهای دانا و عالم، محقق و تاریخ‌دان و فهمیده و آگاه مشورت نمودم و در نهایت با توصیه همراه و همفکر همیشگی، مرحوم ملک محمد پناه جانشین رئیس آکادمی بلوچ، تصمیم گرفتم به خاطر تناسب و ارتباط با موضوع کتاب و همچنین به این خاطر که محققان بسیاری از بلوچ‌ها، به اسم بلوچستان یا بلوچ و بلوچستان کتابهای بسیاری در این باره نوشته‌اند، عنوان کتاب را «تاریخ بلوچ و بلوچستان» بگذارم.

از دوست روان شاد و گرانقدرم جناب ملک محمد پناه که علاوه بر کمک در نامگذاری دقیق کتاب، با وجود بیماری و مشغله فراوان زحمات ویرایش این کتاب را بر عهده گرفته و از هر حیث آن را غنی نمودند، بسیار سپاسگزارم.

آقا میر نصیر احمد زهی
(کمبرانی) بلوچ

بخش اول

سرزمین بلوچستان

(بحث مختصری درباره مساحت، ارتفاع کوهها، رودخانه‌ها و منابع زیر زمینی سرزمین بلوچستان)

مساحت

بلوچستان که در جنوب آسیای مرکزی واقع شده است محدود به دریا بوده و از منطقه‌ای عریض و بزرگ تشکیل یافته است. به علت وجود قوم بلوچ، این سرزمین را بلوچستان نام نهاده‌اند، مساحت این سرزمین ۲۴۳۴۸۷ مترمربع می‌باشد که در میان کشورهای پاکستان، ایران و افغانستان واقع است. مساحت بلوچستان در پاکستان ۱۳۴۰۰۰، در ایران ۶۷۴۷۸ و در افغانستان ۴۰۰۰۰ متر مربع می‌باشد.

جمعیت بلوچستان

سرزمین بلوچستان بجز چند ناحیه که تعداد کمی از بلوچ‌ها نیز در این مناطق ساکن‌اند، از جمله یک سوم ساکنان حریم سند و یک پنجم ساکنان استان پنجاب، نزدیک به بیست میلیون بلوچ را در خود جای داده است.

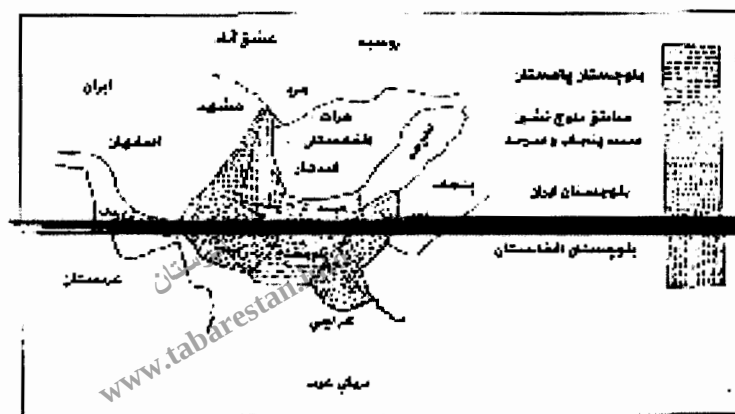
این جمعیت طی سالیان مدید در این سرزمین به کشاورزی، دامپروری و امور نظامی مشغول بوده و تا به امروز آنها را به عنوان ساکنان سرزمین بلوچستان قلمداد می‌کنند.

موقعیت بلوچستان

بلوچستان سرزمینی کوهستانی بوده که در همه قسمت‌های آن کوه دیده می‌شود. در میان این کوهها دره‌ها و دشت‌های فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها دارای پوشش گیاهی و سرسبز و بعضی نیز خشک و بدون پوشش بوده که اگر بتوان جریان آب را به این دره‌ها هدایت نمود می‌توان در کشاورزی از آنها سود فراوان جست.

آب و هوا

بلوچستان به علت وجود خشکی، دارای آب و هوای متنوعی باشد. بعضی مناطق دارای آب و هوای بسیار گرم می‌باشند از جمله : دهادر، سببی، تربت و بيله. و بعضی مناطق نیز بسیار سرد بوده از جمله : قلات، کویته، سوراب، مستونگ، زیارت و مسلم باغ. میزان بارش سالیانه نیز بین سه تا دوازده اینچ می‌باشد.



بخش جنوب آسیای مرکزی که بلوچ ها در آن سکونت دارند

کوهها

مهمترین کوهها و قلههای بلوچستان به شرح زیر می باشند :

کوه براهوی، سلیمان، کهیرتر، پب، چاغی، راس، سیاهان، مکران و تویه کاگری. در میان این رشته کوهها عریض ترین و مرتفع ترین آنها کوه براهویی است که رشته کوههای آن از سایر کوهها بلند تر می باشد. به این رشته کوه ارتفاعات قلات (سطح مرتفع قلات) نیز می گویند.

رودها

رود به معنای واقعی که مثل اکثر رودهای جهان همیشه پرآب باشد، در بلوچستان وجود ندارد، چرا که آب باران اغلب باعث سیل در مسیر این رودها می شود که مدت کوتاهی بعد از سیل، آب آنها نیز رو به خشک شدن می گذارد. رودخانه های مهم بلوچستان به شرح زیر می باشد :

ناری، بولان، موله، برالی، هنگول، رخشان، دشت، نهنگ، کیشکه ور، کینج کوه ر، ژوب و پشین.

معادن و کانی‌ها

از نظر منابع، بلوچستان بسیار غنی و دارای اکثر مواد معدنی و کانی‌ها می‌باشد. بجز گاز طبیعی که در سال ۱۹۵۰ کشف و استخراج گردید، سایر ذخایر زیر زمینی که تا به امروز در بلوچستان کشف شده‌اند به شرح زیر است : سیلیکا، گچ، سنگ مرمر، ذغال سنگ، سنگ آهک، آهن، نفت، منگنز، گوگرد، مس، گرافیت، کرومیت، سنگ ابریشم، فلوراید، سرب، باریت و منگنیزیت.

نام بلوچستان در تاریخ قدیم

(تحقیقی تاریخی درباره نام بلوچستان)

اسم بلوچستان مرکب از دو قسمت بلوچ و ستان است؛ ستان واژه‌ای فارسی و به معنای جا و مکان می‌باشد، از ترکیب بلوچ و ستان، بلوچستان درست می‌شود که به معنای مکان زندگی و سکونت قوم بلوچ می‌باشد.

در هیچ یک از منابع تاریخ قدیم اسم بلوچستان مشاهده نمی‌شود و دلیل آن نیز شاید این باشد که در زمانهای گذشته، زیستگاه بلوچ‌ها عنوان و اسم دیگری داشته است. هرچند از همان ابتدا قوم بلوچ در سکونت گاه اولیه خود تا به امروز باقی مانده‌اند. این مطلب خود نشانگر این است که بلوچ‌ها به عنوان یک قوم، در گذشته به نام دیگری شناخته می‌شده‌اند که این خود باعث عدم شناخت ما از سرزمینی به اسم بلوچستان می‌باشد که تا به امروز، محل سکونت این قوم بوده و مسلماً در تاریخ قدیم به اسامی دیگری معروف بوده است.

در کتاب دینی زردشتیان، از سرزمینی به نام (وراپشین حنحا) سخن به میان آمده است که به معنای (دره پشین)^۱ می‌باشد. در زمان اسکندر

^۱ دره پشین: در نزدیکی شهر کویته پایتخت بلوچستان پاکستان، شهر کوچکی به اسم (پشین) قرار دارد.

مقدونی، مورخین یونانی سرزمین بلوچستان را تحت عنوان (گدروسیا) شناسانده و نوشته‌اند که این سرزمین به سرزمینهای (درنگیان) و (آراخوسیا) چسبیده است که امروزه این دو سرزمین به نامهای سیستان^۱ و ولایت قندهار^۲ شناخته می‌شوند.

در دوران اسلامی نیز، مورخین عرب، به جنوب بلوچستان، مکران و به بخش مرکزی آن یعنی ارتفاعات قلات، توران می‌گفتند.



نقشه خاورمیانه
که در آن مسیر مهاجرت قبایل بلوچ مشخص شده که در نهایت به هند و
بلوچ منطقه ششم این مهاجرت در سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۵ میلادی انجام
گرفته است

^۱ سیستان: امروزه نام منطقه‌ای در کشور افغانستان و همچنین استانی در کشور ایران می‌باشد.
^۲ ولایت قندهار: یکی از ولایات افغانستان امروزی است.

با توجه به مطالب فوق مشخص می‌شود که بلوچستان در گذشته، به دو بخش «مکران و توران» معروف بوده که اسم امروزی یعنی بلوچستان، عنوان تازه‌ای است که بعدها برای نامگذاری این سرزمین به آن داده‌اند. شاهنامه فردوسی در بحث از دوران ساسانیان، سرزمین بلوچستان را نبرد گاه جنگ میان سرداران ایران و توران دانسته و می‌گوید هنگامی که جنگ در میان ایران و توران روی می‌داد، این سرزمین نبرد گاه آنان می‌بوده است. به نظر نویسنده (Search Lights on Balochistan) قاضی میر خدا بخش بلوچ، بلوچ‌ها در اوایل سده پانزدهم به سرزمین بلوچستان کوچ کرده و از این تاریخ به بعد آن را به نام بلوچستان می‌شناسند. مورخ دیگر بلوچ، میر گل خان نصیر، که به شاه شاعران بلوچ هم معروف است در جلد اول کتاب تاریخ بلوچستان می‌گوید: در سال ۱۷۳۶ م و در زمان جنگ با افغانها، هنگامی که نادر شاه افشار پادشاه ایران شد، در ورود به سرزمین بلوچستان، از کارگزاران سپاه خود پرسید که کدام قوم در این سرزمین ساکن‌اند و آنها نیز جواب دادند که اینجا سرزمین قوم بلوچ است و نادر شاه نیز این سرزمین را بلوچستان نام نهاد که بعدها به تمام این سرزمین نام بلوچستان اطلاق شد. در واقع نادر شاه به این خاطر این سرزمین را نامگذاری نمود تا میان نژاد بلوچ و افغان تفاوت و تمیزی وجود داشته باشد، چراکه این نادر شاه بود که نام سرزمین افغانها را نیز افغانستان گذاشت.

همانگونه که در سطور بالا به آن اشاره نمودیم و با توجه به نوشته‌های تاریخ قدیم، آشکار می‌شود که در زمانهای گذشته در بلوچستان دو ولایت وجود داشته که به مکران و توران معروف بوده است. دلیل و استناد این نوشته‌ها را نیز نویسنده کتاب (بلوچستان ماقبل تاریخ) ملک محمد سعید دهوار بلوچ به ما نشان می‌دهد و اینکه در هنگام حفاری دشته‌ها و آبادی‌های قدیمی، ادوات و ظروف گوناگون قدیمی از جمله ظروف سفالی کشف شده که از این آثار به خوبی آشکار می‌شود که در گذشته در بلوچستان دو حکومت یا دو گروه روی کار بوده‌اند. هر چند ایشان به نام این دو ولایت اشاره ننموده است اما با توجه

به سکونت گاه این دو گروه تاندازه‌ای این دو مکان را مورد کشف و شناسایی قرار داده است.

با مطالعه این منابع تاریخی ما به این نتیجه می‌رسیم که در دوران ماقبل تاریخ، سرزمین بلوچستان از دو بخش توران و مکران تشکیل یافته که تا دوران اسلامی نیز، شرق آسیای میانه به این اسامی خوانده می‌شده است که بعد از چند سده و در زمان نادر شاه تمام این سرزمین، بلوچستان نام نهاده شد.

عشایر و طوایفی که در این ناحیه می‌زیستند، بسیار قبل تر یعنی در زمان ساسانیان که از سال ۲۲۷ تا ۶۳۴ م فرمانروایی کرده‌اند، تحت نام بلوچ شناخته می‌شده‌اند و از این رو مورخین اسلامی نیز، مردمان توران و مکران را به نام بلوچ شناسانده‌اند، شاید سرزمینی که امروزه بلوچها در آن زندگی می‌نمایند بعد از تغییراتی که در زمان یونانیان تحت عناوین درنگیان (سیستان)، آراخوسیا (قندهار) و گدروسیا (مکران و توران) وجود داشته، به بلوچستان امروزی مرسوم و معمول گشته است.

نویسنده (The COUNTRY OF Balochistan W. A) هیوز، حدودات سرزمین بلوچ را به این شیوه بیان می‌کند: این سرزمین از شمال و جنوب از دره هیرمند آغاز و تا رشته کوههای کرمان امتداد می‌یابد. ایشان همچنین می‌افزاید که هنگامی که نادر شاه افشار افغانها را از ایران بیرون کرد، این سرزمین را بلوچستان نامید و امیر الامرای بلوچ را به فرمانروایی این سرزمین گمارد.

بخش سوم:

تبرستان

www.tabarestan.info

نژاد بلوچ‌ها

می‌بایست که همه ملل، تاریخ گذشته سرزمین خود را از زمانی که در آن مسکن گزیده است، به کتابت در می‌آوردند، اما این نوع تاریخ نگاری در همان ابتدا در هیچ یک از ملل و سرزمینی وجود نداشته است چرا که انسانها در همان ابتدای خلقت با نوشتن و خواندن آشنا نبوده تا بدین وسیله بتوانند تاریخ و گذشته خود را به تصویر در بیاورند. اما با این وجود، در میان هر قوم و نژادی و برای حفظ و ثبت تاریخ گذشته شان، انسانهای زیرک و توانایی این مسئولیت سنگین را بر دوش کشیده و به این ترتیب توانسته‌اند نسل به نسل ثبت و ضبط وقایع سرزمینشان را تداوم بخشیده و آن را از نابودی دور نگه دارند.

بعد از آنکه انسانها سواد خواندن و نوشتن پیدا نمودند، قبل از هر کاری شروع به نوشتن و ثبت تاریخ و رویدادهای گذشته خود نمودند تا بدین وسیله از مشقت حفظ این وقایع در اذهان رهایی یابند و این آغازی شد برای همه ملل تا شیوه نوشتن وقایع را به عنوان مبدأ تاریخ و گذشته سرزمین خود برگزینند.

تاریخ بلوچ می‌گوید: بلوچ‌ها ابتدا در اطراف دریای خزر ساکن بوده‌اند. نویسنده «کورد گال نامه ک» روشن می‌سازد که قوم بلوچ از دشتهای آسیای مرکزی به این سمت آمده‌اند، چرا که این دشته‌ها به دریای خزر چسبیده بودند و این باعث شد تا اولین گروه از پناه بران بلوچ در سال ۳۸۰۰ پیش از میلاد، از شمال به جنوب کوچ خود را آغاز نمایند و بدین ترتیب از نواحی شمالی ایران

یعنی رشته کوههای البرز کوچ نموده و در نواحی کوهستانی جنوب غربی ایران یعنی رشته کوههای زاگرس ساکن شوند.

تاریخ مردوخ هم همین روایت را از تاریخ بلوچ درست می‌داند که در صفحات بعد از آن صحبت می‌نماییم.

بر اساس تاریخ مردوخ و کورد گال نامه ک، کُرد و بلوچ از یک نژاد می‌باشند و هردوی این اقوام نوادگان یک عشیره می‌باشند، این کتب تاریخی برای ما روشن می‌سازند که شباهت‌های زبانی، آداب و رسوم، یکسانی و تنوع زندگی هر دو نژاد، سندی براین ارتباط و پیوند نژادی و قومی در میان کُرد و بلوچ می‌باشد.

هر دو مورخ می‌گویند: در سال ۸۵۳ قبل از میلاد، هنگامی که کیقباد سردار مادها شد، شش عشیره از کردها را باهم متحد ساخته و بدین ترتیب توانست قوم کُرد را بر کرسی فرمانروایی بنشانند و قبل از هر چیز در ناحیه شمال غربی ایران سلطنت ماد را پایه گذاری نموده و بعد از تشکیل حکومت، اکثر قبایل دلیر و جنگجوی کُرد را به مرزهای سرزمین ماد فرستاد تا از موجودیت سلطنت‌شان دفاع نمایند.

اسامی این شش عشیره به شرح زیر است:

۱ - بوز

۲ - پارتاسنی

۳ - استروشات

۴ - آری زانت

۵ - بودی

۶ - ماژ

بعد از انقراض امپراطوری ماد در سال ۵۵۰ قبل از میلاد، حکومت مرکزی کُرد نیز پیوند نژادی و ارتباط سیاسی‌شان را با اکثر قبایل و عشایر خود از دست داد و همراه با گذار تاریخ و هجوم وقایع، هرکدام از این قبایل و طوایف، به اسامی و نامهای دیگری، به حیات خود دور از هم نژادهای‌شان ادامه دادند.

با توجه به مطالب فوق، مشخص می‌شود که عده‌ای از طوایف کرد، کوچ دوم خود را بعد از تشکیل سلطنت ماد، و از غرب به شرق انجام داده‌اند. در حقیقت این کوچ به درخواست خود این طوایف صورت نگرفته بود بلکه بنا به درخواست و پیشنهاد کيقباد، سردار مادها، برای حفاظت از مرزهای سلطنت ماد در شرق بوده است. به این ترتیب دسته‌ای از بلوچ‌ها و با عنوان اصلی خود یعنی «کرد براخویی» برای دفاع و حفاظت از مرزهای شرقی و دور دست ماد، رهسپار شرق شده، در سرزمین وسیعی میان کرمان و سند^۱ ساکن شدند که امروزه آن را به نام بلوچستان می‌شناسند.

علاوه بر عشیره کردهای براخویی، عشایر دیگری نیز همچون کردهای ادرگانی، زنگنه، صباحی، سنجای، سغاری، کرمانی، ماملی، خانی، خللی و کرما بنابه درخواست کيقباد به سمت شرق امپراطوری ماد کوچ نموده و در نواحی زابلستان^۲، مکران^۳ و کرمان^۴ ساکن شدند.

هنگامی که کردهای براخویی در ۸۵۳ قبل از میلاد وارد مرزهای شرقی امپراطوری ماد شدند، تمام این مناطق به نام مکران و توران شناخته می‌شد. کردهای براخویی در سرزمین توران و ارتفاعات قلات و در نواحی کرمان، زابلستان (سیستان) و مکران ساکن گشتند.

نوشته‌های تاریخی روشن می‌سازند که این طوایف کرد بعد از حدود هزار سال سکونت در شرق، در زمان ساسانیان (۲۲۷ م) تحت نام بلوچ شناخته شدند. در واقع بعد از دوران ساسانیان همه مورخین در نوشته‌های شان، این قبایل کرد ساکن در شرق را تحت نام «بلوچ» شناسانده‌اند. و در واقع علت این تغییر نام از کرد به بلوچ را فقط خود این مورخین می‌دانند و هیچکدام از آنان

۱ - سند : حریمی در کشور پاکستان می‌باشد که به بلوچستان چسبیده است.

۲ - زابلستان : در گذشته به جنوب افغانستان امروزی گفته می‌شده است.

۳ - مکران : ناحیه ای در سرزمین بلوچستان است.

۴ - کرمان : نام استانی در کشور ایران است.

در این باره مطلبی ننوشته و قبایل و طوایف کرد نیز بر اثر قضا و قدر روزگار این اسم جدید را پذیرفته و برای همیشه این نام را بر خود نهادند. امروزه اگر به یک فرد بلوچ بگوییم که اصل و نژاد تو کرد می‌باشد، از این واقعیت امتناع می‌ورزد و می‌گوید نه، من بلوچم! در حقیقت علت این انکار، نا آگاهی او از تاریخ و گذشته خود می‌باشد و بجز این علت دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

واژه بلوچ برای اولین بار در نوشته‌های تاریخی:

به نظر نویسندگان (The Baloches through centuries history versus legend) قاضی میر خدا بخش مر بلوچ، «ابو جعفر بن جریر طبری» اولین مورخ مسلمان عرب است که در تاریخ خود یعنی «تاریخ الرسل و الملوک» واژه «بلوچ» را ذکر نموده و درباره قوم بلوچ سخن گفته است. طبری در سال ۹۲۳ میلادی دار فانی را وداع نموده است. بعد از طبری، مورخین زیر در نوشته‌های‌شان به بلوچ اشاره کرده‌اند:

مسعودی (۹۴۳ م)، اصطخری (۹۵۱ م)، ابن حوقل (۹۵۰ م)، مقدسی (۹۵۸ م)، فردوسی (۱۰۲۰ م)، ناصر خسرو (۱۰۴۷ م)، ادریسی (۱۰۵۴ م)، یاقوتی (۱۲۲۵ م) و قزوینی (۱۲۷۵ م).

در میان مورخین فوق، ابن حوقل در کتاب المسالک و الممالک (صوره الارض) که در سال ۹۵ میلادی نوشتن آن را به پایان رسانیده، بسیار به روشنی درباره بلوچ‌ها، زبان آنان و سرزمینشان بحث نموده است.

ابن حوقل در این کتاب، اسامی هیجده عشیره بلوچ‌ها را نیز ذکر نموده است:

۱ - هیلوت که به آن (سنجان) نیز می‌گویند.

۲ - احمد ابن لیس.

۳ - احمد ابن علی حسن که به آن (کرما) نیز می‌گویند.

۴ - کرمانی.

۵ - درمانی.

۶- بروهی.

۷- محمد بن یاشار.

۸- ادر گانی.

۹- صباحی.

۱۰- ایشکی.

۱۱- شیر کبار.

۱۲- زنگنه.

۱۳- صفاری.

۱۴- شاماری.

۱۵- موتلسان.

۱۶- ماملی.

۱۷- سمکانی.

۱۸- خللی.

در خصوص اسامی قبایل فوق یک واقعیت تاریخی جالب و قابل توجه وجود دارد و آن اینست که اسامی هیجده قبیله‌ای که ابن حوقل از آنها اسم برده است، با اسامی یازده عشیره کُردی که در کتاب تاریخ مردوخ که تاریخ قوم کُرد می‌باشد، کاملاً یکی است، هرچند تاریخ مردوخ هزار سال بعد و در سال ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ م به رشته تحریر در آمده است. تنها تفاوت موجود در این خصوص این است که ابن حوقل این عشیره‌ها را تحت عنوان «بلوچ» ذکر کرده و محمد مردوخ هم آنها را به عنوان عشایر «کُرد» معرفی نموده است، در هر دو کتاب نیز بحث درباره محل سکونت و زیست این طوایف مثل هم می‌باشد. بر اساس تاریخ بلوچ، قوم بلوچ از سه گروه به نامهای ناروهی، براهویی و رند تشکیل یافته است.

با تغییرات زمان و همچنین زاد و ولد در میان دسته‌های فوق، جمعیت‌شان رو فزونی نهاده و امروزه تمام طوایف و تیره‌های قوم بلوچ از این سه دسته پدید آمده‌اند که از نظر نژادی نیز به آنها پیوند می‌خورند.

لازم است بدانیم که علاوه بر تاریخ مردوخ و روایت‌های بلوچ، محققین و مطلعین دول اروپایی در سده هیجدهم و نوزدهم درباره نژادها و قومیت‌های آسیایی چه دیدگاه و نظری دارند که بعدها توانستند به وسیله این اطلاعات و دیدگاه‌ها، این اقوام و سرزمین‌های‌شان را به استعمار و سلطه خود در بیاورند!

در سال ۱۸۰۷ م، برای بدست آوردن سرزمین هندوستان، رقابت‌های سیاسی در میان کشورهای بریتانیا و فرانسه آغاز شد. انگلیسی‌ها لازم دانستند که نواحی تصرف نشده و غیره مستعمره از قبیل بلوچستان، افغانستان، سند و پنجاب در غرب هند را نیز به تصرف و استعمار خود در بیاورند. برای رسیدن به این هدف، دربار بریتانیا هنری پوتینجر از کارگزاران خود را برای تحقیق و تفحص به بلوچستان فرستاد. این انگلیسی در لباس یک بازرگان ایرانی وارد سرزمین بلوچستان شدو در پایان مأموریت خود، گزارش این سفر در یک کتاب تحت عنوان (Travels of Henry pottinger in Sindh and Balochistan) چاپ کرد.

پوتینجر درباره نژاد بلوچ دیدگاه خود را اینگونه بیان می‌کند که بلوچ از نژاد ترکمن می‌باشد و هیچ گونه پیوند نژادی با اعراب سامی ندارد.

بعد از پوتینجر، ورود محققین دیگر انگلیسی به بلوچستان آغاز گردید که هر کدام دیدگاه‌های متفاوتی را درباره قوم بلوچ گزارش دادند. سر برتن در کتاب خود به نام (Sindh Revisited) در مورد نژاد بلوچ نظر خود را اینگونه بیان می‌دارد :

"خصوصیات بلوچ‌ها شباهت بسیار کمی به نوادگان اسماعیل دارد، چشمانشان بزرگ و مشکی و شیه به ایرانیان بوده و با چشمان کوچک و جوش مانند اعراب بسیار متفاوت است، شیوه اندام و اعضای بدن مثل آناتومی بدن ایرانیان است، ریش آنها پُر و روشن می‌باشد که بلوغ و دلیری را می‌رساند."

اما سر تی هولج، نظر دیگر و متفاوت با نظرات (سر برتن و هنری پوتینجر) دارد و بر این باور است که از نظر نژادی، بلوچ‌ها شباهت بیشتری به اعراب دارند.

مستر کندی نیز دیدگاه دیگری درباره نژاد بلوچ دارد؛ او بر این باور است که بلوچ از نژاد سکایی‌ها می‌باشند که به درنگیانان آمده و اسم خود را بر این سرزمین نهاده، بعدها آن را به نام سکستان شناخته و اعراب نیز آن را سجستان خوانده و امروز به نام سیستان معروف شده است. دکتر بیلو نظر قابل تأملی دارد، اینکه بلوچ و بلوچا دو کلمه مشابه هم بوده که هر دو به یک معنی می‌باشند و بلوچا قبیله‌ای از راجپوت‌های هند هستند.

نویسنده مشهور و توانا (قاضی میر خدا بخش مر بلوچ)، از نظر دکتر بیلو انتقاد کرده و می‌گوید: "کاملاً مشخص است که شباهت بلوچ‌ها با راجپوت‌ها دکتر بیلو را بسیار به اشتباه کشانده است که بلوچ‌ها و راجپوت‌ها را از یک نژاد می‌داند، چرا که این اشتباه او به این خاطر است که بلوچ‌ها و راجپوت‌ها در زمانهای گذشته دارای ریش و گیس‌های بلند بوده‌اند. "مستر (ل - م دیمز) می‌گوید: بلوچ‌ها از نژاد ایرانی می‌باشند و خصوصیات آنها بیشتر به ترکمانها شبیه است تا به اعراب.

پرفسور کین، بلوچ‌ها را شبیه به تاجیک‌های بیابان نشین می‌داند، قاضی میر خدا بخش به مخالفت با این نظر بر می‌خیزد و می‌گوید: هنگامی که ما ذات جنگجو طلبی و خلق و خوی خوب و والای بلوچ‌ها را با طبیعت آشتی جو و فرمانبردار تاجیک‌ها مقایسه نماییم، دیدگاه و گفته‌های پرفسور کین، اشتباه از آب در می‌آید.

کرنل موکлер که به عنوان یک فرمانده نظامی در بلوچستان حضور داشته، این نظر را دارد که بسیاری از عشیره‌های بلوچ از نوادگان ساکنان قدیم مکران می‌باشند، رندهای بلوچ، اصالتاً بلوچ نیستند بلکه تیره‌ای از عشیره علافی می‌باشند که بر علیه حاکم بزرگ عراق، حجاج بن یوسف یاغی شده بودند که در سال ۸۶ هجری گریخته و در ناحیه سند ساکن شدند. مستر ریسلی نظر

متفاوتی دارد و بر این باور است که بلوچ و براهویی در نتیجه اختلاط نژاد ترکی و ایرانی بوجود آمده‌اند.

همانگونه که از نظر محققین و مستشرقین فوق آشکار می‌شود، هر کدام از آنها بر اساس یافته‌های تاریخی زمان خود در باره نژاد قوم بلوچ به بیان و ارائه دیدگاه‌شان پرداخته‌اند. اما لازم است که نظرات و دیدگاههای مورخین و محققین خودی را نیز مطالعه و مقایسه نماییم؛

میر علی شیر تهنهویی در کتاب (تحفةالکرام) که در سال ۱۷۷۴ میلادی و در زمان فرمانروایی کلهر آن را نوشته است، این نظر را دارد که بلوچ‌ها از نوادگان محمد بن هارون، فرمانروای مکران می‌باشند که در سال ۷۰۵ میلادی فرمانروای مکران بوده است. او هارون را از نوادگان حضرت حمزه پسر عبدالمطلب می‌داند که عموی پیامبر اسلام بوده است، دیدگاه میر علی تهنهویی بر اساس واقعیات موجود تاریخی نادرست است؛ درباره نوادگان حضرت حمزه دو دیدگاه تاریخی وجود دارد:

اول: اینکه حضرت حمزه اصلاً پسری نداشته است و فقط دودختر به اسامی ام الفضل و امامه داشته است.

دوم: حضرت حمزه دو پسر داشته به نامهای «یااعلی و حمماره» که هر دوی آنها قبل از اینکه ازدواج کنند از دنیا رفته و نسل‌شان منقرض گشته است. هردو دیدگاه نظر نویسندگان تحفةالاکرام را رد می‌نمایند.

با نگاه کردن به دیدگاههای موجود این محققان، برای ما روشن می‌شود که هیچکدام از آنها کتاب تاریخی مردوخ را مطالعه ننموده‌اند و حتی به منابع تاریخی و منابع موجود زمان خود نظر نيفکنده‌اند، چرا که اگر کتاب تاریخ مردوخ و یا منابع مورد اشاره شیخ محمد مردوخ را مطالعه می‌کردند، دیدگاهشان درباره نژاد بلوچ با دیدگاههای اکنونشان بسیار فرق داشت.

در این قسمت نگاهی می‌اندازیم به بحث درباره سیاست همیشگی «تفرقه بینداز و حکومت کن» که از جانب استعمارگران سده نوزدهم اروپا در مستعمراتشان به اجرا در می‌آمد؛ استعمارگران پر قدرت سده نوزدهم اروپا با

مستعمره نمودن جوامع آسیایی و آفریقایی در رقابت با یکدیگر بودند، هر چند همگی با این روش و این سیاست عمل می‌کردند که به محض ورود در هر جامعه‌ای در میان‌شان تفرقه‌انداخته و بعد بر آنها تسلط یافته و حاکمیت‌شان را بدست بگیرند. و این سیاست نیز از جانب انگلیسیها در بلوچستان به اجرا در آمد.

پوتینجر اولین انگلیسی بود که در سال ۱۸۱۰ میلادی وارد بلوچستان شد و به محض ورودش به مشاهده دقیق بلوچها و ساکنان بلوچستان پرداخت. او وقتی همگی بلوچها را بر آیین اسلام یافت، نتوانست بوسیله مذهب در میان آنها تفرقه ایجاد کند، اما به تفاوت زبانی در میان ساکنان این سرزمین و در میان دو گروه از آنها یعنی «بلوچها و براهوییها» پی برد. او با استفاده از این موقعیت، پایه‌های سیاست پلید و استعماری نفوذ و تفرقه در بلوچستان را بنا نهاد و تا آنجا که در توانش بود بر جدایی دو گروه بلوچ و براهویی تأکید کرد و اعلام داشت که آنها از دو نژاد جداگانه می‌باشند، چرا که هر کدام به زبانی جداگانه تکلم می‌نمایند. در سطور زیر به خلاصه دیدگاههای پوتینجر اشاره می‌نماییم :

۱ - بلوچها که جمعیت فراوانی دارند در واقع اکثریت ساکنان بلوچستان را نیز تشکیل می‌دهند، اصالت و نژاد حقیقی آنها مثل اقوام نامتمدن، ناپیدا و نامشخص است و تاریخ آنها شبیه به افسانه‌هاست و از روایت‌ها و داستانهای مختلفی بوجود آمده که بنده (پوتینجر) در این راه برای رسیدن به یک دیدگاه تاریخی و موثق با مشکلات فراوانی مواجه شدم.

۲ - بلوچها به دو گروه بزرگ تشکیل می‌شوند به نامهای بلوچ و براهویی که هر کدام از آنها از تیره‌ها و طوایف مختلفی پدید آمده‌اند که شناسایی و تفکیک واقعی‌شان امکان پذیر نیست.

۳ - تفاوت اصلی در میان این دو گروه مربوط به زبان است که بر اساس دیدگاههای کلی و و بعد از تحقیق در این باره به خوبی این تفاوت بسیار چشمگیر در میان این مردم هم‌رنگ و شبیه به هم که هردوی آنها یک ملت واحد را تشکیل داده‌اند، مشاهده می‌شود.

۴ - ویژگی‌های انسانی این دو قوم نیز همانند زبانشان از هم بسیار جدا می‌باشد. در میان این دو قوم با توجه به ازدواجهای خویشاوندی (متقابل) نسل سومی بوجود آمده که اختصاصات هردو قوم را دارا می‌باشد و این خود تفاوت و جدایی قومی و نژادی‌شان را از میان برداشته است.

۵ - در حالت کلی همه ساکنان سرزمین بلوچستان را به نام بلوچ می‌شناسند که مراد، هردو قوم بلوچ و براهویی می‌باشند. این مطالب نمونه‌ای بود از اظهارات پوتینجر که در هنگام مسافرت خود، تخم نفاق و اختلاف را زیرکانه در هر گوشه و کنار سرزمین بلوچستان پاشید. بعد از بازگشت پوتینجر از بلوچستان، دولت بریتانیا به این سرزمین چشم طمع دوخت و افسران و کارگزاران انگلیسی به بهانه‌های گوناگون به بلوچستان اعزام شدند.

در ۱۸۸۳ میلادی یک اتفاق تعجب برانگیز بین المللی روی داد و آن این بود که روس‌ها شهر (مرو) در ترکمنستان (آسیای میانه) را اشغال کردند که این واقعه در بریتانیا نا آرامی‌هایی ایجاد کرد که باعث شد تا تحرکات انگلیسی‌ها در بلوچستان فزونی یابد. با ورود انگلیسی‌ها، اختلافات نژادی میان بلوچ‌ها اوج گرفت و آنقدر گسترش یافت که بسیاری از محققین سده بیستم، چه بیگانه و خودی، بر اساس اظهارات و دیدگاههای کارگزاران بریتانیایی، دیدگاههای خود را بنا نهادند.

بخش چهارم:

تبرستان

www.tabarestan.info

ریشه گردهای براخویی

همانگونه که در بخش قبل بیان کردیم، استعمارگران قدرتمند سده هیجدهم و نوزدهم با هدف اشغال بلوچستان، از ابزار زبان (براهویی) کمک گرفتند و بدین وسیله توانستند که تخم نفاق را در این سرزمین بپاشند. در واقع آنها برای ایجاد اختلاف و نفرت میان ساکنان بلوچستان، تفاوت زبانی را به عنوان یک مسئله لاینحل جلوه دادند و این کار را در دراز مدت و برای نسل آینده بلوچستان به عنوان بهترین وسیله در ایجاد یک اختلاف عمیق در میان آنها به اجرا در آوردند. و بدین خاطر است که نویسنده (The Baloch is through centuries history verses legend) میر خدا بخش، به انتقاد از این موضع عمدی انگلیسی‌ها و مورخین بعد می‌پردازد و می‌نویسد: ابن حوقل اولین مورخ عرب است که درباره عشیره براهویی سخن گفته و نوشته است که این عشیره در سده دهم میلادی در اطراف ایران به اتفاق قبایل بلوچ ساکن شده‌اند. از این منظر نوشته ابن حوقل اهمیت فراوانی دارد، اما از سوی دیگر این موضوع واقعاً تعجب برانگیز است چرا که این حقیقت تاریخی از دید مورخین و محققین انگلیسی پنهان مانده است و آنها اصالت نژادی عشیره براهویی و زبانشان را مورد تردید قرار داده و از آن یک مسئله ساختند، هرچند که با روشنگری ابن حوقل برای ما آشکار می‌شود که براهویی‌ها دسته‌ای از بلوچ‌های قدیم می‌باشند.

از سوی دیگر دو کتاب مشهور و قابل استناد (تاریخ مردوخ و کورد گال نامه) ابهام‌های موجود درباره عشیره براهویی را روشن نموده‌اند، این کتاب‌ها ریشه و اصالت براهویی‌ها را بسیار به روشنی مورد بحث قرار داده‌اند و با خواندن آنها حدس و گمانهای موجود از بین رفته و این حقیقت نیز آشکار می‌شود که محققین و دانایان دوران استعمارگران که همراه و همدوش با آنان بوده‌اند، به علت انحراف از مسیر علمی و واقعی تحقیقاتشان و عدم مسئولیت‌پذیری و نتیجه‌گیری‌های غلط، از این حقیقت مسلم چشم‌پوشی نموده و عدم اصالت نژادی براهویی‌ها را برجسته ساخته و آنها را با بلوچ‌ها به جان هم انداخته تا در برابر این استعمارگران با هم متحد و یک صدا نباشند!

دیدگاه کلی و همگانی درباره نژاد بشر :

عموماً این نظر وجود دارد که همه بشر نوادگان پسران نوح یعنی حام، سام و یافس می‌باشند که از طوفان نوح جان سالم به در برده و زنده مانده‌اند، و از این رو است که امروزه در دنیا نیز سه دین بزرگ به نامهای یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود دارد. دانشمندان با این نگرش، انسانها را به چند نژاد تقسیم نموده که در نهایت ریشه هر کدام از این نژادها به پسران نوح باز می‌گردد، و آنها را به نامهای حامی، سامی و یافسی می‌شناسند. در این قسمت، بحث مورد نظر ما درباره نژاد کُرد می‌باشد و براین اساس که تاریخ مردوخ و کوردگال نامه ک، براخویی‌ها را به عنوان عشیره‌ای از کُردها به حساب آورده‌اند و همچنین کُرد را از نوادگان یافس به شمار می‌آورند.

نظر تاریخ مردوخ درباره اصل و نسب آریایی‌ها^۱

قبل از آنکه به بحث درباره ریشه‌گرد بیردازیم، لازم است بدانیم که تاریخ مردوخ چه نظر و دیدگاهی درباره نژاد آریایی دارد.^۲ زمانی که متخصصین نژاد شناسی شروع به تحقیق و پژوهش درباره نژاد آریایی نمودند، تفاوت و اختلاف نظر در میان دیدگاه‌هایشان در مورد اینکه آریایی چیست، آشکار بود، چرا که آریایی‌ها خود را از نوادگان نوح نمی‌دانستند. درباره نژاد آریایی، این ابهامات باعث گمانه زنی‌هایی در میان مورخین و محققین شد. تاریخ مردوخ بدون هیچ شبهه‌ای این ابهام را روشن می‌نماید که «آری» نوه یافس می‌باشد و آریایی را به عنوان یک نژاد مافوق فطرت نمی‌داند و بیان می‌دارد که نام آریایی یک صفت است نه یک اسم و یا یک نژاد، و به این شیوه کلمه آریایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد که آریایی از دو قسمت ترکیب یافته است؛ «آر» و «ین». کلمه آر «تار» در زبان کردی به معنای آتش می‌باشد که امروزه هم بدین معنا است. این کلمه در زبان‌های فارسی و کردی به اشکال گوناگون در معنای آتش به کار رفته است؛ برای نمونه، در گویش‌های زبان کردی، با اشکال تار، تیار، ئاحر، ئاحیر، ئاتار و ئاگر بیان شده است. همچنین در زبان فارسی قدیم نیز این کلمه در اشکال (آرا، آربد، آذربد،

۱. «بیشتر خاورشناسان بر این عقیده اند که نژاد آریا اکنون به طوایف هند و اروپایی گفته می‌شود که در عهدی کهن با هم می‌زیستند و بعدها به دو بخش بزرگ تقسیم شدند و گروهی به هند رفتند و گروه دیگر به ایران آمدند و شاخه‌ای هم از آنان به اروپا رهسپار شدند. آریاییها عبارتند از انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها، سوئدی‌ها، ایتالیایی‌ها، یونانیها، پرتغالی‌ها، آلبانی‌ها، ارمنی‌ها، ایرانی‌ها و هندی‌ها. هندی‌ها عبارتند از اردوها و بنگالی‌ها و ایرانیها هم شامل پارسیها و کردها و تاجیک‌ها و افغانیها می‌باشند.» (نقل از کرد و کردستان اثر صدیق صفی زاده)، م. نصری

۲. خوانندگان عزیز می‌توانند برای آگاهی از دیدگاههای تاریخ مردوخ در این خصوص، به این کتاب تاریخی، صفحات ۱۳ الی ۱۷ (بند چهارم. در بیان نژاد آری و قبایل آن) مراجعه نمایند و با دیدگاه جالب منطقی و علمی مردوخ کردستانی در رابطه با موضوع فوق آشنایی کامل پیدا نمایند. «م. نصری»

نوذر، نوآذر، آذر آباد، آگرداد، آتروپاتین، آروبا، اخگر، آستر، استار و آحور) بیان شده‌اند. اشکال و اسامی فوق در واقع از کلمه «ئار» (آتش) اقتباس شده‌اند که از ئار کلمه آریایی درست شده است که معنای آتشی یا ئاگری را می‌رساند که یعنی کسی که آتش را پرستش می‌کند (آتش پرست). در واقع به خاطر اینکه این دسته از انسانها آتش (ئار) را مقدس می‌دانسته و آنرا عبادت می‌کردند به آریایی شناخته شدند، همچنانکه نوادگان حام بت‌ها را می‌پرستیدند و به بت‌پرست معروف شدند و نوادگان سام نیز خدای واحد را پرستش می‌نمودند به یکتا پرست معروف شدند.

تاریخ مردوخ در نهایت این نتیجه را می‌گیرد که آراین یا آریان از نوادگان یافس پسر حضرت نوح می‌باشند و از نظر نژادی در پیوند با انسانهایی قرار دارند که آنها را از نوادگان سه پسر نوح می‌دانند.

ریشه نژادی کرد:

ریشه نژادی کرد از ابتدا به ترتیب عبارت است از:
از حضرت نوح تا خزر: نوح- یافس- کومر- تورک- خزر
از خزر تا ماد اول: خزر- کارداک- بوغاز- میتان- آراین- گیور- رودین- سه
ور- ده خوو- بولگار- پشدر- تیرخان- شود- غوران- ماد اول
از ماد اول تا ماد دوم: ماد اول- چرکش- راسن- زنگان- دراج- حکار-
خوشناو- زاران- ساسون- سنجار- شکاک- شوهان- گورک- وان- میران-
سوبار- بازو- کاد- گاور- منگور- تاگاز- جیگ- ماد دوم.
ماد دوم هفت پسر داشته به اسامی: ۱- ماژ ۲- پارتاسن ۳- بوز ۴-
استروشات ۵- آری زانت ۶- دیلمان ۷- بود.

با توجه به تحولات زمان، تعداد نوادگان ماد دوم رو به فزونی نهاد و هر کدام از خانواده‌های آنان نیز به یک تیره تبدیل شد و هر تیره به نام جد بزرگش شناخته شدند که شامل:

۱- مائی ۲- پارتاسنی ۳- بوزی ۴- استروشاتی ۵- آری زانتی ۶-

دیلی ۷- بودی

بر اساس تاریخ مردوخ این هفت تیره تحت عنوان ماد شناخته می‌شوند. نویسندگان این کتاب، کلمه ماد را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و می‌نویسد که در زمانهای گذشته کلمه ماد به اشکال گوناگون نوشته می‌شده است که همگی این اسامی از ماد مشتق شده‌اند، از جمله: مادا، مادایی، امادی، مید، میدی و میدیا.

ریشه کردهای براخویی:

کردهای براخویی (براهویی) شاخه‌ای از کردهای تیره بودی عشیره ماد می‌باشند. کوردگال نامه ک در بخش مربوط به کردهای براخویی می‌گوید: بود دو پسر به نامهای «براحم و زنگان» داشته است که در واقع براحم جد بزرگ کردهای براخویی و زنگان نیز جد زنگنه‌ها می‌باشد.

ریشه نژادی کردهای براخویی به ترتیب عبارت است از :

از بود تا براحم دوم : بود- براحم اول- جاگین- پوران- حوتان- دوسک- آروک- زوراکم- براحم دوم.

براحم اول که جد اصلی کردهای براخویی است که امروزه نوادگان او را به همین اسم می‌شناسند. به نوشته کوردگال نامه ک، براحم در زبان کُردی تلفظ کلمه «ابراهیم» در زبان عبرانی‌ها است که در این قرن کردهای براخویی خود را به نام براهویی می‌شناسند، و تغییر شکل حرف خ به حرف ه نیز به دلیل استنعمال فراوان این واژه بوده است.

به نوشته کوردگال نامه ک براحم دوم هشت پسر به نامهای زیر داشته است:
۱- کیکان ۲- گوران ۳- سارون ۴- غوز ۵- مشکا ۶- ارمیل ۷- بولان ۸- گریشک.

با توجه به تغییرات در طول زمان و روبه فزونی نهادن نوادگان پسران براحم دوم و همچنین بر اساس رسوم قدیم، خاندان براحم دوم به چند تیره جداگانه

تقسیم شده‌اند و هر تیره نیز به اسم جد بزرگشان معروف گشته است که اسامی این تیره‌ها به شرح زیر است :

- کیکانی ۲- گورانی ۳- سارونی ۴- غوزداری ۵- مشکانی ۶- ارمیلی ۷- بولانی ۸- گریشکانی.

ریشه هشت پسر براخم دوم تا زمان روی کار آمدن سلطنت ماد در ۸۵۳ پیش از میلاد، به ترتیب زیر است :

۱- تیره کیکانی :

(براخیم دوم)- کیکان- زوراک- سنگین- آرین- پشدران- داخور- زیبار- اومران- سنگین- خومان- کیکان دوم.

۲- تیره گورانی :

(براخیم دوم)- گوران- شیدان- باشمان- دلوت- زینل- تکش- کاش- شیدان- کوساد- باشمان- گوران دوم.

۳- تیره سارونی :

(براخیم دوم)- سارون- زیدک- باشوک- کورتی- لاسین- مامش- دوسک- سارم- باسیر- داخور- زاخو.

۴- تیره غوزداری :

(براخیم دوم)- غوز- اورام- راسن- دوغان- کاتین- گیور- غوز دوم- گوروس- ماهک- روچاب- مهران.

۵- تیره مشکانی :

(براخیم دوم)- مشکان- ایله - اوکی- مشکان دوم- ایله ی دوم- باشار- مرداس- گیلک- توراب- کوبان- مشکان سوم.

۶- تیره ارمیلی :

(براخیم دوم)- ارمیل- مرزک- زروان- کویان- منگور- سابل- مرزک دوم- زروان دوم- کاش- شاول- ارمیل دوم.

۷- تیره بولانی :

(براخم دوم) - بولان - زینل - بوزیک - کازان - ملیل - کارچی - شاگان - شوهان - کرماج - بوزیک دوم - بولان دوم.

۸- تیره گریشکانی :

(برابخم دوم) - گریشکان - به روز - باسیر - گیز - بولاک - به روز دوم - گریشکان دوم - کرچک - ماخان - چرموک - لرزین.

در ترتیب اسامی فوق تنها به اسامی سرکرده‌های هشت تیره کردهای براخویی اشاره نمودیم که البته در پایان به ریشه کامل نژادی کرد در بخش جداگانه‌ای اشاره می‌کنیم.

در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، هنگامی که رئیس کردهای ماد، کیقباد، پایه‌های سلطنت درخشان ماد را بنا نهاد امرای هشت تیره کردهای براخویی به شرح زیر بود:

- ۱- میر کیکان (تیره کیکانی)
- ۲- میر گوران (تیره گورانی)
- ۳- میر زاخو (تیره سارونی)
- ۴- میر مشکان (تیره مشکانی)
- ۵- میر مهران (تیره غوزداری)
- ۶- میر ارمیل (تیره ارمیلی)
- ۷- میر بولان (تیره بولانی)
- ۸- میر لرزین (تیره گریشکانی)

ریشه امرای تیره‌های کرد براخویی بعد از تشکیل سلطنت ماد (۸۵۳ تا ۵۵۰ پیش از میلاد از میلاد)

هنگامی که سلطنت ماد تشکیل شد، ریشه تیره‌های کرد براخویی به ترتیب زیر بود:

۱- تیره کیکانی :

کیکان اول- زوراک اول- وشتاب اول- زگرین- زیبار- براخم اول- گوران

۲- تیره گورانی :

گوران- کرجک- شادین- کاش- رامین- بوغاز- راسن

۳- تیره سارونی :

زاخو- سلدوز- شاگین- سابلول- سورچن- مانی- شوهران

۴- تیره غوزداری :

مهران اول- کیتون- کاشک- کیجان- مانور- گاور- مهران دوم

۵- تیره مشکانی :

مشکانی- مرداس- کرجل- گلباک- توراب- مانور- به یکر

۶- تیره ارمیلی :

ارمیل- مشکان- خومان- کله جک- کرماج- گوره ن- کوساد

۷- تیره بولانی :

بولان- باجل- پوران- خومان- کیتون- کرمان- حکار

۸- تیره گریشکانی :

لرزین- تادی- زیدان- به روش- بازو- تاپین- خیزان

در سال ۵۵۰ قبل از میلاد سلطنت ماد به کار خود پایان داد و سلطنت

هخامنشی روی کار آمد. همراه با این تحول سیاسی، کردهای براخویی همچنان

در توران بر روی کار ماندند که اسامی آنها به شرح زیر می باشد :

ریشه امرای گرد براخویی در زمان هخامنشیان

(۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد)

۱- تیره کیکانی :

از گوران به بعد؛ زرشان- زوراک دوم- ارجان- شاموز- براخم دوم- سابلول-

نورکان- کیانوش- کیکان دوم

۲- تیره گورانی :

از میر راسن به بعد؛ ناگان- دوج- چرموک- کازان- زینل- گوران- مهران- گیشتار- روشی

۳- تیره سارونی :

از میر شوهان به بعد؛ نرمان- هینار- مرداس- ریگان- کیتون- باشوک- ایناخ- جاکین

۴- تیره مشکانی :

از میر به یکر به بعد؛ گورگین- بولور- توتک- دوغان- کاتین- زروان- بوزیک- براخم- راسن

۶- تیره ارمیلی :

از میر کوساد به بعد؛ باهور- آماج- کمبیل- باسیر- بولاک- اورام- اوکی- زرین- نورگان

۷- تیره بولانی :

از میر حکار به بعد؛ بوغا- درنیل- خیزان- مشکان- سیکران- ساسون- کل غل- لاکور- به روز

۸- تیره گریشکانی :

از میر خیزان به بعد؛ سمبان- زیدک- پیلار- ماخان- سارم- دارون- نوگی- بلباس- آچاک

در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، سلطنت هخامنشی منقرض شد و سرانجام کار به دست یونانیان افتاد و این تحولات باعث شد که اکراد براخویی در توران (بلوچستان) حاکمیت سیاسی خود را از دست بدهند.

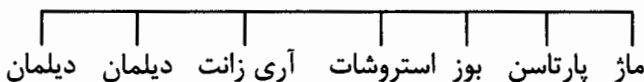
در جای خود در مورد آخرین امارت‌های کردهای براخویی بحث خواهیم نمود و در ادامه ریشه نژادی کرد را بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. در این

قسمت برای آشنایی بیشتر خوانندگان، به طور خلاصه ریشه اکراد براخویی را ذکر می‌نماییم.

ریشه کردهای براخویی:

۱- حضرت نوح	۱۵- پشدر	۲۹- شکاک
۲- یافس	۱۶- تیرحان	۳۰- شوهان
۳- کومر	۱۷- شود	۳۱- گورک
۴- تورک	۱۸- غوران	۳۲- وان
۵- خزر	۱۹- ماد بزرگ	۳۳- میران
۶- کارداک	۲۰- چرکش	۳۴- سوبار
۷- بوغاز	۲۱- راسن	۳۵- بازو
۸- میتان	۲۲- زنگان	۳۶- کاد
۹- آراین	۲۳- دراج	۳۷- گاور
۱۰- گیور	۲۴- حکار	۳۸- منگور
۱۱- رودین	۲۵- خوشناو	۳۹- تاگاز
۱۲- سه ور	۲۶- زاران	۴۰- جیک
۱۳- ده خوو	۲۷- ساسون	۴۱- ماد کوچک
۱۴- بولگار	۲۸- سنجار	

ماد کوچک



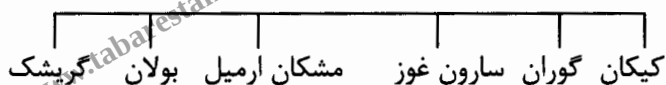
بود دو پسر به نامهای براخم و زنگان داشت که در نهایت دو تیره بزرگ به نامهای «براخویی و زنگنه» را تشکیل دادند. درواقع جد بزرگ کردهای براخویی «براخم» است که نسل بعد از او را براخویی می‌گویند.

ریشه براخم اول تا براخم دوم:

- | | |
|---------------------|---------------------|
| ۱- براخم اول (بزرگ) | ۵- دوسه ک |
| ۲- جاگین | ۶- آردک |
| ۳- پوران | ۷- زوراک |
| ۴- هوتان | ۸- براخم دوم (کوچک) |

براخیم دوم نیز هشت پر داشته است :

براخیم دوم



پسران براخم دوم، نوادگان بسیاری داشتند و این باعث شد تا از این هشت پسر هشت تیره بزرگ به وجود بیاید و هر تیره نیز به نام جد بزرگش شناخته شود که به شرح زیر است:

- | | |
|------------|-------------|
| ۱- کیکانی | ۵- مشکانی |
| ۲- گورانی | ۶- ارمیلی |
| ۳- سارونی | ۷- بولانی |
| ۴- غوزداری | ۸- گریشکانی |

ریشه تیره‌های هشتگانه کردهای براخویی

۱- تیره کیکانی

- | | | |
|--------------|---------------|------------|
| ۱- کیکان | ۷- گوران | ۱۳- سابول |
| ۲- زوراک اول | ۸- زرشان | ۱۴- نورگان |
| ۳- وشتاب | ۹- زوراک دوم | ۱۵- کیانوش |
| ۴- زگرین | ۱۰- ارجان | ۱۶- کیکان |
| ۵- زیبار | ۱۱- شاموز | |
| ۶- براخم اول | ۱۲- براخم دوم | |

۲ - تیره گورانی:

گوران	راسن	گوران دوم
کره جک	ناگان	مهران
شادین	دوج	گیشتر
کاش	چرموک	روشی
رامین	کازان	نبرستان
بوغاز	زینل	

۳ - تیره سارونی :

زاخو	۷- شوهان	۱۳- کیتون
۲- سلدوز	۸- نیرمان	۱۴- باشوک
۳- شاگین	۹- هینار	۱۵- ایناخ
۴- سابول	۱۰- کابو	۱۶- جاگین
۵- سورچن	۱۱- مرداس	
۶- مانی	۱۲- ریگان	

۴ - تیره غوزداری:

۱- مهران	۷- مهران دوم	۱۳- مشکان
۲- کیتون	۸- شیشار	۱۴- بیفل
۳- کاشک	۹- کاشک	۱۵- کره جل
۴- کیچان	۱۰- دیلم	۱۶- شادین
۵- مانور	۱۱- خرزان	
۶- گاور	۱۲- کوساد	

۵ - تیره مشکانی

۱- مشکان	۷- به یکه ر	۱۳- زروان
۲- مرداس	۸- گورگین	۱۴- بوزیک

- | | | |
|-----------|-----------|-----------|
| ۳- کره جل | ۹- بولور | ۱۵- براخم |
| ۴- گلباک | ۱۰- توتک | ۱۶- راسن |
| ۵- توراب | ۱۱- دوغان | |
| ۶- مانور | ۱۲- کاتین | |

۶- تیره ارمیلی :

- | | | |
|-----------|-----------|------------|
| ۱- ارمیل | ۷- کوساد | ۱۳- اورام |
| ۲- مشکان | ۸- باهور | ۱۴- اوکی |
| ۳- خومان | ۹- آماج | ۱۵- زرین |
| ۴- کله جک | ۱۰- کمبیل | ۱۶- تورگان |
| ۵- کرماج | ۱۱- باسیر | |
| ۶- گوره ن | ۱۲- بولاک | |

۷- تیره بولانی :

- | | | |
|----------|------------|---------------|
| ۱- بولان | ۷- حکار | ۱۳- ساسون |
| ۲- باجل | ۸- بوغا | ۱۴- که ل غه ل |
| ۳- پوران | ۹- درنیل | ۱۵- لاکور |
| ۴- خومان | ۱۰- خیزان | ۱۶- به روز |
| ۵- کیتون | ۱۱- مشکان | |
| ۶- ترمان | ۱۲- سیکران | |

۸- تیره گریشکانی :

- | | | |
|-----------|-----------|-----------|
| ۱- لرزین | ۷- خیزان | ۱۳- دارون |
| ۲- تادی | ۸- سمبان | ۱۴- نوغی |
| ۳- زیدان | ۹- زیدک | ۱۵- بلباس |
| ۴- به روش | ۱۰- پیلار | ۱۶- آچاک |
| ۵- بازو | ۱۱- ماخان | |
| ۶- تاپین | ۱۲- سارم | |

بخش پنجم

تبرستان

www.tabarestan.info

اهمیت ارتفاعات قلات در تاریخ بلوچستان

قبل از آنکه به بحث درباره حوادث مهم دوران فرمانروایی کردهای براخویی بپردازیم، بهتر آنست که در باره جایگاه استراتژیک ارتفاعات قلات که در گذشته آن را توران می‌نامیدند، مطالبی بیان نماییم.

چه عامل مهمی باعث شده بود تا این ناحیه از لحاظ سیاسی و نظامی مورد توجه قرارگیرد؟ برای جواب به این سؤال و اینکه این منطقه در شکل‌گیری سیاست و حکومت بلوچستان دارای اهمیت فوق‌العاده بوده است، در سطور آینده به علل این ارزشمندی و اعتبار خواهیم پرداخت.

موقعیت جغرافیایی ارتفاعات قلات :

در مجموع بلوچستان ناحیه‌ای کوهستانی می‌باشد، اما کوه‌های بلند و ارتفاعات اصلی در قلات واقع شده‌اند. سلسله کوه‌های ارتفاعات قلات ادامه رشته کوه‌های افغان است که از شمال دره شالی (کوئته) سراوان آغاز و تا ناحیه مستونگ و به طرف جنوب امتداد می‌یابد. از ناحیه سراوان و جهالاوان نیز گذشته و به ناحیه لسیله می‌رسد که در اینجا بتدریج در ثریا فرو می‌روند. این رشته کوه‌ها در نزدیکی دریا در ناحیه کیپ موتری به دریا می‌رسند. طول این ارتفاعات در دره شال تا کیپ مونزی ۳۴۰ میل، اما عرض آن در نواحی مختلف متفاوت است. در بعضی جا، عرض آن بیشتر و در بعضی دیگر عرض آن کم است. عریض‌ترین قسمت این ارتفاعات از کوه‌های مرزی ناحیه

گنداه به طرف غرب آغاز و تا دره نوشکی که عرض آن ۱۵۰ میل است، ادامه می‌یابد.

هر چه این رشته کوهها به طرف جنوب امتداد می‌یابند و به کناره‌های لسبیل می‌رسند، عرض این ناحیه نیز کمتر می‌شود. این کوهستانهای پهن و عریض در مجموع در نوشته‌های تاریخی به دواسم شناخته‌اند؛ ۱- ارتفاعات براهویی ۲- ارتفاعات قلات.

اولین جهانگرد انگلیسی، هنری پوتینجر در سال ۱۸۱۰م به این ارتفاعات سفر نمود و آن را به ارتفاعات بروک نامگذاری کرد. اما این اسم خیلی زود از اذهان پاک شد و در نوشته‌های دوره‌های بعد به ارتفاعات قلات معروف شدند که تا به امروز باقی مانده‌اند.

بلندترین کوههای قلات که مثل رگ و ریشه به همه قسمت‌های آن چسبیده‌اند، به شرح زیر است:

۱- رشته کوههای تاکاری کهیرتر و پب :

این رشته کوهها از سلسله کوههایی است که که ناحیه بیابانی کچهی و سند را از ناحیه کوهستانی بلوچستان جدا می‌نماید. این رشته کوه در قسمت‌های مخلف خود به اسامی زیر شناخته می‌شود :

۱- تاکاری ۲- کهیرتر ۳- پب

رشته کوهی که بیابان کچهی را از ناحیه کوهستانی سراوان جدا می‌نماید به تاکاری معروف است. در ناحیه کچهی و قبل از ناحیه گنداه، هنگامی که این رشته به طرف جنوب امتداد می‌یابد ناحیه جهالاولان بلوچستان از سند جدا می‌شود که به این قسمت میانی کوه کهیرتر می‌گویند. و هر چه به طرف جلو امتداد می‌یابد، ناحیه لسبیل بلوچستان را از جنوب سند جدا می‌نماید که این قسمت نیز به کوهستان پب شناخته می‌شود.

۲- رشته کوههای مهم سراوان :

۱- تکتو	۷- سارون	۱۳- پیهون هالت
۲- چلتن	۸- سیاه	۱۴- گه ر
۳- تاکاری	۹- میلی	۱۵- ماران
۴- ناگاهو	۱۰- زبرا	
۵- کوه بنگل زه یی کورد	۱۱- زهری گهت	
۶- هربویی	۱۲- چوتتوک	

۳- رشته کوههای مهم جهالاولان:

۱- رشته کوههای جنوب هربویی ۲- رشته کوه موله ۳- رشته کوههای غربی جهالاولان ۴- رشته کوههای مرکزی جهالاولان ۵- رشته کوه کهیرتر ۶- رشته کوه په ب.

۱- کوههای مهم رشته کوه هربویی:

کوه دراج- کوه ریشک- کوه دوک- کوه دورامونی- کوه بوتایی

۲- کوههای مهم رشته کوه موله:

کوه ناگان- کوه پالکی - کوه شاموز- کوه بولور- کوه گنداری- کوه هزار میشی - کوه دشت کلان- کوه تاکاری- کوه تلانگ- کوه نودگوار- کوه گدهایی- کوه خاکویی- کوه کرانی- کوه چوتتوک- کوه کودارو- کوه میرگت.

۳- کوههای مهم رشته کوههای غربی جهالاولان :

کوه گه ر- کوه گوندان- کوه زری- کوه مسکین- کوه نیام گر- کوه دومه گ- کوه چورچوری- کوه منجو

۴- کوههای مهم رشته کوههای مرکزی جهالاولان :

کوه دو زبان زل- کوه گارهی- کوه شور- کوه اوشر- کوه بننو- کوه ناغ- کوه تیغ- کوه دوراخیل- کوه پندوحر- کوه چراب- کوه سامبه- کوه کون- کوه حلوایی- کوه شاشان- کوه گززی.

۵- کوه‌های مهم رشته کوه کهیرتر :

کوه کهیرتر- کوه مول بیدور- کوه ارباب- کوه تافویی- کوه ویراوی- کوه زردک- کوه سیاه- کوه اندراج- کوه بیدور- کوه دری.

۶- کوه‌های مهم رشته کوه په ب :

کوه خودی- کوه مور- کوه حالا.

تبرستان

۴- رشته کوه‌های مهم ناحیه لسبیله :

در ناحیه لسبیله غیر از رشته کوه «مور» رشته کوه مهم دیگری وجود ندارد که بتوان در باره آن بحث نمود. رشته کوه مور دراصل از جبال په ب می‌باشد و هنگامی که در امتداد خود از جنوب به دریا می‌رسد، ۴۶۷۱ پا ارتفاع آن از سطح دریا کم شده و تنها ۱۷۴۲ پا از آن باقی می‌ماند. از غرب نیز رشته کوه‌های کناری مکران، کوه قولایی و کوه بیت وارد کوه لسبیله می‌شوند.

موقعیت جغرافیایی:

ناحیه کوهستانی قلات از نواحی سراوان، جبالاوان و لسبیله تشکیل شده است و بلندترین دره آن نیز دره قلات است که ۶۷۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد. از قلات که مرکز این ارتفاعات است و به طرف شمال، ارتفاع این رشته کوه‌ها نیز کمتر می‌شود. دره شال و دره مستونگ در این قسمت واقع شده‌اند که ارتفاع آن از سطح دریا ۵۵۵۰ تا ۵۶۰۰ پا است. از قلات به طرف جنوب ارتفاع این رشته کوه‌ها نیز کم می‌شود تا آنجا که به دره لسبیله می‌رسد و قبل از آنکه به کناریا برسند، فقط چند متر از ارتفاع آنها باقی می‌ماند. تنگه بولان و تنگه موله که دو تنگه طبیعی هستند و از نظر تاریخی نیز اهمیت فراوانی دارند، در سلسله کوه‌های تاکاری یعنی در بخش شمالی این ارتفاعات واقع می‌باشند.

: تنگه موله : این تنگه در گذشته به نام تنگه میلا شناخته می‌شده است.

بلندترین رشته کوه این ارتفاعات، کوه تکتو، کوه چلتن و کوه ماران می‌باشد. بلندی تکتو از سطح دریا ۱۲۰۰۰ پا است، کوه چلتن ۱۲۵۰۰ و کوه ماران نیز ۱۰۷۳۰ پا ارتفاع دارد.

قله‌های مهم رشته کوه‌های ارتفاعات قلات :

بعد از بحث درباره موقعیت جغرافیایی ارتفاعات قلات که به طور خلاصه ارائه نمودیم، بهتر آنست که اسامی قله‌های بلند نواحی مختلف این ارتفاعات همراه با ارتفاع آنها از سطح دریا را در جدول زیر در معرض دید خوانندگان عزیز قرار بدهیم.

نام ناحیه	نام رشته کوه	اسامی قله‌های معروف همراه با ارتفاع از سطح دریا
کوهستان سراوان	کوه ناگاهو	۱ قله ناگاهو ۷۹۲۰ پا (فوت)
		۲ قله دوراخ ۷۸۰۰
		۳ قله تیرکشی ۷۰۰۰
		۴ قله باهور ۷۲۲۰
کوهستان سراوان	کوه بنگل زهی	۱ قله دلبند ۸۷۷۰
		۲ قله ایبید ۸۲۱۹
		۳ قله آلیرو ۵۸۵۳
		۴ قله پندر گهت ۷۵۲۱
		۵ قله سخت ۷۳۴۵
		۶ قله روشی ۷۶۲۶
		۷ قله تلانگ ۸۱۱۰
		۸ قله حسارو ۷۲۰۶
		۹ قله تراکو ۶۸۹۹

قله کوللی ۷۳۴۱	۱۰		
قله مرزبان ۷۵۳۶	۱۱		
قله زرین ۸۳۸۱	۱۲		
قله شوگ ۱۰۳۰۰	۱۳		
قله نودگوار ۱۰۳۹۰	۱۴		
قله پیرمرداد ۸۱۵۰	۱۵		
قله کنده شه ر ۶۲۶۵	۱۶		
قله گنداگر ۷۷۸۰	۱۷		
قله همدو کشته ۹۴۰ پا	۱	کوه هریوی	کوهستان سراوان
قله زندانی ۹۴۲۴	۲		
قله کسکو ۹۸۳۰	۳		
قله سرکاکویی ۹۵۳۰	۴		
قله هینار ۸۰۹۵	۵		
قله دینرا ۸۶۸۰	۶		
قله چب ۸۱۵۰	۷		
قله سیاه ۱۰۲۱۰ پا	۱	کوه سیاه	کوهستان سراوان
قله گرو ۷۵۸۵	۲		
قله که پ ۷۲۶۵	۳		
قله ماران ۱۰۷۳۰ پا	۱	کوه ماران	کوهستان سراوان
قله میلی ۹۱۸۰ پا	۱	کوه میلی	کوهستان سراوان
قله جوغمو ۷۰۴۵	۲		

قله گردا ۷۱۹۸	۳		
قله زاوه ۷۹۰۳	۴		
قله کوه سیاه ۷۸۵۰	۱	کوه سیاه	کوهستان سراوان
قله شاه مردان ۷۱۵۰	۲		
قله زیبا ۸۴۹۰ پا	۱	کوه زیبا	کوهستان سراوان
قله خلیفانی ۸۴۲۴ پا	۱	کوه چوتوک	کوهستان سراوان
قله چوتوک ۷۹۶۷	۲		
قله مودینک ۵۹۹۰	۱	کوه گه ر	کوهستان سراوان
قله روغنی ۶۲۵۰	۲		
قله گه ر ۶۷۷۰	۳		
قله کمبلا ۸۴۱۰ پا	۱	کوه زهری گهت	کوهستان سراوان
قله آماج ۸۸۰۰	۲		
قله زندان ۸۱۰۰	۳		
قله زهری گهت ۸۸۱۰	۴		
قله آبی گه ل ۹۲۲۰	۵		
قله جوممی ۸۷۴۵	۶		
قله مه رغی ۸۹۹۰	۷		
قله کلان بارک ۵۸۹۹ پا	۱	کوه پیون-ون	کوهستان سراوان
قله ایستراک ۹۰۹۹	۲	هالت	
قله لورا ۸۱۸۱	۳		

پیوند نژادی کرد و بلوچ

قله اومرایی ۷۸۳۴	۴		
قله مورینکو ۸۱۹۷	۵		
قله مار ۷۹۳۵	۶		
قله زبرا ۸۴۹۰ پا	۷		
قله لوکرا ۹۶۲۲ پا	۱	کوه هریوی پابین	کوهستان سراوان
قله گولک ۹۲۷۸	۲		
قله بالکی ۷۸۳۰	۱	کوه موله	کوهستان جهالاولان
قله موخی ۷۷۹۶	۲		
قله شاموز ۸۷۵۵	۳		
قله بولور ۶۶۶۵	۴		
قله گنداری ۵۳۴۷	۵		
قله هزار میشی ۶۱۲۶	۶		
قله کلان ۷۷۳۶	۷		
قله خاکویی ۷۷۴۳	۸		
قله کرانی ۸۰۸۱	۹		
قله مندریجو ۶۲۶۷	۱۰		
قله سراچ ۴۱۲۴	۱۱		
قله محانچ ۲۷۶۲	۱۲		
کودارو ۶۱۶۷	۱۳		
قله درنیل ۷۲۴۷ پا	۱		کوهستان جهالاولان کوه مرکزی جهالاولان
قله گارهی ۶۲۶۳	۲		
قله ناغ ۶۰۴۹	۳		
قله تیغ ۵۵۰۵	۴		
قله سمبان ۶۶۰۵	۵		

قله کون ۶۵۴۰	۶		
قله حلوابی	۷		
قله دوراخیل ۸۱۴۱	۸		
قله پندو حه ر ۷۹۰۴	۹		
قله زردک ۷۴۳۰ پا	۱	کوه کهیرتر	کوهستان جهالوان
قله سیاه ۶۸۸۱	۲		
قله دری ۵۷۸۷	۳		
قله کوجک ناکبر ۶۸۷۸	۴		
قله ایندراج ۶۴۹۱	۵		
قله بهاراس ۷۷۸۹ پا	۱	کوه په ب	کوهستان جهالوان

با توجه به جداول فوق در خصوص سلسله کوه‌ها و قله‌های بلند ارتفاعات قلات و همچنین جایگاه استراتژیک این ناحیه از لحاظ نظامی، برای ما آشکار می‌شود که ارتفاعات قلات از دیر باز اهمیت فوق العاده‌ای داشته است، هر چند در گذشته اسلحه‌ها و ادوات جنگی و نظامی ملل بسیار ساده و ابتدایی بوده است که می‌توان به تیر و کمان - شمشیر - نیزه بزرگ - گرز - تبر و ... و همچنین مرکب‌ها و وسایل حمل و نقل که شامل حیوانات باربر می‌شد، اشاره نمود.

طبیعت ارتفاعات قلات را آنچنان زیبا و آراسته گردانیده که در روزگاران کهن بصورت یک قلعه کاملاً طبیعی جلوه می‌کرده که عبور از قله‌های مرتفع و دره‌های صعب العبور آن بسیار مشکل بوده است و بدین علت بوده است که حکومتها نیز بنا به این شرایط مهم و استراتژیک، کوشش می‌نموده‌اند که این ارتفاعات را به تصرف و حاکمیت خود درآورند.

یکی از شعرای مشهور بلوچ به نام (بالاچ گورگیج) در یکی از اشعارش در مورد کوه‌ها و مردمان بلوچستان شعر زیر را سروده است :

۱- کوه انت بلوچانی قلات انبارش بی رایین گر انت

یعنی، کوه قلعه بلوچ‌هاست و دره‌های صعب العبور نیز جای آنهاست

۲- بورزین چه ششی ایش گوات گه ر انت . آب ایش بهوکین چه مه گ انت
قله‌های بلند جای هوا خوری آنهاست و چشمه‌های طبیعی آب‌شخور آنهاست

۳- کودی ایش پیشی کندگ انت نشتن جا ایش که ر گا وگ انت
لیف خرما کاسه نوشیدنشان است و علف‌های طویل نیز قالیچه آنهاست

۴- بوپ ایش دگاری تحتک انت بور ایسپیتین چه ببه و انت

زمین نرم تشکشان است و سراپای پوست سفید اسب آنهاست

۵- بچ ایش گچنئین گوندل انت زامات ایش شلین خنجر انت

بهترین اسلحه پسرانشان است و خنجرهای نوک تیز داماد آنهاست

۶- برات ایش تلارین ایسپر انت تاریف ایش مه زن تاپین لوره انت

سپر سخت برادرشان است و شمشیرهای بزرگ و پهن پدرانشان‌اند.

* نویسنده اشعار را به رسم الخط کردی نوشته است و مترجم نیز اغلب کلمات را به رسم الخط فارسی آورده است.

اهمیت اقتصادی بلندیهای قلات :

از دیگر دلایل اهمیت ارتفاعات قلات، جنبه تجاری و بازرگانی آن می‌باشد که باعث معروفیت و توجه بسیار آن شده است. در زمانهای قدیم راه اصلی و همگانی و بین المللی (راه ابریشم) در بخش شمالی آن به ناحیه قلات می‌رسید.

در واقع مرکز ارتباطی راه بازرگانی میان شرق ایران و جنوب افغانستان در ناحیه قلات بود و کالاهای بازرگانی و تجاری به ممالک بیگانه و بالعکس (به ایران و افغانستان) از این منطقه عبور می‌کرد.

راههای سرزمین ایران از جمله نوشکی و زابل و همچنین راههای سرزمین افغانستان یعنی قندهار و شال نیز تحت عنوان قلات شناخته می‌شد. این راهها از قلات به طرف جنوب امتداد داشته و در بندر سونمیانی در قسمت جنوبی ارتفاعات قلات به پایان می‌رسیدند.

در گذشته (سونمیانی) به عنوان یک بندر همگانی و بین‌المللی به حساب می‌آمد و شهرهایی چون؛ سوراب، خوزدار، ود و بیله که در مسیر این راه واقع شده بودند، محل اتراق و استراحت کاروانها و کاروانیان بود. راه قلات تا سده هیجدهم قبل از شکل‌گیری کمپانی هند شرقی انگلیسی‌ها (East India Company) که هندوستان را تحت استعمار و سلطه خویش در آورد، همچنان اهمیت و اعتبار خود را حفظ نموده بود. علاوه بر این راه، راه دیگری از ناحیه مکران (جنوب افغانستان) و لسبیله (جنوب ارتفاعات قلات) نیز می‌گذشت و به هندوستان می‌رسید که به راه بازرگانی و بین‌المللی شرق میانه و هندوستان شناخته می‌شد. بنا به این دلایل در اسناد تاریخی دوران گذشته آنقدر که درباره سرزمین مکران و توران سخن رفته که از سایر نواحی سخنی به میان نیامده است.

در اوایل سده نوزدهم، هنگامی که انگلیسی‌ها تمام هندوستان را به تدریج در استعمار خود یافتند، برای حمل و نقل آسان و ارزان کالاهای خود نیاز به احداث خطوط راه آهن را احساس نمودند، در سال ۱۸۵۷ م در ناحیه بمبئی راه آهن کوچکی را احداث نمودند و بعد از موفقیت در این کار راه آهن‌های بسیاری را در سراسر هندوستان احداث کردند.

در سال ۱۸۴۳ میلادی هنگامی که انگلیسی‌ها سند را از امرای دست تالپور بیرون آوردند، و در سال ۱۸۷۵ میلادی هنگامی که شال (کوئته) را از فرمانروای بلوچستان، خان قلات، به اصطلاح اجاره گرفتند در شهر سکهر^۱ بر روی رودخانه سند در سال ۱۸۸۴ میلادی یک پل آهنی هوایی ساختند و بعد

^۱. سکهر: شهری است واقع در منطقه سند در پاکستان که نزدیک به بلوچستان می‌باشد.

از اتمام این پل، راه آهن را تا بلوچستان نیز ادامه داده و شهرهای شال و سکهر را بدین وسیله با هم متصل نمودند.

این تحولات، صدمات فراوانی را به راه اصلی بازرگانی قلات وارد ساخت و اهمیت تجاری و بازرگانی آن برای همیشه از دست رفت و به جای قلات شهرهایی چون شال (کوئته) اهمیت اقتصادی و تجاری یافتند و به یک مرکز تجاری بین المللی تبدیل شدند. به علاوه این کار خسارات فراوانی نیز به ساکنان قلات نیز رسانید چرا که بازرگانان و تجار همگی به شال می‌رفتند و به این ترتیب شال به یک شهر بزرگ و تجاری مبدل گشت و قلات نیز به یک شهر کوچک! انگلیسی‌ها اسم شال را تغییر داده و آن را کوئته^۱ نام نهادند. عواملی که بدانها اشاره نمودیم در طول تاریخ باعث اهمیت و اعتبار توران (ارتفاعات قلات) از لحاظ نظامی، سیاسی و اقتصادی شده بود.

به دلیل همین جایگاه بین المللی، این سرزمین همیشه جایگاه رقابت و کشمکش میان پادشاهان و فرمانروایان در طول تاریخ بوده است چرا که هر کدام از آنان تلاش می‌نمودند که حاکمیت آن را حتی بوسیله جنگ در اختیار خود بگیرند.

^۱ کوئته : هم اکنون این شهر پایتخت منطقه بلوچستان پاکستان می‌باشد.

دوران فرمانروایی حاکمیت‌های بیگانه در بلوچستان

از اسناد تاریخی آشکار می‌شود قبل از آنکه مادها حکومت ماد و فارس را به دست بگیرند، ناحیه بلوچستان بخشی از سرزمین توران بود که فرمانروایان توران بر آن حکم می‌راندند.

تصرف بلوچستان از جانب فرمانروای مادها

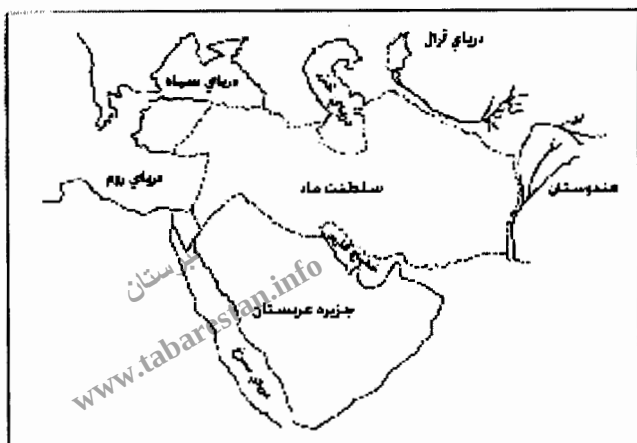
بر اساس تاریخ مردوخ، پایه‌های حکومت مادهای کُرد تبار در ارتفاعات زاگرس، یعنی کُردستان امروزی در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، بنا نهاده شد و با روی کار آمدن اولین پادشاه آن کیقباد، به یک حکومت قوی و مقتدر تبدیل شد. بعد از شکل‌گیری سلطنت ماد، پادشاه توران یعنی افراسیاب، به جای اینکه با مادها روابطی دوستانه برقرار نماید شروع به دشمنی نمود؛ چرا که خود را وارث حقیقی تاج و تخت می‌دانست و به همین علت و در اثر ادامه این دشمنی‌ها، آتش جنگ میان دو پادشاه افروخته گردید و عاقبت باعث از بین رفتن تاج و تخت افراسیاب گردید. حکومت توران منقرض گردید و سرزمین

آنها به ولایات کوچکتری به نامهای (سوغدستان^۱، کابلستان^۲، زابلستان^۳، توران و مکران) تقسیم شد که حکومت ماد همه آنان را تحت انقیاد و حاکمیت خود درآورد. در هنگام جنگ ماد و توران، کردهای براخویی که قسمتی از سپاه ماد بودند، بلوچستان را (توران) تحت سلطه خود گرفتند و برای همیشه در آنجا ساکن شدند و در سال ۸۵۴ قبل از میلاد پایه‌های حکومت خود را بنا نهادند. حاکمیت حکومت ماد بر بلوچستان نزدیک به ۳۰۰ سال یعنی از ۸۵۴ قبل از میلاد تا ۵۵۰ قبل از میلاد طول کشید و در این مدت کردهای براخویی از جانب آنها به اداره این سرزمین می‌پرداختند. بعد از شکل‌گیری حکومت مقتدر ماد، پادشاهان ماد تمام طوایف کرد جنگجو و چابک سرزمین خود را برای دفاع و حراست از مرزهای کشور پهناورشان به آن مناطق گسیل داشتند و در ضمن فرمانروایی آن مناطق را نیز به آنها سپاردند و به آنها اختیارات لازم را اعطا کردند. کردهای براخویی نیز یکی از همین طوایف دلیر و جنگجو بودند که فرمانروایی سرزمین توران به آنها واگذار شد.

۱. سوغدستان : در قدیم از ترکمنستان، ازبکستان، گرجستان، قرقیزستان، قزاقستان و تاجیکستان تشکیل شده بود

۲. کابلستان : در قدیم به شمال افغانستان اطلاق می‌شد.

۳. زابلستان : در قدیم به جنوب افغانستان، زابلستان گفته می‌شد.



سلطنت ماد از سال ۵۵۰ تا ۵۲۵ قبل از میلاد

اسامی پادشاهان ماد که پیش از میلاد بر تخت سلطنت ماد فرمانروایی نموده‌اند:

۱- کیقباد گرد ماد از سال ۸۵۳ تا ۷۵۹ پیش از میلاد

۲- کیکاوسی از سال ۷۵۹ تا ۷۱۵ پیش از میلاد

۳- توس از سال ۷۱۵ تا ۶۵۵ پیش از میلاد

۴- فریبرز از سال ۶۵۵ تا ۶۲۵ پیش از میلاد

۵- کواکسار از سال ۶۲۵ تا ۵۸۴ پیش از میلاد

۶- آزدياک از سال ۵۸۴ تا ۵۵۰ پیش از میلاد

حکومت خاندان هخامنشی بر ماد و پارس

آخرین پادشاه مادها یعنی آزدياک شایسته پادشاهی نبود، چرا که همیشه مشغول تفریح و بازی و سرگرمی بود. ظلم و ستم و آزار و اذیت نسبت به مردم را پیشه همیشگی خود گردانیده بود و این وضعیت باعث شد تا در حکومتش خلل وارد شود و مردم از او متنفر شوند. بزرگان و ریش سفیدان ماد با مشاهده این وضع اسف انگیز که آزدياک آنها را بار آورده بود، از سقوط و اضمحلال سلطنت ماد ترسیدند و چاره کار را بر آن دیدند که آزدياک را از حکومت خلع

نمایند، رسم بر آن بود که پسر به جای پدر بنشیند اما چون آزدیایک پسری نداشت، این سوال ذهن همگان را در مورد جانشینی آزدیایک به خود مشغول ساخت. در نهایت امر اعلام شد که نوه دختری آزدیایک یعنی کوروش هخامنشی بر تخت فرمانروایی ماد و پارس بنشیند.

وقتی آزدیایک از تصمیم بزرگان ماد مبنی بر جانشینی کوروش مطلع گشت، به ولایت فارس لشکر کشید اما با توجه به تصمیمات اتخاذ شده توسط بزرگان ماد، اکثریت جانب کوروش را در این جنگ گرفته و آزدیایک چاره‌ای جز تسلیم نداشت. به این ترتیب حکومت بزرگ و مقتدر مادهای گُرد در سال ۵۵۰ قبل از میلاد به پایان سیاسی خود رسید و فرمانروایان خاندان هخامنشی وارثان این تاج و تخت باشکوه گشتند و به مدت ۲۰۰ سال یعنی از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد بر ولایت ماد و پارس حکومت کردند.

آخرین پادشاه هخامنشی داریوش سوم بود. در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، پادشاه مقدونیه یعنی اسکندر مقدونی توانست او را شکست داده بر سرزمین باشکوه ماد و پارس مسلط شود. داریوش در این جنگ راه فرار را انتخاب نمود و اسکندر نیز که طعمه را بزودی در چنگال خود می‌دید به تعیب او پرداخت. در این گیر و دار حاکم باختر که باسوس نام داشت، بوسیله مشاوران و همراهان داریوش برای رهایی از آتش خشم اسکندر داریوش را به قتل رسانید و بدین ترتیب تمام سرزمین ماد و پارس در انقیاد و سلطه یونانیان قرار گرفت. اسامی پادشاهان هخامنشی که بر سرزمین بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند:

۱- کوروش از سال ۵۵۰ تا ۵۳۰ قبل از میلاد
۲- کمبوجیه از سال ۵۳۰ تا ۵۲۱ قبل از میلاد
۳- داریوش اول از سال ۵۲۱ تا ۴۸۵ قبل از میلاد
۴- خشایارشا از سال ۴۸۵ تا ۴۶۵ قبل از میلاد
۵- اردشیر اول از سال ۴۶۵ تا ۴۲۴ قبل از میلاد
۶- داریوش دوم از سال ۴۲۴ تا سال ۴۰۴ قبل از میلاد
۷- اردشیر دوم از سال ۴۰۴ تا ۳۵۸ قبل از میلاد

۸- اردشیر سوم از سال ۳۵۸ تا ۳۳۸ قبل از میلاد
۹- داریوش سوم از سال ۳۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد

مختصری درباره تاریخ خاندان هخامنشی :

هرودوت مورخ یونانی نوشته است که (پارساگرد، مارافی و مارسن) از طوایف اصلی ولایت پارس بودند که در میان آنان عشیره پارساگرد مهمترین آنها محسوب می‌شد. «خاندان هخامنشی» در رأس این عشیره قرار داشت که هرساله به دولت ماد باج می‌داد. چون جد آنها «هخامنش» نام داشت به هخامنشی ملقب گشتند. بعد از هخامنش پسرش چشپش به جای او نشست. بعد از سقوط دولت ایلام توسط پادشاه آشور یعنی آشور بانی پال، چشپش از این واقعه سود گرفت و ناحیه «انشان» در سرزمین ایلام را تصرف کرده و آن را به ولایت فارس الحاق نمود و نام و نشان پادشاهان آن دیار را برگزید و بعد از مرگ او یکی از پسرانش به نام «آربابان» به عنوان قاضی فارس و پسر دیگرش به نام «کوروش» به فرمانروایی پارس برگزیده شدند. بعد از کوروش پسرش کمبوجیه به جای او نشست که در هنگام پادشاهی آخرین پادشاه مادها (آزدیاک)، فرمانروای فارس و انشان بود و به آزدیاک باج می‌داد. آزدیاک دخترش را به ازدواج با کمبوجیه درآورد و ثمره این ازدواج همانا کوروش کبیر بود که بعد از برکناری آزدیاک، وارث تاج و تخت پدر بزرگ و مادهای گرد شد و بر تخت فرمانروایی ماد و پارس تکیه داد و سلسله هخامنشی را پایه گذاری کرد.

روابط گردهای براخویی با خاندان هخامنشی :

همگام با تحولات سیاسی و حکومتی در خاندان‌های پادشاهی ماد و هخامنشی، هیچ تحول و تغییر سیاسی در حاکمیت گردهای براخویی بر بلوچستان به وجود نیامد؛ چرا که براخویی‌ها از عشیره‌های گرد بودند و کوروش

نیز از جانب مادر، گرد بود و به این خاطر با آنها رفتاری برادرانه و دوستانه داشت و کمک و همکاری خود را از آنان دریغ نمی‌داشت. بنا به این قرابت نژادی و اشتراک سیاسی، هخامنشیان همچنان فرمانروایی کردهای براخویی بر بلوچستان را به فال نیک گرفته، اداره این سرزمین را باز به آنان سپاردند. کردهای براخویی در زمان دولت هخامنشی به مدت ۲۲۰ سال یعنی از سال ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد در بلوچستان فرمانروایی داشتند، اما بعد از حمله اسکندر و فرمانروایی او بر ماد و پارس، حکومت آنان رو به انقراض و انحطاط نهاد.

حمله اسکندر یونانی پادشاه مقدونیه :

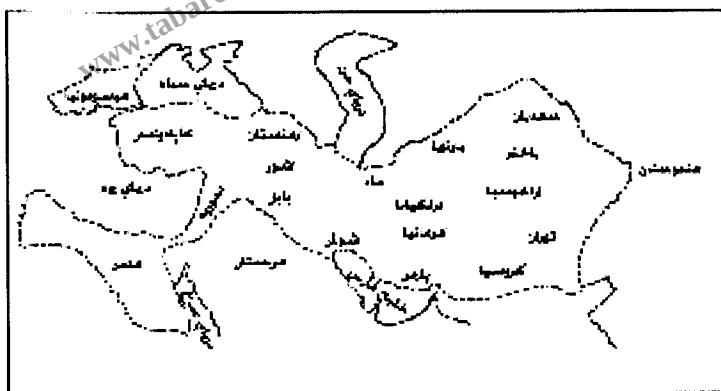
اسکندر در یونان پادشاه مقدونیه بود، او بعد از مرگ پدرش (فیلیپس) در سال ۳۳۴ قبل از میلاد جانشین او شد. پدر او در زمان فرمانروایی خود نقشه تصرف آسیا را در سر داشت اما مرگ او را در رسیدن به آرزویش ناکام گذاشت. هنگامی که اسکندر جانشین پدر شد، به این رؤیا جامه عمل پوشانید. او قبل از هر چیز دشمنان غرب را از میان برداشت و بعد به شرق حمله ور شد و سرزمین وسیعی را که از شام (سوریه) تا ایران ادامه داشت به تصرف و حاکمیت خود درآورد. اما باز اسکندر در فکر جهانگشایی و تصرفات دیگر بود؛ در سال ۳۲۷ قبل از میلاد به هندوستان حمله کرد و دشت‌های پنجاب^۱ را تصرف نمود اما در ادامه پیشرویهای خود و به دلیل عدم آمادگی سپاهیاناش ناچار به عقب نشینی شد و به ناحیه سند بازگشت و در پتیاله^۲ مستقر شد. در این ناحیه نیروهای خود را دو قسمت تقسیم کرد: قسمتی از آنها را به فرماندهی نیارکوس و از طریق راه دریا به ایران روانه نمود و قسمت دیگر را

^۱ پنجاب : هنگامی که در سال ۱۹۴۷ سرزمینهای هند و پاکستان از استعمار بریتانیا رهایی یافتند، پنجاب میان این دو کشور تقسیم شد. امروزه پنجاب استانی در پاکستان و همچنین استانی نیز بدین نام در هندوستان می‌باشد.

^۲ پتیاله : امروزه به اسم حیدرآباد شناخته می‌شود و شهری است در استان سند پاکستان.

تحت فرماندهی خود و از راه زمینی از نواحی جنوبی لوچستان عبور داد و به بابل رسید. اما باز هم او در فکر تصرفات جدید تر بود، چرا که به محض رسیدن به بابل تصمیم گرفت که عربستان را نیز تصرف نماید اما در این هنگام دچار بیماری شد و در سن ۳۲ سالگی در سال ۳۲۳ قبل از میلاد مرد. بعد از مرگ اسکندر متصرفاتش نیز پس از جنگ و ستیزهای بسیار در میان ژنرالهایش تقسیم شد.

فرمانروایی اسکندر بر بلوچستان از سال ۳۳۰ تا ۳۲۳ قبل از میلاد



مملکت اسکندر مقدونی
سال ۳۳۰ قبل از میلاد

سولوکوس یونانی جانشین اسکندر:

هنگام تقسیم متصرفات اسکندر در میان ژنرالهای او، در میان آنها تفرقه و جنگ در گرفت که در نهایت منجر به تقسیم این سرزمین بسیار وسیع میان آنان شد. بخش شرقی متصرفات اسکندر سهم یکی از ژنرالهای او به نام سولوکوس شد. سولوکوس به دلیل اینکه توانست رقبای سیاسی خود را از میان بردارد به (نیکاتور) به معنای شکست ناپذیر، معروف گشت، او توانست از ترکیه تا بلوچستان را تحت حاکمیت خود درآورد، اما حاکمیت او بر بلوچستان کوتاه بود؛ سولوکوس که از موفقیت‌های پی در پی خود مغرور شده بود، بدون هیچ تأمل و تدبیری به هندوستان حمله کرد و در نهایت از پادشاه هندوستان (چندر گوپت موریای) شکست سختی خورد. سولوکس مجبور شد که بخشی از متصرفات شرقی خود را همراه با بلوچستان به عنوان باج به چندر گوپت موریابدهد. به این ترتیب بعد از شش سال، فرمانروایی سولوکوس بر بلوچستان خاتمه یافت.

جنگ و اختلاف در میان ژنرالهای اسکندر: از سال ۳۲۳ تا ۳۱۱ قبل از میلاد
فرمانروایی سولوکوس در بلوچستان: از سال ۳۱۱ تا ۳۰۵ قبل از میلاد

کردهای براخویی و یونانیان:

بعد از اشغال بلوچستان توسط یونانیان، کردهای براخویی در این مدت برای به دست آوردن آزادی و حاکمیت دوباره خود کوشش بسیار می‌نمودند. هر چند بعد از سقوط سلطنت هخامنشی از کمکهای فراوان آنان بی بهره شدند، اما تا حدودی بلوچستان را در کنترل خود داشتند. بعد از آنکه در سال ۳۰۵ قبل از میلاد، سولوکوس بلوچستان را در نتیجه جنگ به پادشاه هندوستان واگذار کرد، اوضاع و احوال کردهای براخویی در حال بدتر شدن بود و آنها نیازمند تلاش و مقاومت بیشتری بودند؛ چرا که طوایف سندهای (هندو) شروع به کوچ نمودن به بلوچستان کرده بودند و این عامل ضربه بزرگی بود که بر

گردهای توران و مکران وارد می‌شد. چرا که شمار این مهاجرین آنقدر فراوان بود که مقابله با آنان را بسیار سخت می‌نمود.

کردها شروع به اتخاذ تدابیر و نقشه‌هایشان نمودند و عاقبت تصمیم گرفتند که در هر منطقه‌ای با شجاعت تمام در مقابل سیل عظیم دشمن بایستند و بعد شروع به عقب نشینی نمایند. این سیاست منسجم و هماهنگ باعث شد تا قبایل سندی با آن شمار فراوان نتوانند سایه سنگین خود را بر تمام بلوچستان بیافکنند. بجز مکران و جنوب مرکزی بلوچستان، نواحی شمالی همچنان در اختیار گردهای دلیر این سرزمین بود.

خاندان موریای هندوستان :

بعد از شکست دردناک سولوکوس و انجام نه چندان خوشایند جنگ که منجر به واگذاری بلوچستان به پادشاه هندوستان شد، فرمانروایی خاندان موریای بر این سرزمین تا سقوط حاکمیت‌شان در سال ۲۳۲ قبل از میلاد ادامه پیدا کرد. در سطور ذیل خلاصه‌ای از تاریخ این خاندان را بازگو می‌نماییم :

چندر گوپت از اعضای خاندان نندا بود که فرماندهی بلند بالای نظامی بود. در زمان حمله اسکندر مقدونی به هندوستان، کوشش فراوانی را برای به دست آوردن فرمانروایی (مگده) انجام داد اما در این راه شکست خورد و به پنجاب گریخت. بعد از بازگشت اسکندر، نیروی فراوانی فراهم کرد و به سرزمین مگدا حمله کرد و این بار توانست آخرین پادشاه «نندا» را از کار برکنار نماید و خود را جانشین او کند و به این ترتیب پایه‌های حکومت خاندان موریای را بنا نهد.

او عنوان خاندان خود را از نام مادرش (مورا) گرفت که خدمتکاری بیش نبود. او بعد از روی کار آمدن توانست پنجاب، سند، مالوا و نواحی شمال هندوستان را یکی بعد از دیگری تصرف نماید. او عاقبت در سال ۲۹۷ قبل از میلاد از دنیا رفت و پسرش (بندوسارا) به جای او نشست و بعد از او نیز پسرش (آشوکا) جانشین شد که توانست پادشاه معروفی در این خاندان شود. بعد از مرگ او فرمانروایی خاندان موریای در سرایشی انحطاط و زوال قرار گرفت، چرا

که جانشین آشوکا، (بیرهاده رتا) پادشاه نالایقی بود که عاقبت به دست یکی از کارگزارانش به قتل رسید و به این ترتیب حاکمیت خاندان موریای منقرض گشته و زمینه برای روی کار آمدن خاندان (سونگا) فراهم شود.

همگام با این تحولات در هندوستان، در ایران نیز یک تحول اساسی سیاسی روی داد؛ یکی از سرداران خاندان اشکانی توانست آخرین فرمانروای سلوکی‌ها را شکست داده و پایه‌های سلطنتی ایرانی به نام اشکانیان را بنا نهد. اولین پادشاه اشکانیان تیرداد اول که انسانی بسیار دانا و کاردار بود توانست تمام قلمرو ایران را در سال ۲۳۲ قبل از میلاد از چنگال دشمنان خارج ساخته و تحت حاکمیت مجدد ایرانیان در آورد.

اسامی پادشاهان خاندان موریای که بر بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند:

۱- چندر گوپت موریای	از سال ۳۰۵ تا ۲۹۷ قبل از میلاد.
۲- بندوسارا	از سال ۲۹۷ تا ۲۷۳ قبل از میلاد.
۳- آشوکا	از سال ۲۷۳ تا ۲۳۲ قبل از میلاد.

اوضاع کردهای براخویی در زمان فرمانروایی خاندان موریای :

همانگونه که قبلاً بیان نمودیم، در زمان حکومت خاندان موریای، قبایل سندی توانستند از ناحیه مکران تا دره سوراب در جنوب مرکزی توران (ارتفاعات قلات) را اشغال نمایند و فقط بخش شمالی این سرزمین که در گذشته به نام کیکانان معروف بوده و امروزه به آن سراوان می‌گویند در اختیار کردهای براخویی بود.

تمام قبایل و عشیره‌های گرد ساکن در توران و مکران برای سد کردن راه مهاجرین بی‌رحم سندی باهم متحد گشته و همگی بر مبارزه و مقاومت در مقابل اشغالگران اتفاق نظر نمودند و کردهای زابلستان نیز قول هرگونه کمک و همکاری را به آنان دادند و به این ترتیب کردهای این سرزمین توانستند جبهه‌ی متحد و منسجمی را تشکیل دهند. شروع جنگ در دره‌ی سوراب اتفاق

افتاد که در نهایت منجر به شکست قبایل سندی شد و در نتیجه و بر اساس معاهده صلح میان طرفین، دره سوراب مرز میان کردها و سندی‌ها شد. به این ترتیب جلوی هجوم خانمان سوز قبایل هندی گرفته شد و کردهای براخویی نیز مرز کیکان (سراوان) را به ناحیه زابلستان الحاق نمودند که مرزهای آن در شمال چسبیده به مرزهای توران بود.

خاندان اشکانی ایران :

خاندان موریای در هندوستان نزدیک به هفتاد سال فرمانروایی کردند و بعد از حضور آنها در بلوچستان تغییر و تحولات بسیاری اتفاق افتاد که برای کردهای براخویی غیر منتظره و در عین حال مثرم ثمر بود؛ چراکه با روی کار آمدن خاندن اشکانی در ایران، پادشاه اشکانی‌ها تمام عشیره‌ها و طوایفی را که از نظر نژادی به خود نزدیک و مرتبط می‌دانست، به کار گرفت. گرد ملتی بود که از نظر نژادی قابل اعتماد، جنگجو و دلیر بود؛ از این رو به قبایل و عشیره‌های گرد اجازه داده شد تا در نیروی نظامی و لشکری دولت نو پای اشکانیان مشغول به خدمت شوند و به بزرگان و سرداران آنان مدارج لشکری و نظامی اعطا گردید. کردهای براخویی در این موقعیت، جایگاه سیاسی و نظامی خود را باز یافته و فرمانروایان اشکانی، دفاع از مرزهای جنوب شرق سرزمینشان را به آنان واگذار کردند.

حملات قبایل سکایی از سمت شمال :

سکاها از قبایل کوچرو و جنگجو و خونریزی بود که در نواحی مسطح آسیای میانه در کنار دریا ساکن بودند. حمله سیل آسای قبیله یوچی چین، این کوچروهای سرسخت را وادار به ترک سرزمین اجدادی‌شان کرد. به این ترتیب آنها برای یافتن مساکن تازه و قلمرو جدید به طرف جنوب سرازیر شده و وارد نواحی باختری ایران شدند. مهاجرت اجباری سکاها همزمان بود با فرمانروایی پادشاه اشکانی یعنی فرهاد دوم (۱۳۸ تا ۱۲۸ قبل از میلاد) که به شدت

حکومت او را مورد تهدید جدی قرار می‌داد. فرهاد دوم که خطر را احساس می‌نمود، تصمیم گرفت که این تهدید را از میان بردارد و به مقابله جدی با آنان برخیزد. این جنگ دشوار چند سال به طول انجامید تا اینکه در سال ۱۲۸ قبل از میلاد این سکاها بودند که با اتکا به سرسختی خود پیروز میدان شدند. در این جنگ که منجر به شکست سپاه اشکانی گردید، فرهاد دوم نیز کشته شد و ترس و وحشت از این قوم خونریز همه جا را فرا گرفت و باعث شد تا سیر مهاجرت آنان افزون‌تر و آسان‌تر شود.

بعد از فرهاد دوم، اردوان دوم جانشین او شد. او نیز به جنگ با سکایی‌ها پرداخت اما موفق نشد تا آنجا که در یکی از این جنگ‌ها در سال ۱۲۴ قبل از میلاد به دست آنان کشته شد. بعد از اردوان، مهرداد دوم روی کار آمد، او که سرداری دانا و با تجربه بود، برای مقابله با این دشمن سرسخت ترفندی نظامی و سیاسی به کار بست و عاقبت موفق شد که سکاها را به عقب رانده و آنها را مجبور به مهاجرت به سوی افغانستان کرد که در آنجا رحل اقامت افکندند. این سرزمین جدید که در بین افغانستان و بلوچستان واقع بود، بعدها به سکستان شناخته شد که در دوره اسلامی، اعراب آنرا سجستان و امروزه به آن سیستان می‌گویند. در این هنگام بود که گردهای براخویی ساکن در زابلستان (سیستان) این قوم مهاجر را ملاقات کردند که عده‌ای از آنان نیز وارد بلوچستان شدند. عده‌ای از مورخین بر این باورند که عشیره ساجدی گردهای براخویی که در دره گریشه شهرک خوزدار ساکن‌اند از قبایل سکایی هستند که بعدها با گردهای براخویی آمیزش و اختلاط نموده و براخویی شده‌اند. البته مورخین در این باره همگی بر این نظر اتفاق دارند که سکایی‌ها آنچنان با اقوام اصلی این سرزمین جدید آمیزش و تلفیق یافتند که بعدها شناسایی و تفکیک آنان از هم کار مشکل و غیر ممکن شد.

در این قسمت با توجه به کثرت فرمانروایان خاندان اشکانی فقط اسامی فرمانروایانی ذکر می‌شود که در بلوچستان فرمانروایی کرده‌اند :

۱	تیرداد اول	از سال ۲۳۲ قبل از میلاد تا سال ۲۱۱ قبل از میلاد
۲	اردوان اول	از سال ۲۱۱ قبل از میلاد تا سال ۱۹۱ قبل از میلاد
۳	پرپاتیوس	از سال ۱۹۱ قبل از میلاد تا سال ۱۷۶ قبل از میلاد
۴	فرهاد اول	از سال ۱۷۶ قبل از میلاد تا سال ۱۷۱ قبل از میلاد
۵	مهرداد اول	از سال ۱۷۱ قبل از میلاد تا سال ۱۳۸ قبل از میلاد
۶	فرهاد دوم	از سال ۱۳۸ قبل از میلاد تا سال ۱۲۸ قبل از میلاد
۷	اردوان دوم	از سال ۱۲۸ قبل از میلاد تا سال ۱۲۴ قبل از میلاد
۸	مهرداد دوم	از سال ۱۲۴ قبل از میلاد تا سال ۸۸ قبل از میلاد
۹	گودرز اول	از سال ۸۸ قبل از میلاد تا سال ۸۱ قبل از میلاد
۱۰	اورود اول	از سال ۸۱ قبل از میلاد تا سال ۷۵ قبل از میلاد
۱۱	سناتورک	از سال ۷۵ قبل از میلاد تا سال ۶۹ قبل از میلاد
۱۲	فرهاد سوم	از سال ۶۹ قبل از میلاد تا سال ۵۸ قبل از میلاد
۱۳	مهرداد سوم	از سال ۵۸ قبل از میلاد تا سال ۵۵ قبل از میلاد
۱۴	اورود دوم	از سال ۵۵ قبل از میلاد تا سال ۳۶ قبل از میلاد
۱۵	فیروز اول	در سال ۳۶ قبل از میلاد که در همان سال مرد
۱۶	فرهاد چهارم	از سال ۳۶ قبل از میلاد تا سال ۲۵ قبل از میلاد
۱۷	تیرداد دوم	از سال ۲۵ قبل از میلاد تا سال ۲ قبل از میلاد
۱۸	فرهاد پنجم	از سال ۲ قبل از میلاد تا سال ۴ میلادی
۱۹	اورود سوم	از سال ۴ میلادی تا سال ۷ میلادی
۲۰	انوش	از سال ۷ میلادی تا سال ۱۲ میلادی
۲۱	اردوان سوم	از سال ۱۲ میلادی تا سال ۳۸ میلادی
۲۲	تیرداد سوم	در سال ۳۸ میلادی که در همان سال مرد
۲۳	گودرز سوم	از سال ۳۸ میلادی تا سال ۴۸ میلادی
۲۴	واردان اول	از سال ۴۸ میلادی تا سال ۵۱ میلادی

ورود قبیله (کوشانی) آسیای مرکزی :

تا زمان بیست و چهارمین پادشاه اشکانی، واردان، بلوچستان تحت حاکمیت اشکانیان بود. در زمان فرمانروایی واردان، قبیله کوشانی که شاخه‌ای از عشیره یوچی در آسیای میانه بود، به طرف جنوب تغییر مکان داد و مناطقی در آسیا از جمله ختن، یارقند، سمرقند و قاشغر را اشغال کردند و در ادامه پیشروی‌های‌شان به سمت جنوب، بلوچستان را نیز در حاکمیت خویش گرفته و توانستند مناطق شمالی هندوستان از جمله کشمیر و پنجاب را به تصرف خود در بیاورند. این خاندان تحت عنوان سلطنت کوشانی از سال ۵۱ میلادی تا ۲۲۷ م به فرمانروایی خود ادامه دادند. بعد از (کجولا کد فیزا) ی اول پسرش (ویماکد فیزا) ی دوم جانشین او شد و بعد از او نیز (کنیشکا) بر تخت فرمانروایی کوشانیان نشست که سومین و مقتدرترین پادشاه این خاندان بود.

کنیشکا در سال ۱۶۲ م مرد و پسرش هوشیکا جانشین پدر شد و بعد از او نیز پسرش واسودیوا بر تخت سلطنت کوشانیان نشست. در زمان او نشانه‌های ضعف و انحطاط در دولت کوشانی پیدار گشت و همزمان با فروپاشی حکومت اشکانی در ایران به دست خاندان ساسانی، پایه‌های سلطنت کوشانی بیشتر تضعیف گشته که در نهایت منجر به تجزیه حکومت آنها شد.

اسامی فرمانروایان کوشانی که در بلوچستان حکمرانی نموده‌اند :

۱	کجولا کد فیزای اول	از سال ۵۱ م تا سال ۷۸ م
۲	ویما کد فیزای دوم	از سال ۷۸ م تا سال ۱۲۸ م
۳	کنیشکا	از سال ۱۲۸ م تا سال ۱۶۲ م
۴	هوشیکا	از سال ۱۶۲ م تا سال ۱۸۲ م
۵	واسودیوا	از سال ۱۸۲ م تا سال ۲۲۷ م

خاندان ساسانی ایران :

هنگامی که ساسانیان حکومت خاندان اشکانی را در سال ۲۲۷ میلادی منقرض نمودند و فرمانروایی ایران را در اختیار خود گرفتند، اردشیر که اولین پادشاه این خاندان بود، از تفرقه و اوضاع نابسامان دولت کوشانی بهره گرفت و توانست که مناطق غربی حکوت آنها، از جمله افغانستان و بلوچستان را دوباره در حاکمیت ایرانیان درآورد و بدین وسیله قلمرو فرمانروایی و اقتدار کوشانیان را فقط به هندوستان محدود نماید.

خلاصه‌ای از تاریخ این خاندان به شرح زیر می‌باشد :

اردشیر پسر بابک، که فرمانروایی ساسانیان را بر عهده داشت و زمانی به دولت اشکانی باج و خراج می‌داد، عاقبت توانست در سال ۲۲۷م در جنگ اهواز بر اشکانیان چیره شده و اردوان پنجم، آخرین پادشاه آنان را شکست داده و پایه‌های حکومت ساسانیان را بنا نهد. خاندان ساسانی اسم خود را از جدشان ساسان اقتباس کرده و خود را از نوادگان هخامنشیان می‌دانستند.^۱

فرمانروایی ساسانیان در بلوچستان تا زمان فرمانروایی خسرو پرویز (بیست و چهارمین پادشاه ساسانیان) همچنان ادامه داشت. با توجه به اوضاع نابسامانی که ایران در زمان خسرو پرویز پیدا نمود، فرصتی در اختیار فرمانروای ساسان، رای می‌مهرس قرار گرفت تا از این اوضاع نابسامان حداکثر استفاده را ببرد و نواحی توران و مکران (بلوچستان) را به تصرف دریاورد و پس از سالها دوباره بلوچستان را در حاکمیت هند قرار دهد.

^۱. اغلب مورخین کُرد، ساسانیان را به عنوان هم نژادان کُردها و حتی کُرد می‌دانند و دلیل آن را نیز نامه اردوان پنجم (۲۱۶ - ۱۲۴ میلادی) می‌دانند که به اردشیر نوشته که گوید : « ای کُرد نژاد پرورده شده در خیمه های کُردان، تو را چه کسی رخصت داد که تاج بر سر گذاری؟ » م. نصری

اسامی پادشاهان ساسانی که بر بلوچستان فرمانروایی کرده‌اند:

۱	اردشیر اول	از سال ۲۲۷م تا ۲۴۰م
۲	شاهیپور	از سال ۲۴۰م تا ۲۷۱م
۳	هرمز اول	از سال ۲۷۱م تا ۲۷۲م
۴	بهرام اول	از سال ۲۷۲م تا ۲۷۵م
۵	بهرام دوم	از سال ۲۷۵م تا ۲۸۲م
۶	بهرام سوم	از سال ۲۸۲م که در همان سال مرد
۷	هرمز دوم	از سال ۲۸۲م تا ۲۹۳م
۸	نارسس	از سال ۲۹۳م تا ۳۰۱م
۹	هرمز سوم	از سال ۳۰۱م تا ۳۰۹م
۱۰	شاهیپور دوم	از سال ۳۰۹م تا ۳۷۹م
۱۱	اردشیر دوم	از سال ۳۷۹م تا ۳۸۳م
۱۲	شاهیپور سوم	از سال ۳۸۳م تا ۳۸۸م
۱۳	بهرام چهارم	از سال ۳۸۸م تا ۳۹۹م
۱۴	یزد کورد اول	از سال ۳۹۹م تا ۴۲۰م
۱۵	بهرام پنجم	از سال ۴۲۰م تا ۴۴۰م
۱۶	یزد کورد دوم	از سال ۴۴۰م تا ۴۵۷م
۱۷	فیروز	از سال ۴۵۷م تا ۴۸۳م
۱۸	بلاس	از سال ۴۸۳م تا ۴۸۷م
۱۹	قباد اول	از سال ۴۸۷م تا ۴۹۸م
۲۰	طهماسب	از سال ۴۹۸م تا ۵۰۱م
۲۱	قباد اول	از سال ۵۰۱م تا ۵۳۱م
دومین فرمانروایی		
۲۲-	انوشیروان	از سال ۵۳۱م تا ۵۷۹م
۲۳-	هرمز چهارم	از سال ۵۷۹م تا ۵۹۰م

خاندان رایى سند :

«رایى سهارس» از اوضاع نابسامان سیاسى و نظامى دولت ساسانى استفاده نمود و در سال ۵۸۵ میلادى بلوچستان را همراه با نواحى توران و مکران تحت حاکمیت خود درآورد. بعد از رایى سهارس، رایى ساهسى جانشین شد و او هنگامى که بدون فرزند از دنیا رفت، وزیر اعظم او رایى چچ بر تخت فرمانروایى نشست.

بر اساس کتاب چچ نامه، در زمان فرمانروایى چچ، حکومت ایران بعد از مرگ کسرا پسر هرمز، به دست زنى افتاد که این خود منجر به بی ثباتى و نابسامانى بسیار گردید و ایران در شرایط بدى قرار گرفت. از این رو «رایى چچ» تصمیم گرفت مرزهای غربى سرزمین خود را تا کرمان برساند. رایى چچ به طرف مکران حرکت نمود تا به مرکز کفتر بور (پنجگور) رسید. بعد از مدتی توقف نموده و قلعه آنجا را مرمت و بازسازی کرد و بعد رهسپار کرمان شد و در کنار رودخانه‌ای اتراق نمود که از میان کرمان و مکران می‌گذشت، در کنار این رود تعد ادى درخت خرما کاشت و مرز خود را مشخص و سنگ نوشته‌ای را با این مضمون در آنجا نصب کرد:

«اینجا مرز هند است در زمان چچ پسر سیلابج پسر بسابن، از امروز این مرز تحت حاکمیت ما می‌باشد».

بعد از مرگ چچ، برادرش «رایى چندر» در سال ۶۷۲ م به جای او نشست. در آن زمان تصرف ایران به دست اعراب مسلمان که در زمان خلیفه دوم حضرت عمر که از سال ۶۳۴م تا ۶۴۴ م در مسند خلافت بود، به پایان رسیده بود و همزمان با جانشینی حضرت عثمان در سال ۶۴۴ م، سپاهیان مسلمانان ناحیه مکران بلوچستان را متصرف شده و بلوچستان را اشغال نمودند. حضرت عثمان از سال ۶۴۴ تا ۶۵۶ م خلافت نمود و بعد از او حضرت علی در سال ۶۵۶ م خلیفه شد. در زمان او سپاهیان اسلام به دیگر نواحی بلوچستان حمله کردند اما در این راه موفق نشدند. بعد از حضرت علی و در سال ۶۶۰ م (امیر معاویه)

خلیفه شد و در زمان خلافت او که از سال ۶۶۰م تا ۶۸۰م ادامه داشت، ناحیه توران بلوچستان تصرف شد و به این ترتیب تمام بلوچستان در حاکمیت اسلام و مسلمانان در آمد و بلوچستان به عنوان پایگاهی برای حمله به دیگر نواحی غربی درآمد.

از دست رفتن بلوچستان تحت حاکمیت هندی‌ها، برای رایی چنده ر، ضربه بزرگی بود؛ چراکه قلمرو محدود و کوچکی را برای فرمانروایی در اختیار داشت و او نمی‌توانست در مقابل مسلمانان پر شور قند علم نماید. در این اوضاع ناخوشایند از دنیا رفت و برادر زاده اش، «راچه داهر» به جای او نشست.

اسامی فرمانروایان خاندان رایی که بر بلوچستان حاکمیت داشته‌اند:

۱	رایی سهارس	از سال ۵۸۵م تا ۶۰۰م
۲	رایی ساهسی	از سال ۶۰۰م تا ۶۲۳م
۳	رایی چچ	از سال ۶۲۳م تا ۶۷۲م
۴	رایی چندر	از سال ۶۷۲م تا ۶۸۰م

ظهور اسلام :

دین اسلام در شهر مکه در عربستان ظهور نمود. در سال ۵۷۰م از قبیله قریش و از خانواده عبدالمطلب‌هاشمی که نفوذ فراوانی در مکه داشت، کودکی به دنیا آمد که نامش را محمد گذاشتند. محمد (درو خدا بر او باد) در سن ۴۰ سالگی از جانب خداوند به پیامبری مبعوث شد و بعد از سه سال در سال ۶۱۰ میلادی دعوت خود را آشکار نمود. این دین جدید آسمانی و گسترش روز افزون آن در مکه، اذیت و آزار بسیاری را از جانب اشراف و بت پرستان متوجه محمد ﷺ گردانید، که عاقبت موجب هجرت ایشان به یثرب (مدینه) و البته با درخواست مردم مدینه در سال ۶۲۲م شد.

آیین جدید خیلی زود تأثیرات خود را بر مردم یثرب نهاد. در آن هنگام پیامبر ۵۲ سال داشت و در همین زمان است که سال اسلامی (هجری) نیز آغاز می‌شود.

پیامبر در مدت حضور پر خیر و برکت خود در مدینه، شب و روز به دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم پرداخت، تا آنجا که شمار پیروان و شیفتگان این آیین آسمانی روز به روز رو به گسترش نهاد و عاقبت تمام عربستان از این شهید شیرین خدایی نوشیدند و اسلام را با جان و دل قبول نمودند. پیامبر خدا در سال ۶۳۲ میلادی دار فانی را وداع نمودند و بعد از ایشان زمام امور در اختیار یار غار او، «ابوبکر صدیق» قرار گرفت و ایشان نیز این دین بزرگ را گسترش دادند.

۱- تولد حضرت محمد(ص) در ۵۷۰ میلادی
۲- مبعوث شدن به پیامبری در سال ۶۱۰ میلادی
۳- هجرت به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی
۴- فتح مکه در سال ۶۳۰ میلادی
۵- وفات پیامبر ۶۳۲ میلادی

پیروزی‌های مسلمانان :

همانگونه که در سطور فوق گفتیم، بعد از وفات پیامبر، حضرت ابوبکر جانشین، و خلیفه مسلمانان شد. هرچند مدت کمی یعنی ۲ سال و چند ماه در مسند خلافت بود و در سال ۶۳۴م از دنیا رفتند، اما در این مدت کم جامعه اسلامی نوپا، استحکام بیشتری پیدا نمود. بعد از ایشان، حضرت عمر خلیفه مسلمانان شد و در مدت خلافت ایشان (از سال ۶۳۴ تا ۶۴۴ م) سرزمینهای بسیاری تحت لوای حکومت اسلامی قرار گرفت. بعد از تصرف ایران در زمان خلیفه دوم، اعراب مسلمان وارد بلوچستان شدند. حکومت خاندان رایی هند نیز رو به ضعف نهاده و در حال انقراض بود. در زمان خلیفه دوم نیمی از بلوچستان تصرف شده بود و نیم دیگر آن در اختیار حکومت رایی بود. با جانشینی حضرت عثمان و در زمان خلافت ایشان، بخش مکران بلوچستان نیز تصرف شد و از آن

به عنوان یک پایگاه نظامی برای حملات مسلمان به دیگر نواحی همجوار (شرق) استفاده شد. هنگامی که حضرت علی در سال ۶۵۶ میلادی در مسند خلافت نشست، عده‌ای از سربازان پاسبان را به آن نواحی بلوچستان از جمله نواحی توران، کیکانان، ارمابیل و بودها، که تحت حاکمیت مسلمانان قرار داشت، فرستاد تا از اوضاع این مناطق مطلع شده و ضمن به دست آوردن اطلاعات لازم، اگر نیاز به تصرف دوباره را می‌طلبید، آنها اقدام لازم را انجام می‌دادند. اما این دسته به خاطر شهادت حضرت علی در سال ۶۶۰ میلادی در انجام مأموریت خود ناکام ماندند. همزمان با فرمانروایی امیر معاویه که از اولین خلفای خاندان بنی امیه بود، و مدت خلافت او از سال ۶۶۰ تا ۶۸۰ میلادی به طول انجامید، دوباره حملات به نواحی تصرف نشده بلوچستان از سر گرفته شد و آن مناطق تحت تسلط مسلمانان قرار گرفت و به این ترتیب تمام سرزمین بلوچستان در حاکمیت سپاهیان مسلمان قرار گرفت..

اسامی خلفای راشدین که در زمان خلافت آنها، بر قسمتی از بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند:

۱	حضرت عمر	از سال ۶۳۴ م تا ۶۴۴ م
۲	حضرت عثمان	از سال ۶۴۴ م تا ۶۵۶ م
۳	حضرت علی	از سال ۶۵۶ م تا ۶۶۰ م

حکومت اسلامی در زمان خاندان بنی امیه :

هنگامی که بلوچستان قسمتی از خلافت اسلامی شد، امیر معاویه با تدبیر ویژه خود اهمیت خاصی به اداره این ناحیه داد، افسران لایق را در بلوچستان گمارد و به آنها اختیارات فراوانی داد. امیر معاویه با توجه به ساختار طبیعی و جغرافیایی بلوچستان، آن را به عنوان یک پایگاه نظامی ویژه برای ادامه حملات به طرف شرق برگزید. او همچنین نحوه اداره قبلی توران و مکران را مثل پیش باقی گذاشت.

اسامی خلفای بنی امیه که بر بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند :

۱	امیر معاویه	از سال ۶۶۰م تا ۶۸۰م
۲	یزید اول	از سال ۶۸۰م تا ۶۸۳م
۳	معاویه دوم	از سال ۶۸۳م که در همام سال مرد.
۴	مروان اول	از سال ۶۸۳م تا ۶۸۵م
۵	عبدالملک	از سال ۶۸۵م تا ۷۰۵م
۶	ولید اول	از سال ۷۰۵م تا ۷۱۵م
۷	سلیمان	از سال ۷۱۵م تا ۷۱۷م
۸	عمر پسر عبد العزیز	از سال ۷۱۷م تا ۷۲۰م
۹	یزید دوم	از سال ۷۲۰م تا ۷۲۴م
۱۰	هشام	از سال ۷۲۴م تا ۷۴۳م
۱۱	ولید دوم	از سال ۷۴۳م تا ۷۴۴م
۱۲	یزید سوم	از سال ۷۴۴م که در همان سال مرد.
۱۳	مروان دوم	از سال ۷۴۴م تا ۷۵۰م

دوران اسلامی در زمان خاندان بنی عباس^۱:

بنی امیه و بنی عباس عمو زادگان یکدیگر بودند که هر دو خواستار خلافت بودند. بعد از شهادت حضرت علی امیر معاویه در به دست آوردن تخت خلافت

^۱ - «از بدو طلوع دولت عباسی گروه (کرد) برای پیشرفت اسلام یکی از قوای مؤثره در فارس و عراق بوده اند - قائد کبیر و مؤسس دولت (آل عباس) شخص ابو مسلم خراسانی که یکی از رجال نامی (کرد خراسان) بوده در مرو در اواسط قرن دوم هجری ظهور کرده و منصور (ابوجعفر) امر به قتل او داده است. ابودلامه، غلام حبشی منصور در هنگام قتل او گفته است :

ابا مجرم ما غیر الله نعمتا علی عبده حتی یغیرها العبد

افی دوله المنصور حاولت غدرتا الا ان اهل غدر آباؤک الکرد

ابا مجرم خوفتنی القتل فانتحی علیک بما خوفتنی الاسد الورد».

(به نقل از تاریخ مردوخ) - م . نصری

موفق شد و این واقعه به زیان بنی عباس بود؛ چونکه از لحاظ سیاسی منجر به ناتوانی و ضعف آنها می‌شد، هر چند آنها به عنوان یک حریف جدی باقی ماندند. در زمان فرمانروایی یزید دوم (۷۲۰م تا ۷۲۴م) محمد پسر عباس (عموی پیامبر) اعلام کرد که او وارث حقیقی خلافت و جانشینی حضرت محمد می‌باشد. محمد و طرفدارانش توسط یزید دوم همگی کشته شدند، اما مخالفت‌ها در ایران و عراق بر علیه آنها ادامه پیدا کرد. در ادامه کار و همزمان با فرمانروایی ولید دوم (۷۴۳ تا ۷۴۴م) و یزید سوم، و در نتیجه کارهای ناشایست و ظلم و ستم آنها، طرفداری از بنی عباس گسترش یافت و هر روز بر شمار پیروانشان افزوده می‌گردید. بعد از یزید سوم، مروان جانشین او شد که آخرین خلیفه این خاندان بود، در زمان خلافت او حق خواهی و اعتراض بنی عباس و طرفدارانش آنقدر قدرتمند شده بود که تمام سرزمین‌های اسلامی را در موجی از آشوب و اعتراض کشانده بود. مروان برای سرکوب این حق خواهی متوسل به خشونت و جنگ گردید و با لشکری بسیار به قلعه بنی عباس که در کنار دریای زاب واقع شده بود، حمله نمود، جنگ آغاز شد و بعد از یک نبرد طولانی، مروان شکست خورد و عاقبت همگی از پا درآمدند، و بدین ترتیب بنی عباس خلافت خود را اعلام نمود. ابولعباس اولین خلیفه این خاندان بود و عنوان «السفاح» به معنای انتقام گیرنده را برگزید و بر تخت خلافت نشست. به علت این تغییرات خاندانی، در بلوچستان نیز تغییراتی به وجود آمد، اما از لحاظ اداری و قوانین حکومتی جدای از برکناری عمال بنی امیه، هیچ تغییری در بلوچستان بوجود نیامد. در زمان متوکل عباسی (۸۴۷ تا ۸۶۱ م)، قیام‌هایی در سرزمین خودمختار تحت حاکمیت بنی عباس رخ داد که متوکل زیاد آنها را جدی نگرفت که می‌توان به حکومت‌هایی چون طاهریان (۸۲۰ تا ۸۷۰ م) و سامانیان (۸۷۴ تا ۹۹ م) اشاره کرد. در ادامه حکومت بنی عباس، مقام خلافت، کم کم به بازپچه‌ای در دست این حکومت‌های خود مختار که هر روز اقتدار بیشتری می‌یافتند، تبدیل شد. از جمله این حکومت‌ها که زمینه سقوط خلافت این خاندان را هر چه بیشتر فراهم آوردند می‌توان به

بواهر (۹۳۲ تا ۱۰۵۵ م)، غزنویان (۹۶۲ تا ۱۱۷۵ م) و سلجوقیان (۱۰۳۵ تا ۱۱۵۷ م) اشاره نمود.

در زمان بیست و پنجمین خلیفه عباسی (القادر بالله)، که از سال ۹۹۱ تا ۱۰۳۱ م ادامه داشت، اداره بلوچستان مستقیماً از جانب حکومت مرکزی اداره می‌شد. در این زمان سبکتکین پایه‌های حکومت خود را در غزنه بنا نهاد و بعد از او پسرش محمود به جای او نشست که در سال ۹۹۷ میلادی توانست کارگزاران بنی‌عباس را از بلوچستان بیرون کرده و بلوچستان را تحت حاکمیت خود (غزنویان) درآورد.

اسامی خلفای بنی‌عباس که بر بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند:

۱	ابوالعباس صفاح	از سال ۷۵۰ م تا ۷۵۴ م
۲	منصور	از سال ۷۵۴ م تا ۷۵۵ م
۳	مهدی	از سال ۷۵۵ م تا ۷۸۵ م
۴	هادی	از سال ۷۸۵ م که در همان سال از حکومت ساقط شد.
۵	هارون	از سال ۷۸۵ تا ۸۰۹ م
۶	امین	از سال ۸۰۹ م تا ۸۱۳ م
۷	مأمون	از سال ۸۱۳ م تا ۸۳۳ م
۸	معتصم بالله	از سال ۸۳۳ م تا ۸۴۲ م
۹	واثق بالله	از سال ۸۴۲ م تا ۸۴۷ م
۱۰	متوکل علی الله	از سال ۸۴۷ م تا ۸۶۱ م
۱۱	منتصر بالله	از سال ۸۶۱ م تا ۸۶۲ م
۱۲	مستعین	از سال ۸۶۲ م تا ۸۶۶ م
۱۳	معتز بالله	از سال ۸۶۶ م تا ۸۶۹ م
۱۴	معتد بالله	از سال ۸۶۹ م تا ۸۷۰ م
۱۵	معتمد بالله	از سال ۸۷۰ م تا ۸۹۲ م

از سال ۸۹۲ م تا ۹۰۲ م	معتضد بالله	۱۶
از سال ۹۰۲ م تا ۹۰۸ م	مکتفی بالله	۱۷
از سال ۹۰۸ م تا ۹۳۲ م	مقتدر بالله	۱۸
از سال ۹۳۲ م تا ۹۳۳ م	قاهر بالله	۱۹
از سال ۹۳۳ م تا ۹۴۰ م	راضی بالله	۲۰
از سال ۹۴۰ م تا ۹۴۴ م	متقی بالله	۲۱
از سال ۹۴۴ م تا ۹۴۵ م	مستکفی بالله	۲۲
از سال ۹۴۵ م تا ۹۷۴ م	مطیع بالله	۲۳
از سال ۹۷۴ م تا ۹۹۱ م	تابع بالله	۲۴
از سال ۹۹۱ م تا ۱۰۳۱ م	قادر بالله	۲۵

خاندان غزنوی :

آخرین پادشاه عباسیان قادر بالله بود. همزمان با او خاندان غزنوی در بلوچستان روی کار بودند. حکومت غزنوی نیز تا هنگامی که به دست خاندان غوری و توسط معزالدین محمد در ۱۱۷۳ م به پایان خود رسید، همچنان به حیات خود ادامه داد.

اسامی پادشاهان غزنوی که در بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند:

از سال ۹۹۷ م تا ۱۰۳۰ م	محمود غزنوی	۱
از سال ۱۰۳۰ م تا ۱۰۴۰ م	مسعود غزنوی	۲

خاندان سلجوق :

از کتابهای تاریخی آشکار می‌شود که بعد از مرگ (محمد غوری) جانشین او «قطب الدین ایبک» پایتخت این حکومت را از غور به دهلی تغییر داد و به این وسیله پایه‌های اولین حکومت اسلامی را در هندوستان بنا نهاد.

او و جانشینش سخت درگیر کار و بار این حکومت در هند بودند و وقت آنچنانی را برای توجه و رسیدگی به اوضاع بلوچستان و اتفاقاتی که در آن می‌افتاد، نداشتند. در این گیسو دار سلجوقیان که حکومت خود را از قبل و در سال ۱۰۳۸ در خراسان تشکیل داده بودند، این سرزمین رها شده را در اختیار گرفتند.

سلجوق، پایه‌گذار اصلی حکومت خاندان سلجوقی، از سرداران قبیله غوز بود. او در سال ۹۵۶ میلادی بخارا را تصرف نمود و بعد از این موفقیت، نواحی بلوچستان و سیستان را به خود الحاق نمود.

آخرین پادشاه خاندان سلجوقی سلطان سنجر بود که توسط غوری‌های ترک اسیر شده و سلطنت سلجوقیان به پایان کار خود رسید. اسامی پادشاهان سلجوقی که بر بلوچستان فرمانروایی داشته‌اند :

۱	طغرل بیگ	از سال ۱۰۳۷م تا ۱۰۶۳م
۲	آلب ارسلان	از سال ۱۰۶۳م تا ۱۰۷۲م
۳	ملکشاه	از سال ۱۰۷۲م تا ۱۰۹۲م
۴	محمود	از سال ۱۰۹۲م تا ۱۰۹۴م
۵	برق پارک	از سال ۱۰۹۴م تا ۱۱۰۴م
۶	محمد	از سال ۱۱۰۴م تا ۱۱۱۷م
۷	سنجر	از سال ۱۱۱۷م تا ۱۱۵۷م

غوز ترک :

بعد از شکست سلطان سنجر و ویران شدن سرزمین او، خراسان، غزنه و دیگر نواحی تحت حاکمیت او همراه با سیستان و بلوچستان، به دست غوزهای ترک غارتگر افتاد و تا سال ۱۱۹۹ م در حاکمیت آنان باقی ماند. در همین سال تاجیک‌های شیانی به آنان حمله نموده و خراسان و غزنه را تصرف کردند. این رویداد باعث نقل مکان هزاران نفر از خاندان غور به فرماندهی فرمانده ی‌شان «ملک دینار» به کرمان گردید. بعد از آنکه ملک دینار فرمانروایی کرمان را به

دست گرفت، دوباره مکران بلوچستان را متصرف گردید. بعد از او دو تن از جانشینانش به مدتی طولانی به حکومتشان در این منطقه ادامه دادند و عاقبت در سال ۱۱۹۹ میلادی حکومت این خاندان نیز به پایان رسید. دوران فرمانروایی غوزهای ترک از سال ۱۱۵۷ میلادی تا سال ۱۱۹۹ میلادی.

خاندان خوارزمیان :

خاندان اتابک فارس در سال ۱۱۹۹م غوزهای ترک را شکست داده و بعد از این واقعه خاندان خوارزم حکومت خود را در خراسان و نواحی مرتبط با آن آغاز نمودند. امیر «آنز» پایه گذار این حکومت بود که بعد از او نیز پسرش تکش در ۱۱۹۴ م جانشین شد و در سال ۱۲۰۰م از دنیا رفت و پسرش علاالدین محمد به جای پدر نشست. در زمان او سلطنت خوارزمیان وسعت قابل ملاحظه‌ای یافت؛ از شمال تا بلخ، از شرق تا افغانستان و بلوچستان و از جانب جنوب نیز تا کرمان در تصرف آنان بود. ندانم کاری و یک اشتباه تاریخی و در نهایت بی عرضگی خود پادشاه، منجر به شعله ور شدن آتش خشم و عصبانیت مغولهای بیرحم شد و آنها را نه تنها به به قلمرو خوارزمشاهیان حمله ور گردانید بلکه به سوی همه قلمرو سرزمینهای اسلامی کشانید. این بهانه به این شیوه بود که؛ یکی از کارگزاران علاءالدین در ناحیه اترار، گروهی از بازرگانان مغول را کشت و چنگیز خان نیز نماینده‌ای را به سوی علاءالدین فرستاد تا مسبب این کار را مجازات نماید، اما علاءالدین فرستاده‌ی او را نیز کشت. بعد از این واقعه چنگیز خان و سپاهیان او مثل یک بمب اتمی بر سرزمین خوارزم منجر شدند. علاءالدین به جای مقابله با آنها، راه فرار را انتخاب نمود که سرانجام در جزیره‌ای در دریای کاسپین در هنگام فرار مرد. بعد از او پسرش جلال‌الدین جانشین شد و نبرد دلیرانه‌ای را در مقابل مغولان آغاز کرد که عاقبت در سال ۱۲۳۱ به دست یکی اکراد کشته شد.

کشت و کشتار و ترس و وحشت از جانب مغول‌ها ادامه داشت. این حملات خسارات جبران ناپذیری را بر تمدن و اجتماعات و سرزمینهای اسلامی آن دوران وارد ساخت که تا به امروز نمونه‌ای را نمی‌توان با آن قیاس نمود. این غارت‌گریها در نهایت در سال ۱۲۵۸ میلادی با قتل خلیفه عباسی در بغداد که پایان همیشگی خلافت را در بر داشت، به پایان دردناک و فاجعه‌آمیز خود رسانید.

نام پادشاهان خاندان خوارزمشاهیان که بر بلوچستان فرمانروایی نموده‌اند:

- ۱- علاءالدین محمد از سال ۱۱۹۹ میلادی تا ۱۲۲۰ میلادی
- ۲- جلال‌الدین منکبرس از سال ۱۲۲۰ میلادی تا سال ۱۲۳۱ میلادی.

حمله مغول:

حملات ویرانگر مغول در دو مرحله طراحی شد؛ اولین حمله که از سال ۱۲۱۸ تا سال ۱۲۲۷ م به فرماندهی چنگیزخان انجام گرفت و دومین مرحله آن که به فرماندهی نوه ی چنگیزخان، هلاکوخان از سال ۱۲۵۶ تا ۱۲۵۸ صورت گرفت.

با توجه به منابع تاریخی برای ما آشکار می‌شود که چنگیزخان مغول پس از شکست دادن خوارزمشاهیان و مجازات شدید آنها تمام سرزمینهای اسلامی را نیز به خاطر این خطای نابخشودنی به تیغ انتقام سپرد و خشک و تر را با هم سوزانید و بسیاری از شهرها و آبادیهای آنان را ویران و غارت نمود و بر هیچ‌کس و هیچ چیز رحم نکرد. در واقع اولین سیلاب حمله و خشم مغولان در آن هنگام آغاز شد که چنگیزخان سرزمین‌های مسلمان نشین شرق میانه یعنی ماوراءالنهر، خراسان و ایران را به تمامی همراه با شهرهای بزرگ و متمدن آنزمان نابود و ویران ساخت. چنگیزخان که در کتابهای تاریخی از او به عنوان «خشم و عصبانیت خدا» تعبیر می‌شود، عاقبت در سال ۱۲۷۱ م از دنیا رفت. بعد از او پسرش «کتای» پادشاه مغولان شد. هنگامی که او نیز در سال ۱۲۵۴ م مرد، بردار زاده اش منگو پادشاه شد و تصمیم گرفت که چین و

خلافت عباسی را نیز تصرف کند. این تصمیم منگو به حمله دوم و هجوم سنگین و هوالناک دیگری از مغولان کمک نمود که در نهایت نقشه تصرف خلافت ضعیف و پوشالی عباسی را به برادرش هلاکوخان واگذار نمود.

این حمله ویرانگر با کشته شدن آخرین خلیفه بی عرضه ی عباسی، معتصم بالله و نابودی این خاندان و ازبین رفتن سایر امرای سرزمین‌های اسلامی در سال ۱۲۵۸ م به پایان رسید. بعد از همه این پیروزی‌ها، هلاکوخان وارث تمام ایران شد و پایه‌های حکومت خاندان ایل (ایلخانان) را بنا نهاد و تمام بلوچستان نیز در حاکمیت او قرار گرفت.

اسامی فرمانروایان خاندان ایلخانان که بر بلوچستان حکومت داشته‌اند :

۱	هولاکوخان	از سال ۱۲۵۷م تا ۱۲۶۵م
۲	آباگا خان	از سال ۱۲۶۵م تا ۱۲۸۱م
۳	احمد	از سال ۱۲۸۱م تا ۱۲۸۴م
۴	ارغون خان	از سال ۱۲۸۴م تا ۱۲۹۱م
۵	گیختو	از سال ۱۲۹۱م تا ۱۲۹۵م
۶	بیدو	از سال ۱۲۹۵م که در همان سال ساقط شد.
۷	غازان خان	از سال ۱۲۹۵م تا ۱۳۰۴م
۸	الجایتو	از سال ۱۳۰۴م تا ۱۳۱۶م
۹	ابو سعید	از سال ۱۳۱۶م تا ۱۳۳۵م

ریشه براخویی، شباهت و همسانی با اسامی بعضی مناطق بلوچستان

در بخش چهارم درباره ریشه کردهای براخویی به طور مفصل بحث شد. در بحث و بررسی بیشتر در این باره حقایق جالبی توجه ما را به سوی خود جلب خواهد کرد و آن اینست که بخش اعظمی از قلمرو بلوچستان امروزی از جمله رشته کوهها، رودخانه‌ها، دره‌ها و بخصوص نواحی مرتفع قلات، به اسامی شناخته می‌شوند که در ارتباط با اسامی و نامهای کردهای براخویی می‌باشد و شباهت این اسامی در جای خود حائز توجه و اهمیت فراوان است.

قبل از آنکه کورد گال نامه ک حقایق را در مورد ریشه کردهای براخویی بیان نماید، وجود این اسامی همچون یک معما باقی مانده بود و به آنها به عنوان یک سری اسامی بی ارتباط و بی معنی نگاه می‌شد. اما با مطالعه کتاب کُرد گال نامه ک، با اطمینان کافی می‌توان گفت که این اسامی در واقع اسامی و نامهای فرماندهان و افراد معروف یک نژاد بزرگ می‌باشند که در مدت نزدیک به ۵۰۰ سال فرمانروایی‌شان در این سرزمین، نام و اسم خود را به عنوان یک سند و یادگاری برای نسلهای بعد از خود بر جای جای بلوچستان نهاده‌اند.

با مطالعه ریشه کردهای براخویی، حقیقت مهم دیگری توجه ما را به خود جلب خواهد کرد و آن اینست که بعضی از مناطق و سرزمینها، همچنان تا زمان خلافت عباسیان به نام فرماندهان و بزرگان کردهای براخویی معمول و مرسوم بوده است که نسلهای بعدی این اسامی را کنار نهاده و این نواحی را به اسامی دیگری شناسانده‌اند؛ هر چند این نوع اسامی جدید بسیار اندک یافت می‌شوند. در پایان این بحث تمامی این اسامی همراه با جداول‌های مربوطه در معرض دید قرار خواهد گرفت.

اسامی قدیمی بر دو گونه‌اند: اول، آن قسمت از نامهایی که تا به امروز همچنان رایج می‌باشند و دوم، نامهایی که رنگ فراموشی بر آنها نشسته و فراموش شده‌اند. حال این سؤال مطرح می‌شود که این نواحی، دره‌ها و کوهها در چه زمان به اسم فرماندهان و بزرگان کردهای براخویی شناخته می‌شده و در واقع کی و چه وقت این اسامی بر آنها نقش بسته است؟ برای یافتن جواب لازم است که به منابع تاریخ قدیم نظری بیندازیم، اما منابع موجود در این باره چیز قابل توجهی را در اختیار ما قرار نمی‌دهد و لازم است که ما از عقل و هوش خود نهایت استفاده را ببریم و در این خصوص به گمانه زنی بپردازیم؛ در این باره با اطمینان می‌توانیم بگوییم که شاید حادثه و رویدادی مهم در ناحیه‌ای اتفاق افتاده و بعد از پیروزی و موفقیت رهبران و فرماندهان کردهای براخویی و به پاس این رشادتها و دلاوریها، این سرزمینها را به نام و اسم آنان شناسانده و نام آنان را برای همیشه به این نواحی داده باشند، همچنان که امروزه نیز این شیوه ی نامگذاری رایج و مرسوم می‌باشد و اغلب به علت کارهای بزرگ و مفید و ثمر بخش افراد و گروهها در زمینه‌های نظامی، سیاسی، ادبی، فرهنگی، دینی و غیره اسامی آنان را به مناطق و جاهای استراتژیک می‌دهند و پیداست که این شیوه نام گذاری از زمانهای بسیار دور به کار گرفته شده است.

بر اساس کتاب کورد گال نامه ک، بعد از آنکه پادشاه مادها سلطنت توران را منقرض نمود، اگراد براخویی نیز به تبع این پیروزی و به عنوان فرمانروایان

جدید در سال ۸۵۴ قبل از میلاد وارد بلوچستان شدند و برای همیشه در این سرزمین ماندگار شدند و فرمانروایی درخشان خود را در زمان حاکمان ماد و هخامنشی ادامه دادند و شاید در این مدت مدید در جنگ‌ها از خود رشادت و دلاوری‌های فراوان و بسیاری را نشان داده باشند که این خود باعث شده تا این نواحی و مناطق به یاد این قهرمانان و دلاوران و با اسامی آنان نامگذاری شده باشد تا نسلهای بعد نیز با خاطره این پیروزی‌ها، این قهرمانان را در خاطره خود به فراموشی نسپارند و از یادهایشان نزدایند.

بیگمان این یک چیز طبیعی است که بعد از موفقیت و پیروزی، به دنبال آن انقراض و شکست خواهد آمد؛ از این رو بعد از انقراض سلطنت هخامنشی و حمله اسکندر مقدونی، بلوچستان از حاکمیت گردهای براخویی خارج شد و سرنوشت، اوضاع دیگری را برای آنان رقم زد. این اتفاقات تبدیل به یک عامل اصلی در از میان رفتن یاد و نام گردهای براخویی و نژاد آنان شد و برای همیشه راه آنان و خدمات بزرگشان رنگ فراموشی و تحریف به خود گرفت.

انسان امروزی آنقدر علاقمند به آگاهی درباره نژاد و رگ و ریشه و اصالت خود نیست و کوچکترین تلاشی را برای یافتن اصالت نژادی و یافتن هویت اصلی خود صرف نمی‌کند. بسیاری از مردم بعد از سه نسل دیگر اسامی آباء و اجداد خود را نمی‌دانند و هیچ وقت برای این وضع چاره‌ای نمی‌جویند.

درجداول ذیل اسامی آن نواحی از بلوچستان را در معرض دید خوانندگان عزیز می‌گذاریم که اسامی این نواحی با نامهای فرماندهان و بزرگان گردهای براخویی همسان می‌باشند. در ابتدا نام آن نواحی را می‌آوریم که اسم قدیمی آنها از میان رفته و امروزه به اسامی دیگری شناخته می‌شوند.

جدول اسامی مناطقی که نام قدیم آنها از میان رفته است:

نام قدیم	از چه اسمی گرفته شده	اسامی که بعد از انقراض حاکمیت کردها رایج شده	اسم امروزی
۱ بنجیران	از اسم اولین امیر گرد براخویی کیکان در سال ۸۵۴ قبل از میلاد .	کیکانان تبرستان	ناحیه سراوان
۲ کوپار	از نام تیره غوزداری گرد براخویی که در سال ۸۵۴ قبل از میلاد وارد این سرزمین شدند.	غوزدار	دره خوزدار
۳ سناربیل	از نام (امیر ارمیل) از تیره ارمیلی گرد براخویی در سال ۸۵۴ قبل از میلاد.	ارمابیل	ناحیه لسبیل
۴ بنجیر	از نام اولین فرمانروای گرد براخویی کیکان در سال ۸۵۴ قبل از میلاد.	شهر کیکان	قلات
۵ کوپار	از نام تیره ی غوزداری گرد براخویی در سال ۸۵۴ قبل از میلاد.	شهر عوزدار	خوزدار

نام قدیم کُردی	از چه اسمی مشتق شده	تجزیه و تحلیل نام	نام امروزی
۱ شاموز	معروف به (امیر شاموز)، یازدهمین فرمانروای کُرد براخویی از تیره کیکانی.	رشته کوه میانی (جهالوان)، نام قله کوه تنگه (موله) با ۸۷۵۵ متر ارتفاع.	شاموز
۲ دوج	به اسم امیر (دوج)، نهمین امیر تیره گورانی کُرد براخویی.	اسم کوهی کوچک در رشته کوه ناگاهو.	دوج
۳ گیشتار	به نام امیر (گیشتار)، شانزدهمین امیر تیره گورانی کُرد براخویی.	نام تنگه‌ای در رشته کوه بنگول زهی کُرد.	گیشتار
۴ روشی	به نام امیر (روشی)، هفدهمین امیر تیره گورانی کُرد براخویی.	نام قله‌ای در رشته کوه بنگول زهی کُرد با ۷۶۲۶ متر ارتفاع.	روشی
۵ هینار	به اسم امیر (هینار)، نهمین امیر تیره سارونی کُرد براخویی.	نام قله‌ای در رشته کوه هه ربویی با ۸۰۹۵ متر ارتفاع.	هینار
۶ کابو	به نام امیر (کابو)، دهمین امیر تیره سارونی کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهر مستونگ.	کابو
۷ شیشار	به نام امیر شیشار، هشتمین امیر تیره غوزداری کُرد براخویی.	نام شاخه‌ای از رود شیشار در سراوان.	شیشار

۸	خه رزان	به نام امیر خرزان، یازدهمین امیر تیره غوزداری گرد براخویی.	نام دره‌ای در تنگه موله.	خه رزان
۹	بولور	به نام امیر بولور، نهمین امیر تیره مشکانی گرد براخویی.	نام قلعه‌ای در رشته کوه‌های تنگه موله با ۶۶۶۵ متر ارتفاع.	بولور
۱۰	توتک	به نام امیر توتک، دهمین امیر تیره مشکانی گرد براخویی.	نام دره‌ای در شهرک خوزدار.	توتک
۱۱	درنیل	به نام امیر درنیل، نهمین امیر تیره بولانی گرد براخویی.	نام دره‌ای در تنگه موله.	درنیل
۱۲	سیکران	به نام امیر سیکران، دوازدهمین امیر تیره بولانی گرد براخویی.	نام دره‌ای در شهرک سوراب که از لحاظ معادن بسیار غنی است.	سیکران
۱۳	کل غل	به نام امیر کل غل، از امرای تیره بولانی گرد براخویی.	نام دره‌ای در شهرک سوراب.	کل غل
۱۴	آماج	به نام امیر آماج، نهمین امیر تیره ارمیلی گرد براخویی.	نام رشته کوهی در شهر مستونگ که قلعه آن نیز آماج نام دارد با ۸۸۰۰ متر ارتفاع.	آماج
۱۵	کمبیل	به نام امیر کمبیل، دهمین امیر تیره ارمیلی گرد براخویی.	نام دومین قلعه بلند رشته کوه زهری کهته در شهر مستونگ با ۸۴۰۱ متر ارتفاع.	کمبیل
۱۶		به نام امیر سمبان،	نام یکی از چشمه‌های	

سمبان	دره باغبان در شهرک خوزدار.	هشتمین امیر تیره گریشکانی گرد براخویی.	سمبان	
باهور	نام یکی از قلعه‌های رشته کوه ناگهو با ۷۲۲۰ متر ارتفاع.	به نام امیر باهور، هشتمین امیر تیره ارمیلی گرد براخویی.	باهور	۱۷
پیلار	نام دره‌ای در ناحیه (جهاو) در جنوب جهالوان به طول ۲۲ مایل.	به اسم امیر پیلار، دهمین امیر تیره گریشکانی گرد براخویی.	پیلار	۱۸
دارون	نام رشته کوهی در دره جهاو.	به نام امیر دارون، سیزدهمین امیر تیره گریشکانی گرد براخویی.	دارون	۱۹
پندران	نام دره‌ای در شهرک زه هری.	به نام امیر پندران، برادر امیر (ارجان) دهمین فرمانروای تیره کیکانی گرد براخویی.	پندران	۲۰
سارون	نام دره‌ای در شهرک (ود)، و همچنین نام رشته کوهی است.	به نام تیره سارونی که در سال ۸۵۳ قبل از میلاد این دره را دره اختیار گرفتند.	سارون	۲۱
مشکی	نام دره‌ای در شهرک مشکی، که این نام از لحاظ نوشتاری تغییر یافته و از مشک به مشکی در آمده.	به نام تیره مشکانی، که در سال ۸۵۳ قبل از میلاد این ناحیه را متصرف شدند.	مشک	۲۲

اسامی ذیل، در گروه نام‌هایی قرار دارند که همسانی بسیار زیادی با اسامی فرماندهان و امرای گردهای براخویی دارند، اما در طول تاریخ در تلفظ و شکل نوشتاری آنها تغییراتی ایجاد شده است :

نام قدیم کُردی	از چه اسمی ریشه گرفته	توضیحات مربوطه	اسم امروزی
۱	از نام تیـره (مشکانی)، که در سال ۸۵۴ قبل از میلاد این ناحیه را در اختیار گرفتند.	نام دره‌ای در شهرک مشکی	مشکی
۲	از نام تیـره گریشکانی، که در سال ۸۵۴ قبل از میلاد این منطقه را در اختیار گرفتند.	نام دره‌ای در شهرک خوزدار،	گریشه
۳	به نام امیر(ناگان)، هشتمین امیر تیـره (گورانی) کُرد براخویی .	نام زنجیره کوه‌های سراوان که ناحیه مرکزی(دشت) سراوان را از ناحیه کوهستانی آن جدا می‌نماید.	ناگاهو
۴	از نام امیر (نیرمان)، هشتمین امیر تیـره (سارونی) کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهرک قلات.	
۵	به نام امیر (نورگان)،	نام دهی در	

	نورگان	چهاردهمین امیر و فرمانروای تیره (کیکانی) کُرد براخویی.	شهرک زهری که امیر نورگان در سال ۳۶۶ قبل از میلاد آن را بنا نهاد.	نورگامه
۶	گورگین	از اسم امیر (گورگین)، هشتمین امیر تیره (مشکانی) کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهر مستونگ.	گورگینه
۷	ساسون	به نام امیر (ساسون)، سیزدهمین امیر تیره (بولانی) کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهر خوزدار.	ساسول
۸	لاکور	به نام امیر (لاکور)، شانزدهمین امیر تیره (بولانی) کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهر خوزدار.	لاکوریان
۹	زیدان	به نام امیر (زیدان)، نهمین امیر تیره (گریشکانی) کُرد براخویی.	نام دره‌ای در شهر خوزدار.	زیدی
۱۰	بولان	به نام امیر (بولان) و تیره بولانی کُرد براخویی.	نام تنگه‌ای تاریخی که در ناحیه سراوان واقع شده است.	بولان

بعد از مطالعه کتاب کورد گال نامه ک و تاریخ مردوخ، واقعیت قابل توجه دیگری ما را به خود جلب می‌کند و آن اینست که اسامی موجود در بحث از ریشه‌ی کُردهای براخویی که در کورد گال نامه ک از آنها سخن به میان آمده، با اسامی طوایف و عشیره‌های مندرج در کتاب تاریخ مردوخ که به ترتیب الفبا گنجانده شده‌اند، همسانی زیادی دارند.

همسانی اسامی این دو کتاب، سندی برای این ادعا است که کُردهای براخویی بلوچستان، در زمان حاکمیت ماد و هخامنشی همیشه در ارتباط با هم‌نژادان کُرد زاگرس نشین یعنی کُردستان امروزی خود بوده‌اند و مناسباتشان را با آنان حفظ نموده بودند.

به این خاطر این اسامی مندرج در کتاب تاریخ مردوخ و کورد گال نامه ک را که شباهت زیادی باهم دارند در معرض دید خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم^۱:

اسامی کورد گال نامه ک		اسامی تاریخ مردوخ	شماره صفحات به ترتیب الفبایی تاریخ مردوخ
۱	زینل: نام دوازدهمین امیرتیره (گورانی) کُرد براخویی	زینل (احمد زینل): نام عشیره‌ای کُرد که در ناحیه (سنندج) کُردستان ساکن می‌باشند.	تاریخ مردوخ، صفحه ۷۶- شماره ۱۷
۲	اورام: نام سیزدهمین امیر تیره (ارمیلی) کُرد براخویی	اورام (هسورامی): نام عشیره‌ای کُرد که در ناحیه هورامان ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ ص- ۷۷ ش- ۳۱

۱. لازم به ذکر است که در قسمت (اسامی مندرج در تاریخ مردوخ) با توجه به اغلاط کتاب مذکور، مترجم با مقایسه توضیحات فوق در خصوص اسامی مورد بحث با اسامی موجود در کتاب تاریخ مردوخ، این اسامی را با توجه به این کتاب اصلاح نمود و خوانندگان عزیز را برای توضیحات بیشتر به مطالعه صفحات مذکور در کتاب تاریخ مردوخ ارجاع می‌دهم. «م. نصری»

۳	ایناخ: نام یازدهمین امیر تیره (ارمیلی) گرد براخویی	ایناخ: نام عشیره‌ای گرد که جد بزرگ آنها ایناخ نام داشته، از تیره‌های عشیره بزرگ «جاف» می باشند.	تاریخ مردوخ: ص - ۷۷ ش - ۳۹
۴	باجل: نام دومین امیر تیره (بولانی) گرد براخویی	باجلان: از تیره‌های عشیره (لک) است.	تاریخ مردوخ: ص - ۷۹ ش - ۳۳
۵	باسیر: نام پانزدهمین امیر تیره (ارمیلی) گرد براخویی	باسیر: نام عشیره‌ای گرد که از ایران به سمت شام (سوریه) کوچ نمودند.	تاریخ مردوخ: ص - ۷۹ ش - ۴۸
۶	باشوک: نام چهاردهمین امیر تیره (گریشکانی) گرد براخویی	باشوکی: نام عشیره‌ای گرد که در منطقه روانسر ساکن می باشند.	تاریخ مردوخ: ص - ۷۹ ش - ۵۰
۷	بلباس: نام پانزدهمین امیر تیره (گریشکانی) گرد براخویی	بلباس: نام عشیره‌ای گرد که در ناحیه مکیان و مهاباد ساکن اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۱ ش - ۷۶
۸	بوزیک: نام چهاردهمین امیر تیره (مشکانی) گرد براخویی	بوزیکان: نام عشیره‌ای گرد که در نواحی مختلف کردستان ساکن اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۲ ش - ۸۳
۹	پازو: نام پنجمین امیر تیره (گریشکانی) گرد براخویی	پازوکی: نام عشیره‌ای گرد که در روانسر و لیلان ساکن اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۳ ش - ۹۸

۱۰	پوران: نام سومین امیر تیره (بولانی) گرد براخویی.	پوران: نام عشیره‌ای که از ۲۲ خاندان تشکیل یافته و در ناحیه موش و دیاربکر ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۴ ش - ۱۰۷
۱۱	حکار: نام هفتمین امیر تیره (بولانی) گرد براخویی	حکاری (هکاری): این عشیره از ۴۰۰۰ خانوار تشکیل یافته که در ناحیه تیبلیس و سلیمانیه ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۸ ش - ۱۶۴
۱۲	خیزان: نام دهمین امیر تیره (بولانی) گرد براخویی.	خیزان: عشیره بزرگ گرد که سه تیره دارد (خیزان، مکسی، اسبایردی) و در بین‌النهرین ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۰ ش - ۳۳
۱۳	دیلیم: نام دهمین امیر تیره (غوزداری) گرد براخویی.	دیلیمی: این عشیره گرد از ۳۰۰۰ خانوار تشکیل شده که در روستاهای مازنداران و طبرستان ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۰ ش - ۲۱۰
۱۴	راسن: نام شانزدهمین امیر تیره (مشکانی) گرد براخویی.	راسنی: این عشیره در حدود ۳۰۰۰ خانوار است که در ناحیه (عقر) ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۲ ش - ۲۱۳
۱۵	رامین: نام پنجمین امیر تیره (گورانی) گرد براخویی.	رامانی: عشیره‌ای گرد در ناحیه فارس که اصطخری به آن اشاره نموده است.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۳ ش - ۲۱۴
۱۶	زیبار: نام پنجمین امیر	زیباری: این عشیره در	تاریخ مردوخ:

	و فرمانروای تیره (کیکانی) گُرد براخویی.	حدود ۱۲۰۰ خانوار است که در ناحیه موصل ساکن‌اند.	ص - ۹۴ ش - ۲۳۳
۱۷	سابول: نام چهاردهمین امیر تیره (سارونی) گُرد براخویی.	سابولی: به این عشیره در دایرة المعارف اسلامی اشاره شده است. تبرستان	تاریخ مردوخ: ص - ۹۴ ش - ۲۳۸
۱۸	سارم: نام دوازدهمین امیر تیره (گیشکانی) گُرد براخویی.	سارمی: این عشیره گُرد در نواحی مختلف عراق ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ ص - ۹۵ ش - ۲۴۰
۱۹	ساسون: نام سیزدهمین امیر تیره (بولانی) گُرد براخویی.	ساسونی: این عشیره گُرد که به آن ساسونیان نیز می‌گویند، در عراق ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۵ ش - ۲۴۱
۲۰	سلدوز: نام دومین امیر تیره (صارونی) کرد براخویی.	سلدوز: این عشیره در حدود ۲۰۰۰ خانوار می‌باشند که در محال مامش و مکاری و آذربایجان ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۵ ش - ۲۵۱
۲۱	سورچن: نام پنجمین امیر تیره (صارونی) گُرد براخویی.	سورچی: نام عشیره‌ای گُرد که در اربیل (هولیر) ساکن‌اند که دارای ۵۰ دهکده نیز می‌باشند.	تاریخ مردوخ ص - ۹۶ ش - ۲۵۸
۲۲	شادین: نام سومین امیر تیره (گورانی) گُرد براخویی.	شادلو: این عشیره در حدود ۱۸۰۰۰ خانوار می‌باشد که در بجنورد	تاریخ مردوخ: ص - ۹۷ ش - ۲۵۷

	ساکن اند.		
۲۳	شوهان: نام هفتمین امیر تیره (صارونی) گُرد براخویی.	شوهان: از تیره‌های عشیره لک می‌باشد که در جنوب پشتکوه ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۹۹ ش - ۲۹۱
۲۴	کیتون: نام ششمین امیر تیره (صارونی) گُرد براخویی.	قیتولی: این عشیره گُرد که جزو طوایف پشتکوه‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۳ ش - ۳۳۵
۲۵	کره جک: نام دومین امیر تیره (گورانی) گُرد براخویی.	کره جه ک: از عشیره‌های قدیمی گُرد که در مناطق مختلف زندگی می‌کنند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۴ ش - ۳۵۰
۲۶	کرماج: نام پنجمین امیر تیره (غوزداری) گُرد براخویی.	کرماج: از عشیره‌های بزرگ گُرد که در مناطقی از کرکوک و شارزور و سلیمانیه ساکن‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۴ ش - ۳۴۶
۲۷	کوساد: نام دوازدهمین امیر تیره (غوزداری) گُرد براخویی.	کوساد: نام این عشیره در انسکلوپیدیای اسلامی آورده شده است.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۶ ش - ۳۶۹
۲۸	کیچان: نام چهاردهمین امیر تیره (غوزداری) گُرد براخویی.	کیچیان: این عشیره در گُردستان (عراق) سکونت دارند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۷ ش - ۳۷۹
۲۹	کیکان: نام اولین و شانزدهمین امیر تیره (کیکانی) و فرمانروای گُردهای براخویی.	کیکان: نام عشیره‌ای گُرد که در ناحیه مرعش در گُردستان سکونت دارند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۷ ش - ۳۸۰

۳۰	گلباک: نام چهاردهمین امیر تیره (مشکانی) کُرد براخویی.	گلباگی: این عشیره کُرد در حدود ۲۰۰۰ خانوار بوده که در (سه رال) سکونت دارند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۷ ش - ۳۹۰
۳۱	گورَن: نام اولین امیر تیره (گورانی) کُرد براخویی.	گورَن: این عشیره کُرد در حدود ۶۰۰۰ خانوار می باشد که در غرب کرمانشاه سکونت دارند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۸ ش - ۳۹۲
۳۲	گیورن: نام ششمین امیر تیره (ارمیلی) کُرد براخویی.	گیورن: این عشیره کُرد در (سیورک) ساکن اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۰۹ ش - ۳۹۸
۳۳	مرداس: نام یازدهمین امیر تیره (صارونی) و نام دهمین امیر تیره (گورانی) و نام دومین امیر تیره (مشکانی) کُرد براخویی.	مرداس: عشیره ای از کردهای ساکن در بخش جنوبی کردستان (عراق) که دارای ۳ تیره می باشند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۱۲ ش - ۴۴۳
۳۴	میران: نام اولین امیر تیره (غوزداری) و همچنین نام چهاردهمین امیر تیره (گورانی) کُرد براخویی.	مهرانی: از عشیره های مشهور کُرد که در جنگهای صلیبی کمکهای شایانی به فرمانروای خود یعنی صلاح الدین ایوبی کُرد نمودند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۱۴ ش - ۴۵۶
۳۵	مانو: نام پنجمین امیر	مانورانلی: یکی از	تاریخ مردوخ:

	تیره (غوزداری) و همچنین نام ششمین امیر تیره (مشکانی) گُرد براخویی.	عشیره‌های گُرد که در ملازگرد سکونت دارند.	ص - ۱۱۱ ش - ۴۲۲
۳۶	مانی: نام ششمین امیر تیره (گریشکانی) گُرد براخویی.	مانیان: از عشیره‌های مقتدر در زمان مادهای گُرد بوده که بعدها با عشیره‌های دیگر امتزاج یافته‌اند.	تاریخ مردوخ: ص - ۱۱۱ ش - ۴۲۲
۳۷	تاپین: نام ششمین امیر تیره (گریشکانی) گُرد براخویی.	تاپیان: این عشیره در منطقه (وان) سکونت دارند.	تاریخ مردوخ: ص - ۸۴ ش - ۱۱۱

اولین دوره فرمانروایی کردهای براخویی (۸۵۳ قبل از میلاد - ۵۵۰ قبل از میلاد)

اولین دوره فرمانروایی کردهای براخویی در توران (بلوچستان)، در سال ۸۵۳ قبل از میلاد آغاز گردید. در این سال بود که فرمانروای سلسله مادهای گرد یعنی (کیقباد)، فرمانروای سلسله توران یعنی (افراسیاب) را در هم شکست. این شکست باعث پارچه پارچه شدن سرزمین توران گردید. با توجه به اسناد تاریخی از این دوره به بعد دیگر از سلطنت توران در هیچ دوره دیگری بحثی به میان نیامده است.

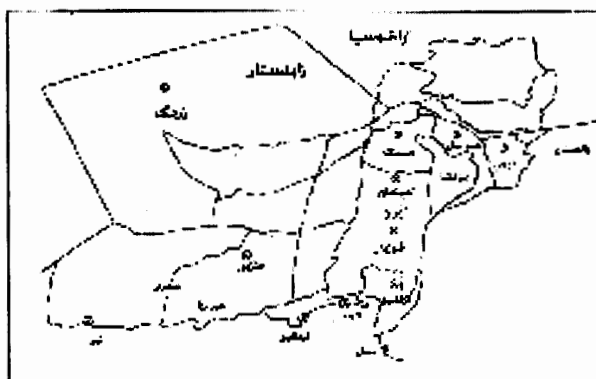
بعد از انقراض پادشاهی توران، مناطق مختلف آن نیز به همان اسامی قبلی خود شناخته می‌شدند. از جمله؛ (سوغدستان)، (کابلستان)، (زابلستان)، (توران) و (مکران). همگی این مناطق تحت حاکمیت کیقباد پادشاه مادها درآمدند که او نیز تمام این متصرفات را در میان قبایل کردی که در این جنگ او را همراهی و کمک نموده بودند، تقسیم نمود. بخش (توران) به کردهای براخویی، (مکران) به کردهای ماملی، کرمانی و ادرگانی و (زابلستان) به کردهای (زنگنه) و (سنجاوی) واگذار شد.

گردهای براخویی بعد از تسلط بر توران در سال ۸۵۳ قبل از میلاد، دوران پر افتخار حاکمیت خود را آغاز نمودند. گردهای زنگنه و کرمانی نیز در زابلستان و مکران پایه‌های حکومت خود را بنا نهادند.

با مطالعه دوران حکومت مادها، روشن می‌شود که هنگامی که این حکومت در حال گسترش به نواحی دوردست بود، فرمانروایان کرد نیز این سیاست را برای اداره این سرزمین وسیع در پیش گرفتند که قبایل جنگجوی کرد را به دفاع از مرزهای متصرفاتشان همراه با دادن اختیارات تام گسیل بدارند تا به این وسیله بتوانند حکومت خود را در مقابل حملات دشمنان حفظ نمایند.

تیره‌های مهم گردهای براخویی :

در گذشته گردهای براخویی از این تیره‌ها تشکیل یافته بودند: کیکانی، گورانی، سارونی، غوزداری، مشکانی، گریشکانی، ارمیلی، و بولانی. ریاست تمامی این قبایل نیز در اختیار عشیره کیکانی بود، زیرا جد بزرگ کیکانان یعنی (کیکان) پسر ارشد میر (براخم) بود که بر اساس رسومات و سنت‌های آن دوران، فرماندهی تمامی این تیره‌ها در اختیار او قرار گرفت.



ولایت جنوب شرقی سلطنت مادها، کره

هنگامی که نوادگان امیر (براحم) رو به فزونی یافتند و هر کدان تیره‌های دیگری را تشکیل دادند، همگی زیر نظر عشیره کیکانی قرار داشتند و به اصطلاح کیکانیان امیر الامرای (میر میران) آنها بودند.

همانگونه که گفتیم، بعد از شکل‌گیری سلطنت مقتدر مادهای گرد، فرمانروایی سرزمین توران نیز در اختیار کردهای براخویی قرار گرفت و در این میان تیره کیکانی همچنان تا زمان حمله یونانیان، ریاست قبایل براخویی در توران را بر عهده داشت.

«بر اساس کورد گال نامه ک، در اولین دوره فرمانروایی؛ یعنی در زمان حکومت مادها، هفت تن از امیران کردهای براخویی و در سمت (امیر الامرای) در توران روی کار آمدند که نویسنده در سطور ذیل به آنها اشاره نموده است.» (م. نصری)

۱- امیر (کیکان اول) از سال (۸۵۳ ق.م تا ۸۰۳ ق.م)

بعد از آنکه کردهای براخویی توران را در اختیار خود گرفتند، در سال ۸۵۳ ق.م امیر کیکان به عنوان اولین فرمانروای کردهای براخویی بر تخت فرمانروایی توران نشست. او قبل از هر چیز به واگذاری و تقسیم سرزمین توران میان هشت تیره کردهای براخویی پرداخت.

تشکیل دیوان بولک :

امیر کیکان برای اینکه اداره سرزمین خود را به شیوه‌ای خوب و منظم به انجام برساند، به تشکیل انجمنی اقدام نمود که به آن (دیوان بولک) می‌گفتند. اعضای این انجمن تمامی فرماندهان و امیران تیره‌های کردهای براخویی بودند که به رئیس انجمن نیز (میران) می‌گفتند که در واقع این انجمن، رژیم حکومت را اداره و پیش می‌برد.

کمک نظامی به پادشاه ماد :

مرزهای غربی سلطنت ماد چسبیده به مرزهای سلطنت آشور بود. پادشاه آشور (سارداناپال) از حکومت مادها که در آن هنگام در حال اوج گیری بود، بسیار واهمه داشت. از این رو در سال ۸۴۳ ق.م به سلطنت نوپای ماد حمله نمود. هنگامی که میر کیکان اول از این وضعیت اطلاع یافت، سپاهی از گُردهای (کیکانی) براخویی را برای کمک به کیقباد اعزام کرد. این سپاه در جنگ شرکت جستند که در نهایت به پیروزی کیقباد و شکست پادشاه آشور انجامید. این گروه دیگر به توران باز نگشتند و برای بار دوم در سرزمین اجدادی خود یعنی (گُردستان) باقی ماندند. در تاریخ مردوخ، در قسمت مربوط به طوایف و قبایل گُرد که بر اساس ترتیب الفبایی بیان شده‌اند، به این گروه از کیکانیان اشاره شده است.

مرمت و باز سازی دیوار قلعه (کیکان) و (مساتنگ) :

بعد از انقراض حکومت توران در جنگ میان توران و ماد در سال ۸۵۳ قبل از میلاد، تورانیان هنگام عقب نشینی آسیب فراوانی به قلعه کیکان و مساتنگ وارد نمودند تا به این وسیله گُردهای فاتح نتوانند از آنها به عنوان قلعه استفاده نمایند. هنگامی که گُردهای براخویی بر توران تسلط یافتند، این قلعه در شرایط بسیار بدی قرار داشت، میر کیکان در اولین فرصت آن را بازسازی نمود و سربازان شجاع و کار آزموده را در آنجا مستقر نمود.

مرگ میر کیکان اول :

بعد از ۵۱ سال فرمانروایی، میر کیکان از دنیا رفت و بعد از او پسر ارشدش، امیر زوراک بر تخت حکمرانی توران نشست.

زندگینامه میر کیکان:

میر کیکان در امور نظامی و سیاسی ژنرالی توانا و کارآمد بود. اودر هنگام تسلط کردهای براخویی بر توران توانایی خود را به همه اثبات نمود. میر کیکان برنامه ریز موفق بود، چرا که او حکومت خود را بر پایه‌های بسیار محکم و استواری بنا نهاد که بعد از مرگ نیز جانشینانش در اداره حکومت این سرزمین، به هیچ مشکلی بر نخوردند.

امیر کیکان، سیاستمداری دانا بود. برای اثبات این ادعا می‌توانیم به این نکته اشاره نماییم که بعد از تصرف و اشغال توران، جانشینش با توجه به زیرکی و هوش او، توانست مناطق توران را به شیوه‌ای مساوی میان تیره‌های کرد براخویی تقسیم نماید که رضایت همگان را نیز در بر داشت.

در زیر به امیران کردهای براخویی که که همدوش و متحد میر کیکان بودند، اشاره می‌نماییم:

- ۱- میر گوران تیره گورانی
- ۲- میر زاخو تیره سارونی
- ۳- میر مهران تیره غوزداری
- ۴- میر مشکان تیره مشکانی
- ۵- میر ارمیل تیره ارمیلی
- ۶- میر بولان تیره بولانی
- ۷- میر لرزین تیره گریشکانی

۲- میر زوراک از سال (۸۰۳ ق.م تا ۷۵۰ ق.م)

هنگامی که میر زوراک در سال ۸۰۳ ق.م جانشین پدر شد، اهمیت زیادی به مسئله حکومت و امنیت و آسایش مردم داد. او نیز مثل پدرش، انسانی توانا بود و بعد از مرگ پدر، تمام کارهای نیمه تمام را به پایان رسانید، نواحی مختلف سرزمین توران را با فراست هر چه تمامتر، طوری تقسیم نمود که

هیچ گونه اختلافی در میان گردهای براخویی به وجود نیامد و آنها همچنان اتحاد و یکپارچگی خود را حفظ نمودند.

تقسیم توران :

سرزمین توران به سه بخش تقسیم شد به قرار زیر :

۱- ناحیه شمالی

۲- ناحیه میانی

۳- ناحیه جنوبی

بخش شمالی یا فوقانی به تیره گورانی و کیکانی واگذار شد که در آن زمان به (بنجیران) شناخته می شد. تیره کیکانی رئیس همه تیره های دیگر گردهای براخویی بود و بدین خاطر بود که آنها نیز این بخش را به تیره گورانی دادند. ناحیه میانی و مرکزی توران که به (گوهیار) شناخته می شد به چهار قسمت تقسیم شد و به تیره های غوزداری، سارونی، مشکانی و گریشکانی داده شد. هر چند این امرا ریاست بر مناطق اصلی خود را نیز بر عهده داشتند. اسامی این امیران به شرح زیر می باشد :

۱- امیر مهران غوزداری

۲- امیر زاخو سارونی

۳- امیر مشکان مشکانی

۴- امیر لرزین گریشکانی

بخش جنوبی یا تحتانی توران که به (سنار) یا (سناریل) شناخته می شد به تیره ارمیلی به فرماندهی میر ارمیل داده شد، تیره بولانی نیز ناحیه مهمی از سرزمین توران را در اختیار گرفت. اهمیت این ناحیه به این خاطر بود که دارای یک تنگه^۱ استراتژیک بود که در آن زمان به تنگه (درنگان) معروف بود.

۱. تنگه جایی است که دریا تنگ و کم عرض می شود. در اینجا به معنای راه باریک و تنگی است که از میان دو کوه می گذرد. (مترجم)

بعد از ساکن شدن گردهای براخویی در توران و این تقسیمات جدید، بسیاری از نواحی و مناطق توران به نام‌های ساکنان جدید (براخویی‌ها) شناخته و مرسوم گشت؛ ناحیه کوهستانی بنجیران در شمال توران، به علت سکونت تیره کیکانی به کیکانان و محل فرماندهی این بخش که خود پایتخت توران بود به (کیکان) نامبردار گشت. ناحیه میانی و کوهستانی توران نیز که به نام (کوهیار) بود، بعد از سکونت تیره‌های غورداری، سارونی، مشکانی و گریشکانی به (غوزدار)، (سارون)، (مشکان) و (گریشکان) شناخته شده که در نهایت بعد از یک سری تغییرات، به غوزدار، سارونه، و گریشکه مرسوم شد که تا به امروز نیز به همین نام شناخته می‌شوند، بخش جنوبی نیز به همین ترتیب به علت سکونت گردهای براخویی تیره ارمیلی، ارمایل نام گرفت. تنگه درنگان نیز به خاطر سکونت تیره بولانی به تنگه بولان معروف گشت. امروزه و در حال حاضر بجز چند ناحیه، همه نواحی ذکر شده، به همان اسامی کُردی براخویی‌ها باقی مانده که در بخش هفتم از آنها صحبت خواهیم نمود.

مرگ کیقباد اولین پادشاه مادهای کُرد :

همزمان با فرمانروایی امیر زوراک، اولین پادشاه معروف سلطنت ماد (کیقباد) در سال ۷۵۰ ق.م از دنیا رفت. کیقباد پنج پسر داشت: کیکاووس، کیابو، کیار شهر، کیارمین (آرمین) و کیابشین. بزرگان و معتمدین پسر بزرگتر یعنی کیکاووس را به پادشاهی برگزیدند. کیکاووس در سال ۷۵۰ ق.م بر تخت فرمانروایی مادها نشست و عنوان دومین پادشاه مادهای مقتدر را به خود اختصاص داد.

بحث رستم و زابلستان :

تاریخ مردوخ به این شیوه درباره رستم و خاندان او بحث می‌کند که : جد رستم (سام) از امرای زابلستان بود و پسر او زال طرفدار پادشاه توران (افراسیاب) بود که همیشه بر علیه حکومت ماد از جانب تورانیان می‌جنگید، اما

همیشه در این نبردها از مادها شکست می‌خورد. به ناچار به پادشاه توران یعنی افراسیاب پناه برد و مدتی را در دربار افراسیاب گذرانید، اما بعدها در اثر اختلاف میان آنها دربار افراسیاب را ترک نموده و در نهایت توانست حمایت پادشاه مادها یعنی کیقباد را به دست آورد. هنگامی که افراسیاب به سرزمین مادها حمله نمود، پسر زال یعنی رستم به همراه مادر بزرگش که دادگر کابلستان بود به حمایت از مادها پرداختند و بر علیه تورانیان جنگیده که در نهایت این جنگ منجر به شکست تورانیان گردید. بعد از این پیروزی، پادشاه مادها فرمانروایی زابلستان را در اختیار آنها قرار داد.

کورد گال نامه ک آنچنان درباره رستم و پدرش زال به بحث نمی‌پردازد، اما به این مطلب اشاره می‌کند که رستم مصادف با دوران حاکمیت امیر کیکان و پسر او امیر زوراک بوده است.

اولین تهاجم از جانب فرمانروای سند :

به علت جغرافیای طبیعی و جایگاه استراتژیک، سرزمین توران از ابتدا جولانگاه رقابت و جنگهای فراوان میان فرمانروایان مختلف بوده است، توران شبیه به یک قلعه مهم بوده که تصرف آن از هر حیث برای قدرتهای آن زمان بسیار مشکل بود و این خود باعث می‌شد تا هر قدرت حاکم از آن به عنوان پایگاهی برای حمله و تصرف مناطق دیگر به حساب آورد. به خاطر همین امتیاز مهم بود که فرمانروای سند (سنگهار مومید) خواست در سال ۷۲۵ قبل از میلاد برای تصرف این ناحیه شانس و اقبال خود را به بوته آزمایش بگذارد. او با لشکری فراوان به توران حمله نمود و شهرک جالیر را که در نقطه مرکزی توران و چسبیده به مرزهای سند واقع شده بود، اشغال کرده و آن را غارت نمود. این پیروزی او را برای حملات وسیع تر به طمع‌انداخت و تصمیم گرفت که (غوزدار) محل فرماندهی و مرکزی توران را تصرف نماید. هنگامی که به نزدیکی روستای (زیدک) در بیست فرسخی جنوب توران رسید، از هر طرف خود را در محاصره لشکر گردهای براخویی دید و هنگامیکه هیچ راه فراری را

در پیش روی خود نداشت به سربازانش دستور جنگ راداد. سنگهار در این جنگ کشته شد و جزاندکی از سپاهیان او که از معرکه گریختند، بسیاری از نیروهایش نیز جان باختند. به نوشته کورد گال نامه ک، موفقیت‌های بسیاری در این جنگ نصیب کردهای براخویی گردید.

مرگ میر زوراک :

امیر زوراک در سال ۷۵۹ ق.م مرد و پسرش میر وشتاب بر اساس رأی دیوان بولک به جانشینی او برگزیده شد و بر تخت فرمانروایی نشست. اسامی هفت تیره گرد براخویی که هم پیمان امیر زوراک بوده‌اند به شرح زیر است:

- ۱- میر کره جک گورانی
- ۲- میر صلدوز صارونی
- ۳- میر کیتون غوزداری
- ۴- میر مرداس مشکانی
- ۵- میر مشکان ارمیلی
- ۶- میر باجل بولانی
- ۷- میر تادی گریشکانی

بعد از مرگ میر زوراک و همزمان با جانشینی فرزندش، پادشاه مادها کیکاووس بدون آنکه از خود فرزندی به یادگار بگذارد از دنیا رفت و بر سر جانشینی او اختلافات بسیار پیدا شد.

اختلاف بر سر جانشینی کیکاووس :

لهراسب و توس هردو خواستار فرمانروایی بر تخت ماد بودند؛ لهراسب مردی نالایق و بی اعتبار بود که این سبب شده بود تا در میان مردم از محبوبیت برخوردار نباشد، برعکس، توس انسانی دانا و کارآمد بود و در میان

مردم نیز از سابقه خوبی برخوردار بود و این باعث شده بود، امرا و بزرگان کرد همگی به اتفاق او را به فرمانروایی ماد انتخاب نمایند.

لهراسب به خاطر اینکه نوه کیقباد و داماد کیکاووس بود، به تصمیم بزرگان ماد راضی نبود و خود را شایسته پادشاهی مادها می‌دانست. بزرگان کرد با زیرکی و درایت خویش این مشکل را حل نمودند؛ آنها تصمیم گرفتند تا فرمانروایی سرزمین باختر و زابلستان را به لهراسب بسپارند و البته به این شرط که در هنگام نیاز او نیز به کمک توس بشتابد. اما چیزی نگذشت که لهراسب در سال ۷۰۸ ق.م از دنیا رفت و این نواحی دوبار تحت حاکمیت مستقیم مادها قرار گرفت. بر اساس کوردگال نامه ک، گردهای براخویی در زمان این اختلافات، با جانشینی توس موافق بودند.

این حادثه تنها اتفاق مهم دوران فرمانروایی میر وشتاب بود و بجز این مسئله، حادثه مهم دیگری روی نداد. سر انجام میر وشتاب نیز در سال ۷۱۰ ق.م جهان را بدرود حیات گفت.

اسامی تیره‌های کرد براخویی که میر وشتاب را در امر فرمانروایی یاری نموده‌اند به شرح زیر است :

- ۱- میر شادین گورانی
- ۲- میر شاگین سارونی
- ۳- میر کاشک غوزداری
- ۴- میر کره جل مشکانی
- ۵- میر پوران بولانی
- ۶- میر خومان ارمیلی
- ۷- میر زیدان گریشکانی

۴- میر زگرین (امیر امیران) به سال (۷۱۰ قبل از میلاد تا ۶۷۵ قبل از میلاد)

میر زگرین بعد از مرگ پدر به عنوان امیر الامرای حکومت توران برگزیده شد. در زمان فرمانروایی او، لهراسب در سال ۷۰۸ ق.م از دنیا رفت و اختلاف بر

سر جانشینی حکومت ماد برای همیشه از بین رفت و نواحی جدا شده نیز تحت حاکمیت توس قرار گرفت و او نیز تا زمان مرگ، عهده دار فرمانروایی ماد و پارس بود.

حمله دوم فرمانروای سند به توران :

شکست سنگهار مومید، فرمانروای سند از میر زوراک در سال ۷۵۲ ق.م، آنچنان درسی به جانشینانش داد که نزدیک به پنج سده، دیگر نتوانند به توران حمله نمایند. اما در سال ۷۰۰ قبل از میلاد میر زگرین اطلاع یافت که (ماتان) فرمانروای سند مخفیانه در حال تدارک حمله بزرگی به توران می باشد تا انتقام شکست پدر بزرگ خود (سنگهار مومید) را از براخویی ها بگیرد. بعد از بررسی صحت و سقم این خبر، میر زگرین جلسه دیوان بولک را برگزار کرد تا برای دفاع و مقابله با سندی های مهاجم طرح و برنامه مناسبی را بریزند.

دیوان بولک تصمیم گرفت که عده ای از سربازان براخویی را در مرزهای چسبیده به سند مسقر و تجهیز نماید، تیراندازان ماهر را در سنگرها مستقر نموده و سواره نظام نیز در جای مناسب استقرار یابند. و بقیه سپاه گردهای براخویی نیز به سه بخش تقسیم شده و به فرماندهی میر زگرین کیکانی، میر کله جک ارمیلی، و میر گلباک مشکانی در ستون دوم دفاعی قرار بگیرند.

نقشه جنگی (میر زگرین) :

میر زگرین تاکتیک جنگی خود را اعلام کرد و اینکه هنگام شروع جنگ، از همه جهات یک عقب نشینی ساختگی به نمایش گذاشته شود تا دشمن را به سمت جلو به قتلگاه بکشاند، به این طریق می توان آنها را از هر طرف در محاصره گرفته و راه فرارشان را سد نموده و عقب نشینی آنها را کاملاً غیر ممکن ساخت .

گردهای براخویی بر اجرای این نقشه توافق نمودند و هنگامی که فرمانروای سندی‌ها در سال ۷۰۰ ق.م در فصل سرما به توران حمل نمود، سپاهیان گرد براخویی از هر طرف به عقب نشینی پرداختند. دشمن سرمست از پیروزی خیالی خود به تعقیب آنها پرداختند و در پیشروی خود به مرکز توران رسیدند که ناگهان خود را در از هر سمت در محاصره گردهای براخویی یافتند. گردهای براخویی به آنها حمله ور شدند؛ این حمله آنچنان شدید و ناگهانی صورت گرفت که سربازان سند را کاملاً غافلگیر نمود و در این اوضاع سخت توان مقاومت را از آنها گرفت. نیروهای مهاجم در اکثر مناطق نتوانستند از معرکه بگریزند و فرمانروای آنان (ماتان) نیز در این جنگ کشته شد. هنگامی که (بنگان) پسر (ماتان) که در جبهه ارمابیل در حال جنگ بود، این خبر را شنید، میدان نبرد را ترک کرد و هرچند میر (کله جک ارمیلی) و میر (سابول سارونی) و میر (کیچان غوزداری) راه فرار اور را سد نموده بودند، اما او توانست با وجود زخمهای زیادی که بر تن داشت از معرکه گریخته و خود را به هند برساند.

نتایج این پیروزی :

بعد از این پیروزی بزرگ، گردهای براخویی به عنوان یک ملت شجاع و شکست ناپذیر، حاکمیت خود را بر همه سرزمینهای اطراف گسترانیدند و فرماندهان و حاکمان سندی نیز سیاست دشمنی و اختلاف خود را کنار گذاشته و دست همکاری خود را به طرف فرمانروایان و امرای توران و گردها دراز کردند.

بعد از این پیروزی، پیوندهای دوستانه‌ای میان گردهای براخویی و فرمانروایان سند به وجود آمد. این پیوندهای نزدیک در دوره‌های بعدی نیز باعث تحکیم بیشتر و رفع موانع دوستی در میان آنها گردید.

مرگ میر زگرین :

بعد از ۳۵ سال فرمانروایی، میر زگرین در سال ۶۷۵ قبل از میلاد زندگی را به درود بخشید. فرمانروایی میر زگرین مصادف با پادشاهی توس بود و امرای هر هفت تیره گردهای براخویی که اسامی آنها به شرح زیر می‌باشد نیز در این مدت هم پیمان و یاریگر او بودند :

تبرستان
www.tabarestan.info

- ۱- میر کاش گورانی
- ۲- میر سابل سارونی
- ۳- میر کیچان غوزداری
- ۴- میر گلباک مشکانی
- ۵- میر کله جک ارمیلی
- ۶- میر خومان بولانی
- ۷- میر بروش گریشکانی

۵- میر زیبار (امیر امیران) از سال ۶۷۵ تا ۶۳۸ قبل از میلاد :

میر زیبار در سال ۶۷۵ ق.م جانشین پدر شد و قبل از هر چیز توجه خود را به سوی مشکلات و مسائل مرزهای سرزمین توران معطوف داشت. حضور سندی‌ها و ایجاد مراکز و سنگرهای نظامی در مرزهایشان که چسبیده به مرزهای سرزمین بلوچستان (توران) بود، همچنان ادامه داشت و از این رو بود که حملات قبلی فرمانروایان سند در زمان میر زوراک و میر زگرین آنچنان ناگهانی و یکباره صورت گرفت که گردهای براخویی را غافلگیر کرد که زمان کمی را برای چاره‌اندیشی و دفاع در اختیارشان می‌گذاشت، هر چند گردهای براخویی با اقتدار در این جنگها دشمن خود را با شکست‌های سنگین بدرقه می‌کردند، اما لازم بود در آینده و برای جلوگیری از حملات مجدد و تحرکات ناگهانی دشمن، تدابیری مناسب جهت اقدام بجا و درست اتخاذ شود

تا به این سیله بتوان آمادگی نیروهای براخویی را برای مقابله با هر تهاجمی به حداکثر رسانید.

مرگ پادشاه ماد :

هم زمان با فرمانروایی «میر زیبار» سومین پادشاه مادهای گُرد (توس) در سال ۶۵۵ ق.م از دنیا رفت و بزرگان و فرماندهان گُرد، پسر او (فریبرز) را بر تخت فرمانروایی ماد نشاندند.

تأسیس پرستشگاه «زوراک» :

فریبرز بعد از جلوس بر تخت پادشاهی، مقدس ترین پرستشگاه بلخ را به پایتخت ماد یعنی اکباتان (همدان) انتقال داد، گُردهای براخویی نیز در نکوداشت این کار ارزشمند، بر بالای کوه (زاوک) کیکان که مرکز توران بود، شروع به ساخت پایه‌های اولین پرستشگاه در توران کردند.

این کوه و قله آن امروزه نیز به همین نام شناخته می‌شود. اما از لحاظ نوشتاری تغییراتی در آن ایجاد شده است و به جای «زاوک» به «زاوه» موسوم شده که در جنوب شهر قلات امروزی و در فاصله ۹ مایلی آن واقع است.

این پرستشگاه را به نام (زوراک)^۱ شناساندند که در زبان گُردی به معنای نیرو و قدرت به کار می‌آید و در زبان بلوچی و براهویی نیز همین معنی را دارد.

مرگ میر «زیبار» :

میر زیبار در (غوزدار) محل فرماندهی خود، اغلب اوقات جلسات دیوان بولک را برگزار و سرپرستی می‌کرد. همیشه در پایان این جلسات، نمایش‌هایی

^۱. زور : با ضم «واو» که در زبان گُردی به معنای بسیار، نیرو، زور و فشار است. (م. نصری).

(نظامی) را نیز به اجرا در می‌آوردند که شامل تیراندازی، پرتاب نیزه، شمشیر بازی و مسابقات و نمایش‌هایی از این دست می‌شد.

در سال ۶۳۸ ق.م در یکی از این مسابقات، میر زیبار از اسب پایین افتاد و این حادثه در نهایت منجر به مرگ او شد. در هنگام مراسم تدفین میر زیبار، همه اعضای دیوان بولک در غوزدار آماده برگزاری باشکوه مراسم وداع با فرمانده لایق و بزرگ خود بودند و بلافاصله پسر ارشد او (میر براخم) را به جانشینی او برگزیدند.

اسامی هفت تیره گرد براخویی که در مدت زمامداری میر «زیبار» همراه و همگام با او بودند :

- ۱- میر رامین گورانی
- ۲- میر سورجن سارونی
- ۳- میر مانور غوزداری
- ۴- میر توراب مشکانی
- ۵- میر کرم‌اج ارمیلی
- ۶- میر کیتون بولانی
- ۷- میر پازو گریشکانی

۶- میر براخم (امیر امیران) از سال ۶۳۸ تا ۵۹۴ قبل از میلاد :

میر براخم در سال ۶۳۸ ق.م روی کار آمد و بر تخت فرمانروایی توران نشست. او بلافاصله به تمام مناطق سرزمین تحت حاکمیت خود سفر نمود و با مردم دیدار کرد و از اوضاع و احوال آنها آگاهی یافت و همچنین به شکایات آنان رسیدگی کرد. میر براخم انسانی مذهبی بود و می‌خواست که مردم دلسوزانه به قوانین دین و آیین خویش پایبند باشند.

ساخت دومین پرستشگاه :

به علت گرایشهای مذهبی و توجه میر براخم به آیین و رسوم دینی، او پرستشگاهی را در غوزدار بر بالای یک کوه بلند بنا نمود و آنرا (حلوان) نام

نهاد. کلمه حلوان در گردی به معنای روشن و درخشنده است و به تناسب این اسم، این رشته کوه را به حلوان نامگذاری کردند. امروزه این رشته کوه به حلوائی شناخته می‌شود که تغییر یافته کلمه (حلوان) می‌باشد. آثار باقیمانده این پرستشگاه امروزه در بالای کوه حلوائی مشاهده می‌شود که ارتفاع آن ۷۰۸۶ پا از سطح دریا می‌باشد.

امروزه گرد براخویی به علت عدم آگاهی، ریشه کلمه حلوان را «حلو» می‌دانند و به این گفته استناد می‌کنند که در زمان تیمور قلعه این کوه در فصل گرما، نشیمنگاه یکی از حاکمان مغول (خوزدار) بوده و از آنجایی که این امیر به حلو خیلی علاقمند بوده است، هنگام اشتها و میل به حلو به نوکران خویش دستور پخت حلو را می‌داده است و آنها نیز با اجرای سریع دستور حاکم، از پایین کوه تا در قلعه به صف ایستاده و برای حاکم حلوائ گرم می‌فرستادند. و از این رو است که این کوه به حلوائی معروف شده است، هرچند هیچ سندی در این رابطه وجود ندارد.

حمله حکومت «ماد» به سلطنت «آشور» :

آشوریها با مادها دشمنی دیرینه داشتند و از این رو هر دوی آنها تلاش می‌نمودند تا بر دیگری غلبه پیدا نماید. پادشاه ماد «فریبرز» تصمیم گرفت که بخت خود را در رویارویی با آشوریان بیازماید، از این رو هر وقت که سپاهیان را تحت فرماندهی خود به جنگ با آشوریان می‌فرستاد، بخت با او یار می‌بود و موفقیت‌های فراوانی به دست می‌آورد. اما در سال ۶۲۵ ق.م بدون آنکه از میزان توانایی نیروهای حکومت آشور اطلاع یابد به آنها حمله کرد و این بار بخت با او یار نبود و در نهایت شکست خورد و بسیاری از سربازانش کشته شدند.

شرکت نمودن گردهای براخویی در جنگ مشترک نژادیشان :

در سال ۷۰۸ ق.م پادشاه ماد (توس) دستور داد که گردهای براخویی بنا به دلایلی چند در جنگ‌های هم نژادانشان (ماد) شرکت نمایند؛ اول:

گردهای براخویی در دورترین مرزهای غربی حکومت ماد قرار داشتند و برای رساندن خود به پایتخت مادها باید هزینه و زمان بسیار طولانی را صرف این کار می‌کردند.

دوم: حملات پی در پی فرمانروایان سند به توران، حضور گردهای براخویی را در توران ضروری می‌نمود چرا که حمایت و دفاع از مرزهای سرزمین توران در مقابل سندی‌ها در اولویت اول قرار داشت. بنا به این دلایل، توس پادشاه مادها اعلام کرد که گردهای براخویی که از ابتدا همیشه نگهبانان لایق دورترین مرزهای حکومت ماد بودند و همچنین خدمات فراوانی را انجام داده بودند، در جنگهای ملی شرکت نکنند.

جانشینی (کواکسار) بر تخت فرمانروایی ماد:

بعد از آنکه فریبرز در جنگ با آشور کشته شد، پسر او کواکسار جانشین شد. شکست پدر باعث شد تا او تصمیم بگیرد مادامی که وضعیت نظامی سربازان ماد همچون سپاهیان آشور خوب تجهیز و منظم نشود، جنگ تصمیم عاقلانه‌ای نخواهد بود و دستور جنگ کار احمقانه‌ای به حساب می‌آید. از این رو قبل از آنکه انتقام مرگ پدر را بگیرد، سیستم قبلی سپاهیان ماد را از میان برداشت، و به جای دسته‌های نظامی امرا و آغاوات، مستقیماً شیوه‌های منظم نظامی و لشکری را جایگزین نمود.

اولین محاصره نینوا (موصل) پایتخت آشور:

کواکسار در سال ۶۲۰ ق.م به سلطنت آشور حمله نمود و نینوا را محاصره کرد و سربازان او دره‌های سرسبز اطراف را غارت کردند. در همین اوضاع احوال بود که به کواکسار خبر دادند که، طوایف اقوام «سیت» برای حمله به ماد در مرزهای ماد اجتماع کرده‌اند. این خبر ناخوش، کواکسار را ناچار نمود که از محاصره نینوا دست کشیده تا به این وسیله سلطنت ماد را از حمله و غارت سیت‌ها نجات دهد.

از میان برداشتن سیت‌ها:

کواکسار از محاصره نینوا دست کشید و به طرف ماد بازگشت و در آنجا به او خبر دادند که سیت‌ها در شمال دریاچه ارومیه اتراق کرده‌اند. کواکسار بدون هیچ اتلاف وقت به آنها حمله نمود، اما سیت‌ها آنقدر نیرومند و توانا بودند که توانستند سربازان ماد را شکست دهند و کواکسار را ناچار به پذیرش خواست و نظر خود کنند.

سیت‌ها به خاطر این پیروزی شروع به غارت سلطنت ماد کردند. در نهایت کواکسار با این ترفند توانست که سیت‌های مهاجم را در هم بشکند؛ پادشاه آنها «مدیاس» را همراه با امیران و فرماندهنش را به مهمانی دعوت نمود و به آنها شراب بیش از اندازه‌ای داد که همه آنها را مست کرد. در حال مستی همه فرماندهان را کشت و در فرصت بعد به پایگاههای آنان حمله کرد و بعد از یک نبرد خونین آنها را از مرزهای ماد بیرون نمود. در این اوضاع و احوال، پادشاه آشور (آشور بانی پال) در سال ۶۲۶ ق.م از دنیا رفت. جانشین او آنچنان لایق و توانا نبود که بتواند شکوه و اقتدار آشوریان را از نو بازسازی نماید، و این فرصت بسیار مناسبی را برای حمله مجدد کواکسار فراهم می‌ساخت.

سقوط سلطنت آشور بر اثر حمله مجدد مادها:

در سال ۶۰۶ ق.م فرمانروای آشوری بابل (بنو بولاسر) بر علیه حکومت آشور طغیان نمود و به حمایت از مادها پرداخته و از کواکسار خواست که عنوان فرماندهی این جنگ را به او بسپارد تا به آشور حمله نماید. کواکسار درخواست او را قبول کرد و به این ترتیب برای بار دیگر نینوا به محاصره مادهای نیرومند در آمد.

آخرین پادشاه آشور (شاراکو) که حامی خود را از دست داده بود، به تنهایی نمی‌توانست به مقابله بپردازد، از این رو تا آنجا که توانست در قلعه نینوا به مقاومت ادامه داد و از پایتخت آشور دفاع نمود. در نهایت هنگامی که به این

نتیجه رسید که دیگر امیدی به برای ادامه مبارزه ندارد، آتش بزرگی را مهیا ساخت و قبل از آنکه به اسارت در آید، خود و خاندانش را به شعله‌های لهیب آتش بخشید و از او فقط خاکستری باقی ماند.

مرگ میر «براهم»:

بعد از سقوط آشور، میر براهم پس از یک بیماری سخت در سال ۵۹۴ ق.م از دنیا رفت و پسرش میر گوران به جای او نشست. اسامی امرای هفت تیره کردهای براخویی که هم پیمان و یاریگر میر براهم بوده‌اند :

- ۱- میر بوغاز گورانی
- ۲- میر مانی سارونی
- ۳- میر گاور غوزداری
- ۴- میر گورن ارمیلی
- ۵- میر ترمان بولانی
- ۶- میر مانور مشکانی
- ۷- میر تاپین گریشکانی

۷- میر گوران (امیر امیران) از سال ۵۹۴ تا ۵۵۰ قبل از میلاد :

هنگامی که میر گوران جانشین پدر شد، مردم توران در کمال امنیت و آسایش زندگی می‌کردند. از این رو میر گوران در اداره سرزمین خود با مشکل خاصی مواجه نشد.

مرگ پادشاه بزرگ مادها «کواکسار»

در سال ۵۸۴ ق.م کواکسار از دنیا رفت. با توجه به هوش و فراست کواکسار، حکومت ماد در زمان فرمانروایی او، در ردیف حکومت‌های مقتدر و بزرگ آن

زمان قرار گرفت. مرگ این رهبر عالی قدر و فرزانه بیگمان برای میر گوران زیان بزرگی محسوب می‌شد.

جانشینی آژی دهاک :

بعد از مرگ کواکسار، آژیده‌هاک بر تخت پر عظمت فرمانروایی مادهایی نشست که بزرگی و روشنایی خود را به همه اطراف و اکناف بخشیده بودند. آژیده‌هاک شایسته این تاج و تخت نبود، چرا که او خوشگذرانی و ستم را بر این ارزشمندی و اعتبار ترجیح داد، این اوضاع باعث نگرانی و تردید بزرگان و امرای کُرد گردید.

نشست بزرگان کُرد:

امیران و فرماندهان و ریش سفیدان کُرد ماد نشستی را برگزار نمودند تا حداقل بتوانند آژیده‌هاک را از ادامه این راه پر از اشتباه باز داشته و او را به راه درست هدایت نموده تا به این وسیله سلطنت ماد را از انقراض و نابودی و دسیسه دشمنان تشنه به خونشان، برهانند. آنها پس از اینکه نهایت تلاش خود را برای منصرف کردن آژیده‌هاک از ارتکاب به این کارهای ناروا انجام دادند و نتوانستند در این راه آژیده‌هاک را قانع نمایند تصمیم به عزل او از این فرمانروایی پر افتخار گرفتند.

آژیده‌هاک پسری نداشت و این سؤال که، چه کسی باید بر جای او بنشیند؟ ذهن بزرگان ماد را به خود مشغول ساخت. بعد از تأمل و تبادل نظر فراوان، نتیجه این شد که نوه دختری آژیده‌هاک یعنی «کوروش» را بر تخت فرمانروایی ماد بنشانند.

اعلام جانشینی کوروش هخامنشی:

همانطور که قبلاً بیان نمودیم، بعد از آنکه بزرگان و معتمدین کرد تصمیم گرفتند که کوروش را بر تخت فرمانروایی ماد بنشانند و اداره این سلطنت وسیع را از آژیدهاک بگیرند، کوروش را که در این زمان حاکم فارس بود، نیز از این تصمیم مطلع ساختند.

آژیدهاک به محض اطلاع از این تصمیم به ایالت فارس حمله نمود. در راه به کوروش برخورد و جنگ بین آنان در گرفت که در نهایت منجر به شکست آژیدهاک و زندانی شدن او در اکباتان گردید.

امرا و بزرگان کرد پادشاهی کوروش را اعلام نمودند و به این ترتیب دوران اوج و درخشش یکی از بزرگترین حکومت‌های منظم دوران (ماد) به پایان رسمی خود رسید و ادامه کار در اختیار خاندان هخامنشی عشیره پارس قرار گرفت.

قبل از آنکه تاریخ پرشکوه و اقتدار خاندان هخامنشی را بیان نماییم، لازم است خلاصه‌ای از آن را بازگو نماییم و اینکه آنها کی بوده و از کجا آمدند که این چنین وارث این تاج و تخت پر عظمت «ماد» ها گشتند؟!

بنیانگذار خاندان «هخامنشی»:

به گفته هروودوت، مورخ یونانی؛ (پارساگرد)، (مارافی) و (مارسپین) سه خاندان مهم ایرانی بودند که در میان آنها «پارساگرد» مهم‌ترین عشیره به شمار می‌رفت. یکی از تیره‌های این عشیره، هخامنشی بود که در میان سایر طوایف هم نژاد خود اتحاد و همبستگی برقرار کرد و توانست ملت پارس را به دور هم تجمیع و متحد نماید و در ناحیه «پارساگرد» که بعدها به «فارس» تغییر نام داد، فرمانروایی خود را تشکیل دهند.

بعد از مرگ هخامنش پسر او (چشپش) بر تخت فرمانروایی فارس نشست. در زمان او سرزمین ایلام به علت حملات متعدد آشور بانی پال، در اوضاع و احوال آشفته‌ای بود. چشپش از این اوضاع و ضعف دولت ایلام سود جسته و

ایالت «انشان» را تصرف نمود و خود را پادشاه انشان نامید و به فرمانروایی فارس و انشان پرداخت. بعد از مرگ او یکی از پسرانش حاکم انشان و دیگری به فرمانروایی فارس رسید.

هرودوت داستان جالبی را درباره ازدواج دختر آژیدهاک پادشاه ماد با کمبوجیه شاهزاده فارس اینگونه بیان می‌دارد: «هنگامی که آژیدهاک بر تخت فرمانروایی ماد نشست، شبی در خواب دید که چشمه‌ای از شکم دخترش «ماندانا» جوشیده و آب این چشمه نه تنها اکباتان بلکه تمام آسیا را نیز در بر گرفت. آژیدهاک از این خواب بسیار هراسان و آشفتہ شد، چرا که می‌ترسید روزی این خواب به واقعیت تبدیل شود. از این رو تصمیم گرفت که دخترش را به عقد هیچ یک از شاهزادگان «ماد» درنیآورد و برعکس او را به عقد یکی از شاهزادگان فارس در بیاورد و این فرد کسی جز «کمبوجیه» نبود و آژیدهاک دخترش را به عقد او درآورد که ثمره این ازدواج پسری به نام «کوروش» بود».

کوروش، پادشاه «ماد و فارس»:

هنگامی که کوروش در ۵۵۰ ق.م بر تخت فرمانروایی مادها نشست، با مهربانی و دوستی بسیار با مادها برقرار نمود، زیرا کوروش از مادر گُرد بود و این خود باعث می‌شد تا همیشه احترام و علاقه فراوان او نسبت به نژاد مادر در روح و جانش شعله ور و پابرجا باقی بماند و پست‌ها و مناصب عالی سیاسی و مهم را به مردان خاندان «ماد» بسپارد.^۱ کوروش بعدها نیز دختری از خانواده مادها را به عقد خویش درآورد که نام او (سپنوی)^۲ بود.

۱. «... علمای علم تاریخ نوشته‌اند که؛ پس از انقراض دولت ماد و در نتیجه تأثیرات مادی و معنوی پارس، عمده گروه ماد جزو پارس شده و با آنها امتزاج یافته و قسمت دیگر هم به میان افراد زاگرس رفته‌اند ولی رؤسای آنها در پایتخت پارس متوقف مانده‌اند و مصدر مشاغل و مقامات عالی بوده‌اند». م. نصری (نقل از تاریخ مردوخ- صفحه ۳۷)

۲. اسپنوی: نام دختر آرتیما (داماد آزدیاک) را که یونانیان آرتیمبارس می‌گویند و دختر خاله کوروش است. «م. نصری» (به نقل از تاریخ مردوخ)

رفتار کوروش با قوم «گرد»

کوروش هیچ وقت راضی نبود که رفتار ناپسندی را نسبت به ملت گرد انجام دهد و لطف و خوبی و بزرگ منشی آنها را فراموش نماید. به همین علت محبت و دلسوزی خود را در برابر کردها روز به روز پر فروغ تر می ساخت و در جواب حمایت ها و لطف های بی دریغ شان، بسیار با نرمی و در نهایت دوستی و احترام رفتار می نمود.

در واقع، کوروش به سبب کمک های بزرگان و فرماندهان گرد بود که توانست به این افتخار بزرگ برسد. کوروش در اداره این سرزمین و در قالب سلسله هخامنشی، کاملاً به شیوه های حکومتداری و فرمانروایی مادها وفادار ماند و در آن هیچ تغییری نداد، او تنها مسئولیت فرمانروایی را بر عهده گرفت و پایه های حکومت خاندان هخامنشی را پایه گذاشت.

کوروش و کردهای «براخویی»:

کردهای براخویی نیز به اتفاق سایر هم نژادانشان با انتخاب کوروش موافقت کرده بودند و بدین علت بود که کوروش نیز با آنها بسیار دوستانه رفتار می نمود. همزمان با این تغییر و تحولات سیاسی که در ارکان حکومت مادهای گرد روی داد، میر گوران فرمانروای سرزمین توران بود. کوروش به او ارج نهاده و فرمانروایی او و خاندانش را بر توران تأیید نمود.

مرگ میر گوران :

سرنوشت، انقراض و پایان کار سیاسی مادهای گرد را در سال ۵۵۰ ق.م و مقارن با سالهای فرمانروایی میر گوران بر این تاریخ پر شکوه حک کرد و به فاصله کوتاهی از این تحول دردناک سیاسی و جانشینی کوروش، او نیز چشم از دنیا فرو بست و بعدها جانشینانش دوره دیگری را از حاکمیت درخشان اکراد براین سرزمین را آغاز نمودند.

اسامی امرای هفت تیره کُرد براخویی که «میر گوران» را در انجام خدماتش به مردم توران همراهی و همیاری نمودند به شرح زیر است :

- ۱- میر راسن گورانی
- ۲- میر شوهان سارونی
- ۳- میر مهram غوزداری
- ۴- میر به یکر مشکانی
- ۵- میر کوساد ارمیلی
- ۶- میر حکار بولانی
- ۷- میر خیزان گریشکانی

تبرستان

www.tabarestan.info

دومین دوره فرمانروایی گردهای «براخویی» در زمان سلطنت خاندان «هخامنشی» (از سال ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد)

تحولات خاندانی و سیاسی در سلطنت ماد (از ماد به هخامنشی) مقارن با فرمانروایی میر گوران بود. کوروش بعد از جانشینی و تثبیت پایه‌های حکومت خود، حکومت خاندان میر گوران را نیز تأیید نمود و به همین دلیل حکومت گردهای براخویی در توران همچنان تا زمان حمله اسکندر مقدونی ادامه داشت.

۸- میر «زرشان» (امیر امیران) از سال ۵۵۰ تا ۵۱۹ قبل از میلاد:

بعد از مرگ میر گوران، پسر دوم او میر «زرشان» بر تخت فرمانروایی توران نشست، زیرا پسر ارشد او میر «زین» در زمان میر گوران از دنیا رفته بود. میر زرشان، هشتمین فرمانروای گردهای براخویی و همچنین از سوی دیگر اولین فرمانروا در زمان حکومت هخامنشیان بود.

پیروزی‌های کوروش :

کوروش بعد از نشستن بر تخت فرمانروایی ماد، امرای یاغی را شکست داد و پایه‌های حکومت خویش را محکم ساخت. برای این منظور زنجیره‌ای از حملات را تدارک دید؛ ابتدا به طرف غرب لشکر کشید و بعد از تصرف «سارد» پایتخت

لیدی به یونان حمله کرد و یونان را نیز تصرف نمود و توانست قلمرو حکومت خویش را در غرب گسترش دهد. هنگامی که کوروش فرمانروایی خود را در غرب محکم ساخت متوجه شرق گردید؛ زیرا فرمانروایان محلی ایالات که مخالف سقوط سلطنت ماد بودند، شورش نموده بودند و کوروش به مدت شش سال یعنی از سال ۵۴۵ تا ۵۳۹ ق.م بر علیه آنها جنگید، اما هنگامی که آنها متوجه شدند کوروش نوه دختر آژی دهاک را به زنی گرفته است از دشمنی خود دست کشیده و با او از در سازش و صلح درآمدند و حاکمیت کوروش را پذیرفتند. کوروش در هنگام جنگهای خود در شرق، به (زرنگ) (سیستان) نیز آمد؛ چرا که در این ناحیه یکی حاکمان آن که «گشتاسب» نام داشت و خود کوروش او را به عنوان دادگر انتخاب نموده بود، بر علیه کوروش شورش نموده بود کوروش بعد از آنکه این غائله را سرکوب کرد به طرف پایتخت باز گشت.

بر اساس کوردگال نامه ک، حاکم وقت توران (میر زرشان) در مرزهای «زرنگ» با کوروش دیدار نموده و اسباب و آذوقه سربازان کوروش را تأمین کرد.

حمله‌ای دیگر از جانب سندی‌ها به توران:

تحولات سیاسی و خاندانی در سلطنت ماد، فرمانروایان سند را دوباره در فکر حمله و تصرف توران انداخت؛ زیرا آنها تصور می‌کردند که به سبب این تحولات، فرمانروایی و حاکمیت کردهای براخویی نیز تضعیف شده است و از این رو آن را فرصتی مناسب برای حمله می‌دانستند.

به این ترتیب حاکم سند (باگارم) بدون هیچ درنگی در سال ۵۲۵ ق.م ناگهان به مناطق جنوبی توران (ارمابیل) حمله ور شد. مدافعان مرزهای توران (کشیکیچی) از قبل حکومت مرکزی توران را از نیت فرمانروایان سند مطلع ساخته بودند. هنگامی که باگارم حمله را شروع نمود، مشاهده کرد که دلاوران گرد براخویی به انتظار او ایستاده‌اند. در این هنگام میر زرشان به همراهی جنگجویان کیکانی، غوزداری، سارونی، مشکانی و گورانی، با شجاعت هر چه تمام تر، سندی‌ها را در محاصره گرفته و به آنها حمله کردند.

باگرم که اوضاع را به نفع خود نمی دانست، از معرکه عقب نشست و بعد از یک سری جنگهای «پارتیزانی»^۱ بدون هیچ سرانجامی به سرزمین خود باز گشت نمود و به این وسیله سپاه خود را از نابودی کامل رها نید. گردهای براخویی پایگاه دشمنان را تصرف نمودند و غنایم فراوانی نصیبشان شد.

مرگ کوروش، پادشاه (هخامنشی):

کوروش که مشغول نبرد در مرزهای شرقی سرزمینش بود، در سال ۵۳۰ ق.م در یکی از این جنگها جهان را به درود حیات گفت و بعد از او پسرش «کمبوجیه» جانشین شد.

مرگ میر «زرشان»:

میر زرشان در سال ۵۱۹ ق.م و در زمان فرمانروایی کمبوجیه پس از یک بیماری سخت از دنیا رفت. اسامی امرای هفت تیره گرد براخویی که میر زرشان را در امر فرمانروایی بر توران یاری نموده اند :

- ۱- میر ناگان گورانی
- ۲- میر شیشار غوزداری
- ۳- میر نیرمان صارونی
- ۴- میر گورگین مشکانی
- ۵- میر باهور ارمیلی
- ۶- میر بوغا بولانی
- ۷- میر سمبان گریشکانی

۱. جنگ پارتیزانی : منظور از این اصطلاح اینست که باگرم خود را پنهان می ساخت و در یک فرصت مناسب به دشمن حمله می نمود. برای این منظور شاید او در روز خود را در جنگلها و میان کوهها مخفی نموده و شب را برای حمله و شبیخون انتخاب می کرده است. م

میر (زوراک) دوم - (امیر امیران) از سال ۵۱۹ ق.م تا ۴۸۵ پیش از میلاد

میر زوراک دوم هنگامی که روی کار آمد، تمام هوش و فراست خود را متوجه سامان دادن به اوضاع اقتصادی سرزمین توران نمود. به نوشته گوردگال نامه ک، میر زوراک اولین فرمانروای براخویی بود که اولویت را به کشاورزی داد، او مردم را به این امر تشویق نمود تا در کنار دامداری، به کشاورزی نیز بپردازند؛ چرا که به عقیده او، کشاورزی و زراعت از رحمت‌های خداوندی بوده که دارای سود فراوانی می‌باشد.

ساخت آب بندها (سد) :

برای شروع کشاورزی، میر زوراک تعداد زیادی آب بند یا همان سد، را در توران احداث کرد. این سدها در محل‌هایی ساخته می‌شدند که آب فراوان ناشی از نزولات آسمانی را بتوانند در خود نگه دارند.

توران سرزمینی کوهستانی با زمین‌های وسیع و دشتهای آنچنانی بود که به علت نبود آب روان، کسی نمی‌توانست از منافع این زمین‌ها سود ببرد و این خود باعث شد تا بوسیله احداث آب بندها بتوان آنها را به زیر کشت برد. میرزوراک به جز ساخت سد در این مکانها، از آبهای زیر زمینی نیز سود جست و با حفر قنات‌های متعدد یا همان (که‌ریز)^۱ به امر کشاورزی در توران کمکهای شایانی نمود.

این قنات‌ها در جاهایی حفر و ساخته می‌شد که احتمال صد درصد آب در آن وجود داشت. بعد از میر زوراک، جانشینانش نیز با پشتکار و علاقه فراوان

^۱ که‌ریز : امروزه نیز در بلوچستان، که‌ریزها از بزرگترین تأمین کننده‌های آب برای کشاورزی می‌باشند. به این نوع جویهای زیر زمینی که روی آنها را می‌پوشانند تا مانع از بخار آب بشوند، در فارسی که‌ریز یا قنات و در انگلیسی به آن (Subterranean Canal) می‌گویند.

این کار را در پیش گرفتند و برای بهتر شدن وضعیت کشاورزی سرزمین توران تمام همت خود را به کار بستند.

مرگ کمبوجیه، دومین پادشاه «هخامنشی»:

در سال ۵۲۱ ق.م بعد از فتح مصر، کمبوجیه در حال بازگشت به وطنش بود، هنوز در وادی شام بود که اطلاع یافت در نبود او، در ایران به رهبری یکی از پرستشگاه‌ها، شورشهایی در حال اتفاق است، برای سرکوبی این غائله، کمبوجیه به سرعت به طرف ایران بازگشت نمود که دوباره در بین راه مطلع شد که سربازان او نیز به این شورش‌ها پیوسته‌اند. این خبرها بیماری صرع کمبوجیه را متشنج نمود و وی را دچار نومیدی فراوانی کرد که عاقبت منجر به خودکشی او گردید.

داریوش اول:

کمبوجیه پسری نداشت و به این خاطر برای جانشینی او، از شاخه دوم خاندان هخامنشی که عموزاده‌های کمبوجیه به شمار می‌رفتند، سردار آنها (داریوش) به جانشینی انتخاب گردید.

مرگ میر زوراک دوم :

بعد از ۳۴ سال فرمانروایی، میر زوراک از دنیا رفت. امرای تیره‌های کرد براخویی که هم پیمانان میر زوراک بودند به شرح زیر می‌باشند:

۱- میر دوج گورانی
۲- میر هینار صارونی
۳- میر کاشک غوزداری
۴- میر بولور مشکانی
۵- میر آماج ارمیلی
۶- میر دره نیل بولانی
۷- میر زیده ک گریشکانی

۱۰- میر ارجان - (امیر امیران) از سال ۴۸۵ تا ۴۶۰ قبل از میلاد:

بعد از مرگ میر زوراک و با رأی دیوان بولک، میر ارجان روی کار آمد و فرمانروا شد. او انسانی خدا ترس و مورد علاقه و پسند مردم بود، بنا به اوضاع و احوال زمان خود، یگان‌های مرزی را که میر زوراک در سال ۶۷۵ ق.م در مرزهای توران با سند ایجاد کرده بود، از نو سازماندهی نمود.

مرگ داریوش اول:

چند ماهی از جانشینی میر ارجان نگذشته بود که سومین پادشاه هخامنشی (داریوش) از دنیا رفت و در سال ۴۸۵ ق.م پسرش (خشایارشاه) به جای او نشست.

مرگ میر «پندران» برادر میر ارجان :

گروهی از راهزنان و غارتگران در شمال توران و در نواحی مرکزی «بلغان» و «بلبلان» برای خود پایگاه‌هایی درست نموده بودند که از آن برای غارت و یورش به اموال مردم استفاده می‌کردند. مردم که از ظلم و ستم آنان به تنگ آمده بودند، شکایت خود را به پیش میر ارجان عرضه کردند. میر ارجان برادرش (میر پندران) را مأمور حل و فصل و سرکوب این گروه کرد. میر پنداران با عده‌ای از سوران خود به آنان حمله نمود و همه این راهزنان را کشت، اما خودش به شدت زخمی شد که پس از چند روز از دنیا رفت. به خاطر این دلاوری و از جان گذشتگی، این سرزمین را «پندران» نام نهادند که امروزه نیز به همین اسم باقی است.

مرگ میر ارجان:

بعد از ۲۵ سال فرمانروایی، میر ارجان از دنیا رفت و پسرش میر «شاموز» به جای او نشست. در این مدت امرای تیره‌های گرد براخویی که هم پیمان میر ارجان در امر حکومتداری بوده‌اند، به شرح زیر می‌باشد:

۱- میر چرموک گورانی
۲- میر کابو صارونی
۳- میر دیلم غوزداری
۴- میر توتک مشکانی
۵- میر کمبیل ارمیلی
۶- میر خیزان بولانی
۷- میر پیلاز گریشکانی

۱۱- میر شاموز - (امیر امیران) از سال ۴۶۰ تا ۴۲۴ قبل از میلاد:

میر شاموز بعد از مرگ پدر در سال ۴۶۰ ق.م بر تخت فرمانروایی توران نشست، او فرماندهی لایق و دمکرات بود و نه تنها در حل مشکلات و مسائل بزرگ، رأی و نظر اعضای دیوان بولک را جویا می‌شد بلکه در مسائل جزئی نیز از مشورت با آنها سود می‌برد، به این خاطر اغلب یکی از اعضای دیوان بولک او را در سفرهایش همراهی می‌نمود.

مرگ چهارمین پادشاه هخامنشی، (خشایارشا):

اگر چه خشایار شاه بی هیچ مانعی روی کار آمده بود، اما انسانی تنبل و نالایق بود و خیلی سریع تسلیم حرفها و نظریات وزرای خود می‌شد. در نهایت بعد از ۲۴ سال فرمانروایی ناکارآمد خود، به دست یکی از افسران دربار که (ارتابانوس) نام داشت، به قتل رسید.

جانشینی اردشیر هخامنشی:

بعد از قتل خشایار شاه، ارتابانوس بر همه رقبای دربار سلطنت هخامنشی پیروز گشت، بعد از مرگ خشایار شاه، شروع به تحریک پسر کوچکش (اردشیر) نمود تا مرگ پدر بر گردن برادر بزرگش «داریوش» بیندازد. ارتابانوس به این شیوه توانست فرمان مرگ داریوش را از اردشیر گرفته و داریوش را نیز به قتل برساند. در این اوضاع و احوال دردناک بود که اردشیر وارث تاج و تخت هخامنشی شد و حکومت را به دست گرفت.

تصرف تنگه «میلا» به دست قبایل «جدگال»:

در زمان میر شاموز، قبایل جدگال، «کندابیل» (کنداو) تنگه میلا را متصرف شدند. کوردگال نامه ک این رویداد را این گونه بحث می‌نماید: که در سال ۴۵۴ ق.م امرای قبایل جدگال برای دفاع بیشتر از سرزمین‌هایشان، لازم دانستند که تنگه استراتژیک میلا را نیز در اختیار خود بگیرند. جدگال‌ها به فرماندهی (کندابوج)، به یگان‌های مرزی توران حمله نموده و همه مدافعان و سربازان آنجا را که راه میان توران و (بودها) را کنترل می‌کردند، کشتند و همه تنگه را در اختیار گرفتند. این خبر تلخ خیلی دیر به میر شاموز رسید، چرا که هیچ کدام از مدافعان تنگه نتوانستند از معرکه بگریزند تا این خبر را اطلاع دهند.

هنگامی که میر شاموز از این واقعه اطلاع یافت، خیلی سریع سپاه کردهای براخویی را آماده نمود و خود را به تنگه میلا رسانید. سپاه جدگالها در آمادگی کامل نبودند، به این خاطر خیلی زود به محاصره کردها در آمدند.

حمله آنچنان سریع و ناگهانی انجام گرفت که ترس فراوانی را میان سربازان جدگال افکند و در این آشوب و هرج و مرج هرکسی به نجات خود فکر می‌کرد. کردهای براخویی سربازان مهاجم را یکی پس از دیگری کشتند و تنها عده بسیار کمی توانستند از معرکه بگریزند.

به پاس این پیروزی و این موفقیت بزرگ، و به پاس رشادتهای میر شاموز در این جنگ، این ناحیه به نام او نامگذاری شد. بنا به گفته‌ای قبایل زیر از جدگال‌ها در این جنگ شرکت داشته‌اند:

لوهانی
ساهیتون
ابران
ماچان
بمبی
چخاور
حابنی
دنداور
کلواری

مرگ اردشیر اول:

اردشیر در طول حکومت مدید خود، با مشکل خاصی مواجه نشد. در سال ۴۲۴ ق.م از دنیا رفت و پسرش زمام امور را به دست گرفت.

مرگ میر شاموز:

در میان نبردهایی که کوردهای براخویی در توران بر علیه جدگال‌ها انجام داده بودند، نبرد تنگه «میلا» که میر شاموز آن را شخصاً رهبری نمود، بزرگترین و مهم‌ترین آنها بود. بعد از این پیروزی بزرگ، آرامش و امنیت خاصی بر توران سایه افکند. میر شاموز پس از ۳۶ سال فرمانروایی، دار فانی را وداع گفت و پسر او میر براخم دوم جانشین شد.

اسامی امیران تیره‌های کورد براخویی که فرمانروایی آنها با دوران حاکمیت میر شاموز مصادف بوده است، به شرح زیر است :

۱- میر کازان گورانی
۲- میر مرداس سارونی
۳- میر خه رزان غوزداری
۴- میر دوغان مشکانی
۵- میر باسیر ارمیلی
۶- میر مشکان بولانی
۷- میر ماخان گریشکانی

۱۲- میر براخم دوم - (امیر امیران) از سال ۴۲۴ تا ۴۰۰ قبل از میلاد :

هنگامی که میر براخم بر تخت فرمانروایی نشست - در زمینه تندرستی و سلامت مردم خدمات شایان توجهی به انجام رسانید - در زمان فرمانروایی او، نشانه‌های ضعف و انحطاط در دولت هخامنشی آشکار می‌شد.

حفر قنات و ساخت سد:

میر براخم به تبعیت از سنت اجدادش، میر زرخشان و میر زوراک، به کشاورزی علاقه داشت و از آن لذت می‌برد. بنابراین در نواحی مختلف توران شروع به ساخت و احداث آب بندها نمود و حفر قنات‌ها را گسترش داد و از آب فراوان آنها برای زیر کشت بردن زمینهای توران استفاده کرد.

تقسیم غنائم به دست آمده از نبرد تنگه میل:

میر براخم تمام غنائم به دست آمده را که پدرش در نبرد با جدگال‌ها به غنیمت گرفته بود میان کردهای براخویی تقسیم نمود.

جانشینی خشایار شاه دوم و قتل او:

بعد از مرگ اردشیر اول، پسر ارشد او «خشایار شاه» جانشین شد. اما برادر کوچک یعنی (داریوش) که فرد فریبکار و طماعی بود، می‌خواست که خود بر

تخت فرمانروایی بنشیند؛ برای رسیدن به این منظور به برادرش شراب بسیار نوشانید و در حال مستی در سال ۴۲۴ ق.م او را به قتل رسانید. خشایار شاه دوم تنها به مدت ۴۵ روز فرمانروایی نمود و بعد از مرگ او داریوش دوم بر اریکه قدرت نشست.

جانشینی داریوش دوم:

هنگامی که داریوش برادر بزرگ خود خشایار شاه را به قتل رسانید، بلافاصله جانشین شد. افراد اخته شده دربار همه کاره داریوش بودند و او نیز مطیع اوامر و نظریات آنان بود و تحت نظارت آنها سلطنت را اداره می‌کرد. این شیوه در نهایت منجر به سر برآوردن نارضایتی و شورش‌هایی در حکومت هخامنشی گشت. داریوش دوم نیز بعد از ۲۰ سال فرمانروایی در سال ۴۰۴ ق.م از دنیا رفت و پسرش اردشیر دوم جانشین شد.

مرگ میر براخم دوم:

میر براخم دوم، دوازدهمین فرمانروای گردهای براخویی توران بود و به مدت ۲۴ سال فرمانروایی کرد. او انسانی بسیار قانونمند و دل رحم بود که در سال ۴۰۰ ق.م که مصادف با دوران حاکمیت اردشیر دوم بود، میر براخم دوم از دنیا رفت و امرای هفت تیره گردهای براخویی که در این مدت در کنار او به فرمانروایی پرداخته‌اند بر توران ادامه می‌دادند که به شرح زیر است:

۱- میر زینل گورانی
۲- میر ریگان سارونی
۳- میر کوساد غوزداری
۴- میر کاتین مشکانی
۵- میر بولاک ارمیلی
۶- میر سیکران بولانی
۷- میر سارم گریشکانی

۱۳- میر (سابول) - (امیر امیران) از سال ۴۰۰ تا ۳۷۰ قبل از میلاد:

در مدت فرمانروایی میر سابول، اوضاع سیاسی و حکومتی دولت هخامنشی به علت دسیسه‌های درباریان هر لحظه رو به وخامت بیشتری می‌نهاد. میر سابول نمی‌خواست که توران نیز به این درد ناعلاج مبتلا شود؛ به این خاطر تصمیم گرفت با ارتباط‌های مداوم با فرماندهان و مردم، کسی نتواند به دسیسه بپردازد. برای این منظور به همه نواحی سر می‌زد و با مردم دیدار می‌نمود و هر مشکلی را سریع حل می‌نمود.

در سال ۳۷۰ ق.م میر سابول از دنیا رفت و پسر او میر «نورگان» جانشین شد. امرای تیره‌های گرد براخویی که همزمان با میر سابول فرمانروایی کرده‌اند به شرح زیر است :

۱- میر گوران گورانی
۲- میر کیتون صارونی
۳- میر مشکان غوزداری
۴- میر زوران مشکانی
۵- میر اورام ارمیلی
۶- میر ساسون بولانی
۷- میر دارون گریشکانی

۱۴- میر (نورگان) - (امیر امیران) از سال ۳۷۰ تا ۳۵۰ قبل از میلاد

میر نورگان به جانشینی پدرش انتخاب شد و در زمان فرمانروایی او، به علت ضعف و انحطاط دولت هخامنشی، اوضاع در نواحی همجوار با توران رو به وخامت بیشتری می‌نهاد. میر نورگان این آشفتگی را کاملاً احساس می‌کرد و به همین علت احساس نمود که باید به راه و رسم اجداد خود در برقراری نظم و آرامش در توران وفادار باشد؛ از این رو با مردم روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد تا به این وسیله بتواند موانع فرمانروایی خود را بهتر و زودتر از میان بردارد.

بنای قلعه «نورگان»:

میر نورگان با هدف احتیاط و محکم کاری در مقابل حملات دشمنان توران، در ناحیه شمالی تنگه میلا در دره (سویندران) در کنار یکی از چشمه‌های آن ناحیه، قلعه محکمی را بنا نهاد و در آن سربازانی را با هدف مراقبت از تنگه میلا گمارد تا در هنگام نیاز به کمک مدافعان تنگه بشتابند و حوادثی همچون حملات جدگال‌ها (در زمان میر شاموز) تکرار نشود. بعد از ساخت و تجهیز قلعه، نام این ناحیه نیز از (سویندران) به (نورگان) تغییر نام یافت که تا به امروز نیز به همین اسم خوانده می‌شود.

مرگ میر نورگان:

میر نورگان که چهاردهمین امیر گرد براخویی بود در سال ۳۵۰ ق.م از دنیا رفت. در این مدت امرای تیره‌های گرد براخویی که همزمان با فرمانروایی میر نورگان به فرمانروایی خود بر توران ادامه می‌دادند به شرح زیر است:

۱- میر مهران گورانی
۲- میر باشوک سارونی
۳- میر بیفل غوزداری
۴- میر بوزیک مشکانی
۵- میر اوکی ارمیلی
۶- میر که ل غه ل بولانی
۷- میر نوغی گریشکانی

۱۵- میر کیانوش (امیر امیران) از سال ۳۵۰ تا ۳۳۸ قبل از میلاد:

بعد از مرگ میر نورگان، پسر او میر کیانوش جانشین شد. او مثل پدر انسانی فهمیده و دانا بود. در زمان فرمانروایی او، اوضاع سیاسی و امنیتی مناطق همجوار توران بسیار وخیم و آشفته بود، اما میر نورگان با درایت و تیز بینی خود و با تلاش و کوششی خستگی ناپذیر توانست که آسایش و امنیت و

قانون را همچنان در توران حکمفرما نموده و آن را از هر لحاظ در مقابل طمع ورزی‌های دشمنان در کمین نشسته حفظ نماید.

مرگ اردشیر دوم و جانشینی اردشیر سوم:

اردشیر دوم بعد از ۴۱ سال فرمانروایی از دنیا رفت و بعد از خودش چهار پسر به نام‌های (آراتاس)، (آریا پس)، (داریوش) و (اوخوس) را به یادگار گذاشت. داریوش از همه آنها بزرگتر بود و برای تاج و تخت در اولویت قرار داشت. اما اوخوس که فردی بسیار فریبکار و طمع ورز بود توانست با خدعه و نیرنگ دیگر رقبا را از میان برداشته و با عنوان «اردشیر سوم» بر تخت فرمانروایی بنشیند.

قتل اردشیر سوم:

اردشیر سوم به محض جانشینی، همه شاهزاده‌های خاندان خود را یکی پس از دیگری از میان برداشت و در نهایت تقاص جنایات خود را داد و در سال ۳۳۸ ق.م توسط «باگواس» که بسیار مورد اعتماد او بود، به قتل رسید و به این ترتیب فرمانروایی اردشیر سوم که با خدعه و نیرنگ و جنایت آغاز شده بود به همین منوال نیز به پایان شوم خود رسید.

مرگ میر کیانوش :

چند ماهی پس از قتل اردشیر سوم، میر کیانوش نیز پس از ۱۲ سال فرمانروایی به علت بیماری کلیه که در جوانی به آن مبتلا شده بود، به سال ۳۳۸ ق.م از دنیا رفت. اسامی امرای تیره‌های گُرد براخویی که دوران فرمانروایی آنها با دوران میر کیانوش مصادف بوده است، به شرح زیر است:

۱- میر گیشتر گورانی
۲- میر ایناخ سارونی
۳- میر کره جل غوزداری
۴- میر براخم مشکانی
۵- میر زرین ارمیلی
۶- میر لاکور بولانی
۷- میر بلباس گریشکانی

۱۶- میر کیکان دوم (امیر امیران) از سال ۳۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد:

میر کیکان دوم در سال ۳۳۸ قبل از میلاد بر تخت فرمانروایی توران نشست. در زمان او هرج و مرج و ظلم و ستم سلطنت هخامنشی را در کام خود فرو برده بود؛ بعد از قتل اردشیر سوم دیگر فرد لایقی که بتواند زمام امور را در دست بگیرد، در خاندان هخامنشی وجود نداشت؛ چرا که اردشیر سوم همه شاهزادگان دربار را به قتل رسانده بود، در این اوضاع نابسامان سؤال اساسی این بود که، چه کسی باید وارث تاج و تخت هخامنشی شود؟

تقریباً دو سال به همین منوال گذاشت و در نهایت مشکل جانشینی اردشیر سوم توسط «باگواس» حل شد و یکی از نوادگان اردشیر سوم به نام (کدمان) که از کشتار اردشیر جان سالم به در برده بود، بر تخت فرمانروایی هخامنشیان نشست.

جانشینی داریوش سوم:

در اثر تلاش‌های باگواس، کدمان با عنوان «داریوش» سوم به پادشاهی رسید. داریوش سوم از لحاظ خلق و خو، نسبت به نزدیکان و اطرافیان خود بسیار رئوف و مهربان بود و اگر اوضاع زمان او آرام می‌بود، شاید او بهتر از هر کس دیگری می‌توانست به حکومت ادامه دهد، اما متأسفانه او ناگهان خود را در مقابل قدرت جدیدی دید که از جانب (غرب) و به فرماندهی یک جهانگشای

دانا و نترس (اسکندر مقدونی) همچون یک طوفان سهمگین به سمت شرق می‌آمد. داریوش با چشم پوشی از سایر مشکلات سلطنت باز هم نمی‌توانست در مقابل این بلای ناگهانی قد علم کند!

تشکیل دولت مقتدر «یونان» در غرب:

سرزمین شبه جزیره یونان، شامل سرزمین‌هایی می‌شد که در میان دریا واقع شده بودند و رفت و آمد به آنها بسیار به ندرت انجام می‌گرفت. به علت این ساختار و موقعیت جغرافیایی، مردمان این جزایر به ایالاتی تقسیم شده که همگی از راه دریا گذران می‌کردند. فرمانروایان این ایالات به علت دشمنی و رقابت همیشه در حال جنگ بودند و هریک برای سرنگونی و نابودی دیگری تلاش می‌کرد و به سبب این اختلافات، دولت ایران همیشه بر آنها تسلط می‌یافت.

در سال ۳۵۹ قبل از میلاد، (فلیپس) فرمانروای ایالت «مقدونیه» شد، او توانست سربازان و نیروهای خود را از نو سازمان داده و نقشه تصرف آسیا را نیز در ذهن خویش بپروراند. اما از بخت بد، در سال ۳۳۴ به دست یکی از مراجعانش که به درخواست او رسیدگی نکرده و حقش را پایمال نموده بودند، کشته شد و بعد از مرگ او فرزندش «اسکندر» جانشین پدر شد و توانست رؤیای بزرگ پدر (تصرف آسیا) را به واقعیت بدل نماید.

حمله اسکندر به سلطنت هخامنشی:

بعد از تصرف مصر، اسکندر که شخصاً سربازانش را فرماندهی می‌کرد در سال ۳۳۱ ق.م به ایران حمله کرد. ایالات ایران یکی پس از دیگری به تصرف اسکندر در آمد و نوبت به تخت جمشید رسید. قبل از رسیدن اسکندر، داریوش سوم به سمت ایالات شرقی حکومت خود گریخته بود و اسکندر نیز به تعقیب او پرداخت، اما قبل از آنکه اسکندر بتواند او را دستگیر نماید، حاکم باختر از

ترس اسکندر داریوش را کشت و خود نیز فرار نمود. و اینچنین در سال ۳۳۰ ق.م دوران آخرین پادشاه هخامنشی نیز به پایان اسفناک خود رسید. حمله اسکندر ضربه بسیار مهلکی را بر پیکر ایران وارد ساخت تا آنجا که داریوش نتوانست از معرکه بگریزد و خاندان هخامنشی و حامیان آنان نیز همگی نابود شدند.

حمله اسکندر به هندوستان:

با تصرف ماد و پارس و بسیاری از ولایات دیگر، اسکندر آرام و قرار نداشت و برای تصرف مناطق دیگر در تلاش بود. به این خاطر از سلسله جبال (هندوکش)^۱ عبور نمود و مناطق دشت مانند هندوستان رسید. فرمانروایان دره سند را یکی پس از دیگری از میان برداشت و به طرف شرق پیشروی کرده و به دره (کنگا)^۲ رسید و در اینجا به علت عدم رغبت سربازانش برای دیگر به پیشروی‌های بیشتر ادامه نداد.

بازگشت و مرگ اسکندر:

از همان راهی که اسکندر خود را به پنجاب رسانده بود از همان راه نیز بازگشت و به (جیهلم)^۳ رسید و از راه دریا در سال ۳۲۶ ق.م حرکت خود را به طرف جنوب ادامه داده و به مناطق بالا دست سند رسید، در آنجا چند روزی اتراق نمود و دسته‌ای از سربازانش را همراه با گنجینه‌ها و سربازان مجروح و به فرماندهی (کرایتوروس) از راه توران و زابلستان به طرف ایران رهسپار کرد و خود نیز به سفر دریایی ادامه داده تا به ناحیه (پتیاله) سند رسید، در آنجا نیز سربازانش را به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی از آنها را به فرماندهی (اینار

۱. کوه هندوکش: کوهی در افغانستان است که امتداد آن به پاکستان نیز می‌رسد.

۲. دره کنگا: دره‌ای در هندوستان می‌باشد.

۳. جیهلم: امروزه نام رود و شهری در پاکستان است. (مترجم)

کوس) و از راه دریا به طرف فارس گسیل داشت و دسته دیگر را تحت فرماندهی خود، و از راه جنوبی توران و مکران در سال ۳۲۵ ق.م به سمت پارس حرکت داد.

بالاخره بعد از این همه تلاش در راه تحقق رؤیاهای خود و پدر در سال ۳۲۳ ق.م هنگامی که از ایران به بابل رسید در سن ۳۲ سالگی به کام مرگ کشیده شد و از دنیا رفت.

گردهای براخویی و توران و (اسکندر):

به محض اطلاع گردهای براخویی از اینکه اسکندر می‌خواهد از جنوب مکران و توران عبور کرده و به ایران برود، تصمیم گرفتند با جان و دل و حس وطن پرستی خود، برای دفاع از میهن‌شان در مقابل سربازان اسکندر تا آخرین قطره خون مبارزه کنند.

آماده شدن گردهای براخویی برای دفاع از وطن:

بنا به گفته کورد گال نامه، گردهای براخویی مصمم بودند که به هر شکل در مقابل سربازان اسکندر تا پای جان مقاومت کنند و به آنان بفهمانند که با توجه به پیشینه ملی و مبارزاتی خود و بر اساس تعهدات فرهنگی و ملی‌شان (کوردایه تی) هیچ وقت حاضر نخواهند شد ذره‌ای از خاک وطن را به آسانی و بی‌هیچ مقاومتی به آنان تسلیم بدارند، از این رو گردهای توران و مکران همگی تصمیم گرفتند تا پای جان در مقابل یونانیان ایستاده و ضربات خود را به آنها وارد نمایند.

برای طراحی یک نقشه مناسب جنگی، در شهر کیکان و به فرماندهی میرکیکان دوم، و با حضور همه سران قبایل، جلسه‌ای برگزار شد و در نهایت بر اساس رأی و نظر دیوان بولک، مسئولیت دفاع از تنگه میلا بر عهده میر (بروز بولانی) و میر (روشی گورانی) نهاده شد. دفاع از دره سارونه به میر (شادین غوزداری) و میر (راسن مشکانی) سپرده شد. «میر کیکان دوم» تیره (کیکانی)

همراه با تیره‌های سارونی و ارمیلی و گریشکانی به سمت (ارمابیل) که راه اصلی عبور اسکندر از آنجا می‌گذشت، حرکت نمودند تا در آنجا در مقابل او بایستند. میر کیکان در بین راه در ناحیه (منگوره) توقف نمود و در آنجا به ملاقات کرده‌های (ادرگانی)، (کرمانی)، (ماملی) و سایر کردهای (مکران) رفت و همچنین در آنجا نقاط استراتژیک جنگی و استراحت گاه‌ها را مشخص کرد. به احتمال زیاد منگوره همان ناحیه «منگول» امروزی می‌باشد که عشیره (میروانی) در آنجا ساکن می‌باشند.

بر اساس کورد گال نامه، یکی از اهداف این نقشه جنگی با توجه به ساختار دفاعی آن این بود که؛ طوایف کُرد می‌خواستند به یونانیان این نکته را گوشزد نمایند که چقدر از ظلم و ستم و استیلای دیگران نفرت دارند و چقدر «آزادی» از نظر آنان مقدس و دوست داشتنی خواهد بود و با وجود کمی نفرات و تجهیزات حاضرند در راه آزادی و سرافرازی وطن سر به تیغ شمشیرهای بران بsparند و در این راه کشته شوند.

نبرد با (کرایتوروس) در تنگه میلا :

هنگامی که اسکندر در شمال توقف نمود، قسمتی از نیروهایش را همراه با گنجینه‌های گرانبها به فرماندهی کرایتوروس و از راه توران و زابلستان روانه ایران کرد. کرایتوروس همه مناطق را پشت سر گذاشت تا به تنگه میلا رسید و در آنجا بود که گرفتار مقاومت دسته‌های پارتیزانی کردها شد و بسیار به سختی توانست از آنجا نجات یافته و خود را به دره «کوهیران» برساند.

در ناحیه (زیدان) نبرد سنگینی میان کرایتوروس و کردها روی داد که در آن، میر راسن مشکانی و میر شادین غوزداری مجروح شدند. بعد از عقب نشینی موقت کردها، کرایتوروس به سرعت خود را به زابلستان رسانید و میر شادین غوزداری نیز بلافاصله به طرف ارمابیل که در آنجا همه طوایف و تیره‌های کُرد به فرماندهی میر کیکان حضور داشته و در کمین دشمن نشسته بودند، حرکت کرد.

نبرد تنگه حولین (حالانی):

بعد از تصرف ارمابیل، میر (جاگین سارونی) و میر (نورگان ارمیلی) همراه با سایر نیروهایی که از جنگ با اسکندر جان سالم به در برده بودند، به هم پیوسته و دوباره در تنگه حولین (حالانی) در کمین سپاهیان اسکندر نشستند که در حال پیشروی به سمت مکران بود.

در روز دوم نبرد، اسکندر همراه با دسته‌ای از سپاهیان به تنگه حالانی رسید و نبردی خونین میان او و کردها روی داد که در نهایت این کردها بودند که در مقابل سپاهیان تا دندان مسلح اسکندر تاب مقاومت نیاورده و شکست را با افتخار پذیرا شدند. به گفته کوردگال نامه، بعد از این نبرد خونین، اجساد فراوانی از دو طرف در تنگه حالانی بر جای مانده بود. اسکندر از این تنگه نیز گذشت و در (گل گالا) (کوکالا) توقف کرد، این دره دشت گونه و باز است که مابین رودخانه (پورالی) (آرابس) و رشته کوه (حالانی) واقع است. در این نقطه که به دریا بسیار نزدیک است، دیگر سربازان و نیروهای دریایی اسکندر لنگر انداخته و به اسکندر پیوستند. اسکندر در این مکان چند روزی استراحت کرد تا بتواند آذوقه و غذای سربازان را برای نبردهای بعدی فراهم نماید.

نبرد سنگین گل گالا (کوکالا) در نزدیکی راس کیچان (کچاری):

اسکندر در دامنه‌های گل گالا (کوکالای امروزی) توقف کرده بود که با حمله سنگین کردهای مکران و توران مواجه شد. طوایف کرد که شمار آنها نزدیک به بیست و پنج هزار نفر بود، در این نبرد به مدت ۵ روز در حال نبرد بودند، به این صورت که به مدت ۳ شب پیاپی به سربازان اسکندر حمله می‌نموده و به محل‌های خود بازگشته و برای حملات بعدی استراحت می‌کردند، کردها این نوع از حملات را برای این منظور انتخاب کرده بودند تا آرامش و خواب را از نیروهای دشمن گرفته تا در نبردهای روزانه، دیگر آن قوای همیشگی خود را نداشته باشند. در سحرگاه روز پنجم نیروهای کرد به

دشمن حمله ور شدند، در این نبرد، سواره نظام گُردها به سه قسمت تقسیم شده بودند و هنگامی که دسته اول شروع به حمله می‌کرد دسته دوم او را حمایت و پشتیبانی می‌کرد و به همین شیوه گروه سوم نیز در موقع حمله از دسته دوم پشتیبانی می‌نمود.

بعد از این یورش بود که نبردی خونین و سنگین آغاز شد که از سحرگاه تا شامگاه به طول انجامید و میدان نبرد همچنان از رشادت گُردها گرم و شعله ور بود، در نهایت این یونانیان بودند که پیروز میدان شدند و اسکندر به پاس این پیروزی، تاج طلایی را به ژنرال خود (لیوناتوس) بخشید.

روایت فوق تصویری از این نبرد به یاد ماندنی است که کورد گال نامه آن را نقل می‌نماید و حال جالب است بدانیم که مورخین یونانی در این باره چه نظری دارند که به نوشته محققان (Balochistan Gazetteers)^۱ در زمان حضور انگلیسی‌ها در بلوچستان که در (Lasbela Gazetteers)^۲ در معرض دید همگان گذاشته‌اند، استنادات خود را اظهار داشته‌اند. مورخین یونانی روایت این نبرد را این گونه بیان می‌دارند که: «در ناحیه (کوکالا) (گل گالا به گفته کورد گال نامه ک) در نزدیکی (راس کچاری) (کیچان) نیروهای دریایی اسکندر به نیروهای زمینی او پیوسته و نیارکوس در آنجا یک پایگاه نظامی را ایجاد می‌نماید. مورخین یونانی بحث را ادامه داده و می‌افزایند: در همین مکان لیوناتوس در یک نبرد بزرگ (اوریتی) ها و متحدانشان را را شکست داده و حدود ۶ هزار نفر از آنها را نابود می‌کند و به پاس این موفقیت بزرگ بود که اسکندر تاج طلایی را به لیوناتوس بخشید».

۱. Balochistan Gazetteers: انگلیسی‌ها در زمان تسلط بر بلوچستان، در مورد تاریخ هر ناحیه از بلوچستان کتابچه‌هایی (فرهنگ جغرافیایی) چاپ می‌کردند که در آن اطلاعاتی کلی در مورد آن ناحیه را به دست می‌داد. (مترجم)

۲. Lasbela Gazetteers: انگلیسی‌ها در زمان تسلط بر بلوچستان، در مورد تاریخ هر ناحیه از بلوچستان کتابچه‌هایی (فرهنگ جغرافیایی) چاپ می‌کردند که در آن اطلاعاتی کلی در مورد آن ناحیه را به دست می‌داد. (مترجم)

بعد از روایت مورخین یونانی به این نتیجه می‌رسیم که نویسنده کورد گال نامه و مورخین یونانی در بیان و نقل مطالب تا چه‌اندازه در هم پوشی با یکدیگر قرار می‌گیرند و تنها در این مسئله تفاوت دارند که، مورخین یونانی تعداد کشته‌های این جنگ از دشمن را «شش» هزار تا ذکر می‌کند، در حالی که کوردگال نامه می‌گوید که «ده هزار» از جوانان دلیر و توانای کُرد در این نبرد خونین کشته شده‌اند که مرگ این شمار از دلاوران کُرد باعث عدم بهره‌مندی نژاد کُرد از وجود چنین فرزندان غیوری در دوره‌های بعد گردید.

در این نبرد امرای تیره‌های سارونی و گریشکانی کُردهای براخویی، میر جاگین سارونی و میر آچاک گریشکانی شهد شهادت نوشیدند.

مرگ اسکندر مقدونی:

پس از این پیروزی و بعد از پشت سر نهادن مشکلات مکران، در سال ۳۲۵ ق.م اسکندر وارد بابل شد، اما سرنوشت دیگر به او مهلت نداد تا به چشم خویش مزد زحمات و موفقیت‌هایش را ببیند و در سال ۳۲۳ قبل از میلاد در سن ۳۲ سالگی به کام مرگ فرو رفت و این قلمرو بسیار وسیع را برای جانشینانش به ارث گذاشت.

اختلاف بر سر جانشینی اسکندر:

مرگ پیش بینی نشده اسکندر و همچنین نبود یک جانشین مناسب، موجبات اختلاف و رقابت و حتی جنگ را در میان ژنرال‌ها و سرداران اسکندر برانگیخت. در نهایت تصمیم بر این شد که این سلطنت وسیع را میان خود تقسیم نمایند؛ سولوکوس که نسبت به بقیه تواناتر بود بخش بسیار وسیعی از این متصرفات را در حاکمیت خود در آورد و قلمرو حاکمیت خود را تا میان دریاها (ماوراء النهر) و بلوچستان گسترش داد.

(کساندوس) و ورود او برای فرمانروایی بر توران:

کورد گال نامه می‌نویسد: هنگامی که سولوکوس بر اریکه قدرت تکیه داد، یکی از افسران خود را به نام «کساندوس» به عنوان حاکم روانه توران کرد تا فرمانروایی آنجا را بر عهده بگیرد.

گردهای براخویی و سولوکوس:

نا آرامی در هر گوشه و کنار از سرزمین توران به وضوح دیده می‌شد و دیگری خبری از آسایش و امنیت گذشته نبود. قتل و غارت و آشوب و بازار بی‌قانونی و هرج و مرج گرم بود و هیچ حکومت و قانونی برای رسیدگی به این اوضاع وجود نداشت؛ چرا که به علت ورود این بیگانگان، گردهای براخویی از حکومت ساقط شده و هر چند دچار گرفتاریهای فراوانی شده بودند، اما همچنان برای آزادی و استقلال خود تلاش می‌نمودند.

در این اوضاع آشفته، تغییراتی بسیار اساسی در حاکمیت و سیاست وقت رقم خورد و آن شکست سولوکوس در حمله به هند بود که در برابر چندر گوپت موریای پادشاه آن سرزمین شکست را پذیرا شده بود؛ سولوکوس به علت غرور و سرمستی زیاد، در سال ۳۰۵ ق.م بی هیچ تأملی به هندوستان لشکر کشید و عاقبت، شکست خفت باری را متحمل گشته و حتی مجبور به دادن پیشنهاد صلح گردید.

در نتیجه این اشتباه بزرگ، سولوکوس از بخشی از متصرفاتش چشم پوشید و ناحیه کابلستان، توران و مکران را به عنوان تاوان این جنگ به چندر گوپت موریای واگذار کرد.

گردهای براخویی و چندر گوپت موریای:

بنا به گفته کوردگال نامه، این تغییر حاکمیت، ضربه بسیار بزرگی را بر پیکر تازه احیا شده گردهای براخویی وارد ساخت و آنها را از حکومت بر بخش

اعظمی از سرزمین توران برای همیشه محروم ساخت؛ زیرا این موضوع که چندر گوپت موریا این سرزمین را در اختیار بگیرد و برای دفاع از مرزهای غربی هند و قدرتمند ساختن خود، قبایل هندی را در آنجا ساکن نماید، اصلاً قابل پیش بینی نبود و بدتر آنکه چندر گوپت موریا برای دیگر نژادها یعنی (مادها) اهمیتی قائل نبود و فقط خود را قبول داشت.

در این گیر و دار، گردهای براخویی دو راه بیشتری داشتند؛ یا باید تسلیم حاکمیت خفت بار موریا می شدند و یا برای رسیدن به آزادی و حاکمیت مجددشان، مبارزه را انتخاب می نمودند، سرانجام گردها راه دوم را برگزیدند و برای احقاق حق خود در رسیدن به آزادی و استقلال تلاش خود را آغاز کردند.

آمدن قبایل هندی از جانب سند:

در این اوضاع نابسامان که حکومت موریا آن را بیشتر آشفته تر گردانید، هجوم قبایل هندی که گردها به آنها «جدگال» می گفتند، به سرزمین توران و مکران شروع شد و آنها مثل مور و ملخ به سمت سرزمین گردها یورش آوردند، اما با مقاومت جانانه گردها روبه رو شدند.

گردها برای این وضع یک نقشه جنگی را طراحی کردند و آن این بود که: در هر نقطه‌ای که شمار هندی‌ها بیشتر بود، عقب نشینی نموده تا در وقت و مکان مناسبی دوباره به آنها حمله می نمودند و مانع پیشروی‌شان بشوند. در نهایت امر و با وجود این اقدامات، جدگالها توانستند همه نواحی مکران را اشغال نموده و همچنین مرکز و جنوب توران، غوزدار و ارمابیل را به تصرف خود در بیاورند. تنها ناحیه شمالی توران که به کیکان شناخته می شد، بعد از یک مقاومت سخت، همچنان در دست گردها باقی ماند و علت پیروزی در این جبهه، این بود که قبایل گُرد کرمانی، ادرگانی، ماملی و مکران براخویی بعد از شکست در مقابل هندی‌ها به سمت شمال توران (کیکان) رفتند و همراه با سایر گردهای براخویی جبهه مقتدری را تشکیل دادند.

به غیر از گُردهای ساکن مکران، عشایر گُرد زنگنه، صباحی، سنجاو و صفاری ساکن در زابلستان به فرماندهی میر برسان که از سرداران عشیره زنگنه و فرمانروای زابلستان بود، برای کمک به برادران هم نژاد خود به کیکان رفتند تا از زیان و آسیب بیشتر در امان بمانند. این اجتماع تاریخی گُردها در «کیکانان» که همه آنان را در صف واحدی بر علیه دشمنان همیشگی قرار داد، باعث نبردی سنگین و خونین میان آنان و جدگال‌ها در ناحیه (سهر آبادان) (سوراب) شد. به این نبرد، نبرد «گُرد و جدگال» نیز می‌گویند؛ چرا که قبایل سند یا همان قبایل هندو به طوایف گُرد، «گُردگال» و گُردها نیز به آنان «جدگال» می‌گفتند.

کمک فرمانروای زابلستان به گُردهای براخویی:

در گذشته، مرزهای زابلستان از جانب شرق به مرزهای سرزمین توران چسبیده بود و از سمت جنوب نیز به سرزمین مکران هم مرز بود. میر «برسان» فرمانده عشیره زنگنه گُرد فرمانروای زابلستان بود. او هنگامی که اوضاع گُردهای توران و مکران را را وخیم دید، به علت وجود هم نژادی (گُرد) خود با آنان، لازم دانست در این نبرد و در این اوضاع سخت به یاری آنان بشتابد و به آنان در مقابل یورش وحشیانه جدگال‌ها کمک نماید. در واقع اگر در این جنگ جدگال‌ها موفق می‌شدند که گُردهای مکران و توران را نابود نمایند، بیگمان پیش روی آنان به سمت زابلستان نیز هموار می‌شد و تمام منطقه را از آرامش تهی می‌ساختند و اگر این اتفاق روی می‌داد، دیگر میر برسان نمی‌توانست در مقابل آنان مقاومت کند.

نبرد سرنوشت ساز دره (سهر آبادان) در سال ۲۹۲ قبل از میلاد:

این نبرد میان گُردها (گُردگال) و جدگال‌ها در سال ۲۹۲ ق.م در دره سهر آبادان روی داد. اگماران فرمانروای سند به همراهی تیره‌های سه عشیره بزرگ خود، (بنیا)، (مومید) و (تاک) وارد دره سهر آبادان (سوراب) شد و شروع به

طراحی نقشه‌ای نمود تا به سمت شمال پیش روی نماید و پایتخت کیکانی‌ها، (کیکان) را تصرف نماید. در سوی دیگر کردها نیز بعد از ورود میر برسان فرمانروای زابلستان، خود را آماده می‌کردند تا با یک حمله جانانه به حضور وحشیانه جدگال‌های مهاجم در این منطقه پایان بخشند.

سپاه کردها به سمت شهر آبادان حرکت نمود و در مقابل دشمن خیمه‌های خود را بر پا کرد. در روز دوم کردهای شجاع به این ترتیب به جدگال‌ها حمله کردند: لشکر کردهای صباحی، سنجای، صفاری و زنگنه به فرماندهی میر برسان، به سمت راست سپاه جدگال‌ها یورش بردند و میر کیکان به همراه تیره‌های کیکانی، صارونی، غوزداری، ارمیلی، بولانی، مشکانی و گریشکانی گرد براخویی به مرکز سپاه جدگال‌ها حمله خود را آغاز کردند و همچنین فرمانده کردهای مکران، میر (کباد ادرگانی) همراه با جوانان جنگاور ماملی، ادرگانی و کرمانی به سمت چپ سپاه جدگال‌ها حمله ور شدند، این جنگ سرنوشت ساز ۳ روز به طول انجامید و در نهایت به شکست جدگال‌ها منجر شد و «اگماران» ناچار شد که پیشنهاد صلح بدهد و بعد از آنکه کردها به این شرط که دیگر هوس حمله و تجاوز به مناطق آنها را در سر نپروارند، پیشنهاد او را پذیرفتند، اگماران شرط آنان را قبول کرد و دره سهرآبادان مرز میان دو گروه شد.

الحاق کیکانان به سرزمین زابلستان:

بعد از جنگهای ویرانگری که کردهای براخویی و مکران در برابر یونانیان و جدگال‌ها انجام دادند، شیرازه حاکمیت و قدرت آنها را از هم گسست و اوضاع آنان را در برابر دشمنانشان بسیار ضعیف گردانید، به این خاطر آنان متوجه اتحاد ملی و نژادی خود شدند، چرا که بجز میر کیکان دوم و میر روشی گورانی که از این جنگ‌ها جان سالم به در برده بودند، بقیه شهید شده بودند و جدای از این، برای آرامش و آزادی بیشتر، کردهای براخویی چاره کار را در آن دیدند که سرزمینشان را به زابلستان که در اختیار هم نژادانشان بود، الحاق نمایند.

آخرین فرمانروایی کردهای براخویی در توران:

میر کیکان دوم، آخرین فرمانروای کردهای براخویی بود که بدون هیچ گسستی از سال ۳۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد بر توران فرمانروایی نمود. میر کیکان دوم شانزدهمین امیر خاندان کیکانی گرد براخویی بود که حمله اسکندر به حاکمیت او و دیگر کردها بر توران پایانی اسفناک داد. بقیه حیات میر کیکان در خدمت احیای مجدد آزادی و استقلال و شرف ملتش در نبردهای پی در پی سپری شد. او اولین بار با یونانیان و برای آخرین بار در نبرد با جدگالها در تلاشی خستگی ناپذیر برای احقاق حقوق کردها دین خود را به مردمان سرزمینش ادا کرد و صفحه رنگین دیگری بر حیات و تاریخ قوم گرد حک نمود.

در این مدت امرای دیگر تیره‌های گرد براخویی که در کنار او بر اعتبار و اقتدار حکومت‌شان افزودند، به شرح زیر می‌باشد:

۱- میر روشی گورانی
۲- میر جاگین سارونی
۳- میر شادین غوزداری
۴- میر راسن مشکانی
۵- میر نورگان ارمیلی
۶- میر آچاک گریشکانی
۷- میر بروز بولانی

بخش دهم

تبرستان

www.tabarestan.info

جلوه‌های گوناگون حیات سیاسی - اجتماعی کردهای براخویی در «توران»

در این بخش تمرکز خود را بر جلوه‌های مختلف زندگی قومی و اجتماعی کردهای براخویی اعم از اینکه، زبان آنان چه زبانی بوده است؟ چه آیینی داشته و از چه آداب و رسوم و فرهنگی پیروی می‌کرده‌اند؟ بعد از سکونت‌شان در توران قرار می‌دهیم.

بر اساس تاریخ مردوخ، کردهای براخویی از تیره‌های یک نژاد بزرگ و معروف‌اند که گذشته و تاریخ آنها آشکار و روشن است و بیگمان مردمانی که دارای پیشینه‌ای چنین درخشان و بزرگی باشند، انتظار می‌رود که بعد از سکونت‌شان در یک سرزمین جدید (بلوچستان) صاحب دستاوردهای بسیار بزرگ دیگری باشند که در جای خود قابل تأمل و شایسته بحث و نتیجه‌گیری است. هرچند این گنجینه‌های گرانبها و این دستاوردهای عالی، در عمق و اندرون تاریخ به سختی قابل رؤیت و مشاهده‌اند و به علت تحولات زمان در خاطره نسل‌های بعد گم شده و در فضای مه‌آلود زمان رنگ فراموشی به خود گرفته‌اند.

متأسفانه محققین اروپایی سده ۱۸ و ۱۹ م هیچ افق روشنی را درباره دوران اوج و اعتلای تاریخ این شاخه از کردها، به نام کردهای براخویی که سرزمین‌شان از دیرباز به نام توران شناخته می‌شده، در معرض دید نمی‌گشایند. در این جا وظیفه خود می‌دانم که بگویم، در دنیای پیچیده علم (تاریخ) محققین باید سپاسگزار «شیخ محمد مردوخ کردستانی» نویسنده (تاریخ مردوخ) و همچنین «آخوند محمد صالح زنگنه» مؤلف (کورد گال نامه ک) باشند که اطلاعات بسیار روشنی را درباره این دوران ناشناخته از تاریخ در اختیار ما گذاشته و به روشنی در باره تاریخ کردهای براخویی مطالب ارزشمند خود را بیان نموده‌اند. لازم به ذکر است که هیچ محقق مشهور دیگری در این خصوص اینچنین دقیق و روشن تحقیقی ارائه ننموده است.

آیین کردهای براخویی :

تاریخ مردوخ می‌گوید : «تاریخ و گذشته کردها قبل از اینکه به سرزمین امروزی‌شان یعنی کردستان بیایند، درهاله‌ای از ابهام قرار دارد، اما بعد از وارد شدن به کردستان و سکونت آنان در این سرزمین مقدس، در بعضی از منابع تاریخی مشخص شده که این مردمان (نور و روشنی) را پرستش می‌کرده‌اند و از تاریکی و ظلمت تنفر داشته و از آن هراسان بوده‌اند، در واقع باید گفت که (اهورا پرست) یا همان (آتش پرست) بوده‌اند». نویسنده تاریخ مردوخ همچنین به ریشه یابی و تجزیه و تحلیل کلمه «اهورا» می‌پردازد و می‌گوید: «این کلمه از دو واژه دیگر مشتق شده است؛ (هور) به معنی آتش و (ئا=آ) به معنی (هات = آمد) و کل کلمه این معنی را می‌رساند که، اهورا از آتش پدید آمده است و از آتش نیز روشنایی و نور به وجود می‌آید. این مردمان نور و روشنی (آتش) را پرورش دهنده همه جانوران و منبع قدرت و انرژی دانسته‌اند».

کورد گال نامه هم می‌نویسد: «مردمان گرد نژاد، آتش پرست بوده‌اند و آداب و رسوم آیینی ساده داشته‌اند». در مورد کردهای براخویی نیز اشاره

می‌کند که آنها در طول روز ۳ بار مراسم دینی خود را انجام می‌دادند؛ در هنگام طلوع خورشید، ظهر و هنگام غروب آفتاب. به پرستشگاه شان، (آرین) و به کسی که از آن نگهبانی می‌نمود، (آری وان) می‌گفتند، به جز دو پرستشگاه معروف که به (آرین زوراک) و (آرین حلوان) معروف بوده‌اند، در هر شهر و روستایی نیز محلهایی برای عبادت و پرستش وجود داشته است. این دو پرستشگاه معروف از مقدس‌ترین و مهم‌ترین معابد محسوب می‌شدند و هر سال در فصل بهار، مردم در هر نقطه از توران برای عبادت و زیارت به این مکان‌ها می‌آمدند.

ساختار پرستشگاه‌ها:

همانگونه که قبلاً بیان کردیم، آیین‌ها و مراسم دینی کردها بسیار ساده و مختصر بود و همینطور پرستشگاه‌ها و معابد آنان به دور از هر گونه آرایش و تزئینات بود. ساختار این معابد به اشکال مربع و مستطیل بود، اما فضای آنها بسیار وسیع و بزرگ در نظر گرفته می‌شد. در مرکز آنها، حلقه‌ای آهنی قرار داشت که در میان حلقه ۳ آتشدان نیز تعبیه شده بود که شبانه روز آتش در آنها روشن و شعله ور بود و پرستش کنندگان به دور آنها طواف می‌کرده و بعد از عبادت خود، باز گشت می‌نمودند.

وظایف نگهبانان معابد:

نگهبان معبد یا همان «آری وان» وظایف زیر را بر عهده داشت :

- ۱- جلوگیری از خاموش شدن آتش معبد در طول شبانه روز.
- ۲- تهیه سوخت برای روشن نگه داشتن آتش.
- ۳- حضور مداوم در معبد.
- ۴- شمارش و ثبت هدایایی که از جانب زائران برای معبد آورده می‌شد.
- ۵- ذخیره چوب‌ها (سوخت) زائران برای معبد.

بعضی از مواقع زائران برای اینکه گناهانشان پاک شود، بهترین نوع چوب یا سوخت را به معبد اهدا می‌کردند.

آداب و رسوم ملی کردهای براخویی:

از منابع تاریخ قدیم روشن می‌شود که آداب و رسوم همه کردها یکی بوده است و کردهای براخویی نیز به این آداب و رسوم کاملاً پایبند و متعهد بوده‌اند:

۱- در هر خانواده و در صورت عدم وجود پدر، عضو ارشد و بزرگتر خانواده سرپرست و مدیر آن محسوب می‌شد.

۲- ازدواج با رضایت بزرگان هر دو طرف (عروس و داماد) انجام می‌گرفت و در شب زفاف باید رسم (دوجین) یعنی به هم رساندن عروس و داماد به اجرا در می‌آمد؛ به این طریق که عروس و داماد بر تشکهای مخصوص روبه روی هم نشسته و به آرامی پیشانی خود را به هم می‌مالیدند. بعد از انجام این رسم، مراسم عروسی طبق رسومات دیگر به اجرا در می‌آمد.

در خصوص این رسم باید گفت که بسیار جای تعجب است؛ زیرا قبایل بلوچ تا به امروز به این رسم پای بندند و در عروسی‌ها آن را بسیار مهم می‌دانند و به آن «دوگ» می‌گویند.

۳- تعدد زوجات ممنوع نبوده و مرزی نیز برای آن قائل نمی‌شدند.

۴- زنا را تاوان بزرگی به حساب می‌آوردند و برای آن مجازات اعدام را در نظر می‌گرفتند.

۵- ازدواج با مادر، خواهر و دختر ممنوع بود.

۶- رسم ختنه کردن در میان آنها وجود نداشته و این سنت بعد از اسلام رایج شده است.

۷- فرزندان قبل از بلوغ، حق بستن (پشتین) (شال) را نداشتند.

۸- دختران بعد از ازدواج می‌توانستند زلف‌های خود را آویزان کنند. این رسم تا به امروز در میان قبایل بلوچ باقی مانده است.

۹- شغل کردها از ابتدا «شبانى و رمه رانى» بوده است، اما بعد از آنکه آنها زندگى شهرى و یکجا نشینی را برگزیدند، پیشه کشاورزى را انتخاب نمودند و برای پیشرفت در این امر، شروع به ساخت آب بند (سد) نمودند که آثار آنها تا به امروز باقى مانده و تعجب همگان را برانگیخته است. امروزه به بقایای این سدها (که ور بند) یا همان سد آتش پرستان مى‌گویند.

۱۰- در امر تجارت و بازرگانى از فلزات و مسکوکات استفاده نمى‌کردند؛ بلکه بیشتر مبادلاتشان کالا به کالا (تهاترى) بوده است.

۱۱- لباس و کفش آنها از پشم گوسفند و پوست و چرم حیوانات بود.

۱۲- در کارهای روزانه، زنان نیز دوشادوش مردان کار مى‌کردند.

۱۳- آداب و رسوم مربوط به مردگان نیز بسیار ساده بوده است؛ در اوایل مرده‌هایشان را بر بالای بلندی‌ها و کوه‌ها قرار مى‌دادند تا طعمه پرندگان و سایر حیوانات بشود و بعدها آن‌ها را در اندرون غارها دفن مى‌کردند، امروزه در دره پندران (شهر زهرى) غارى وجود دارد که در آن مردگان را به همین شیوه دفن مى‌نموده‌اند.

۱۴- سلاح‌های آنان نیز به اشکال زیر بوده است:

تیر- کمان، شمشیر - خنجر، میخ‌های بزرگ، نیزه، کتک، نردبان‌های طنابى، سپر و فلاخن.

۱۵- رسم سلام و احوال پرسى^۱ که در زبان کردى به آن (حال گرتن) مى‌گویند، در میان این شاخه از کردها نیز مرسوم بوده است. این رسم به این شیوه بوده است: هنگامی که کسی مهمان خانه‌ای می‌شد، بعد از خوشامدگویی و سلام و احوال پرسى، درباره سفر و هدف فرد از آن سفر و همچنین اوضاع و احوال جایی که از آنجا آمده، سوال و جواب‌هایی رد و بدل می‌شد و هنگامی که مهمان توضیحات خود را به پایان می‌رسانید، میزبان نیز از خود و سرزمینش صحبت می‌کرد. به این رسم (حال گرتن) (حوال پرسى) می‌گفتند. در گذشته‌های دور که امکان ارتباط و مطلع شدن افراد از اوضاع و شرایط دور

^۱ رسم احوال پرسى: مؤلف در متن اصلی کتاب، به این رسم، رسم (حال) گفته است. (مترجم)

و بر وجود نداشت، این رسم بسار مهم بود، چرا که آنها را از اوضاع و شرایط دیگر مناطق مطلع و آگاه می‌ساخت.

جالب این جاست که این رسم به صورتی که آن را بیان نمودیم، امروزه نیز در میان بلوچ‌ها بعد از گذشت ۳ هزار سال هنوز به قوت خود باقی است.

کشاورزی کردهای براخویی:

دانستیم که کردها، قبل از ساکن شدن در کردستان، رمه ران و کوچرو بوده و همیشه از جایی به جای دیگر با الاغ و گاری در رفت و آمد بوده و زندگی آنان مبتنی بر کوچ نشینی و مهاجرت بوده است. با توجه به کوهستانی بودن سرزمین کردستان، آنها در فصل سرما به گرمسیر یا همان قشلاق می‌رفته و در فصل گرما نیز به سردسیر یا ییلاق کوچ می‌نمودند. اما بعد از آنکه توانستند از نعمت آب بهره و استفاده بیشتری ببرند، شروع به ایجاد آب بندها (سد) نمودند و زراعت را پیشه خود ساختند و به این ترتیب زندگی یکجانشینی را برای خود برگزیدند.

هنگامی که کیقباد، سردار مادهای کُرد توانست که سلطنت «ماد» را پایه‌گذاری نماید، قوم کُرد نیز قومی متمدن و مترقی و یکجانشین شده بود و بعد از آن که در سال ۸۵۳ ق.م توانست که پادشاه سرزمین توران، افراسیاب را شکست دهد و سرزمین‌های زابلستان، مکران و توران را تحت حاکمیت خود درآورد، در این مناطق کردهای براخویی را ساکن نمود. کردهای این دیار نیز شروع به کشاورزی نموده و آنچنان با علاقه و انگیزه به این شغل پرداختند که توانستند زمینهای خشک و لم یزرع توران را شخم زده و آباد نمایند و در این امر از هیچ تلاش و کوششی مضایقه ننمودند.

بنابه گفته کوردگال نامه، کردهای براخویی در تمام نقاط توران، سدهای بسیاری ایجاد کردند که شمار آنها قابل شمارش نبود و مهندسانی که بر این امر نظارت داشتند، آنقدر در کار خود تبحر و مهارت داشته‌اند، که امروزه آثار

بر جای مانده از پروژه‌های آنان در ساخت این سدها، تعجب همگان را برانگیخته است.

محققین باستان شناس سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی درباره این سدها اینچنین قضاوت کرده‌اند:

«همانگونه که از اسم این سدها (گاور بند) که آتش پرستان ایجاد نموده‌اند، پیداست که به طرز شگفت انگیزی طراحی و ساخته شده‌اند. این سدها در نواحی کوهستانی بلوچستان به تعداد زیاد وجود داشته‌اند و بسیاری از این سدها برای اینکه آب بیشتری را در خود جای دهند و بتوان از آب آنها در امر کشاورزی حداکثر بهره را برد، بر سر راه کاروانسراهای قدیم و در نزدیکی دره‌ها و کوهها ایجاد شده‌اند. سؤال این جاست که سازندگان این سدهای شگفت‌انگیز و باور نکردنی چه کسانی بوده‌اند؟ این سؤالی است که اگر همه منابع آگاهی بخش را نیز در نظر بگیریم، نمی‌توانیم برای آن جواب قانع کننده‌ای بدهیم. هرچند درباره ساخت این سدها دیدگاههای متفاوتی وجود دارند و بعد از مطالعه آنها به این نتیجه می‌رسیم که با توجه به روایات موجود، بیگمان مردمان ساکن این مناطق سازندگان اصلی آنها می‌باشند و این سدهای اعجاب‌برانگیز را همان آتش پرستان کرد ساخته‌اند که این نظر تا به امروز به قوت خود باقی است.

جای بسی تأسف است که نوادگان و نسلهای بعدی این پهلوانان و قهرمانان، که امروزه در بلوچستان زندگی می‌کنند و خود را به اسم بلوچ می‌شناسند، این سازندگان ماهر و توانا را نمی‌شناسند و اینکه آنها چه کسانی و از چه نژادی بوده‌اند؟! در واقع با مرور صفحات تاریخ و تأمل و تدبر در زندگی مردمان گذشته، حقیقت زنده و آشکاری مشاهده می‌شود و آن این است که در همیشه تاریخ و حیات انسانها، از دیرباز ظلم و ستم، استیلا و تغییر و تحول وجود داشته است و این خود باعث سست شدن و کم رنگ شدن پیوندهای نژادی انسانها با تاریخ گذشته اجداد و نیاکان آنها شده است و این دلیل خوبی است برای فهمیدن و یافتن ارتباط و پیوند بلوچهای امروزی با اجداد گذشته‌شان که

همان «گرد»ها می‌باشند و در حقیقت ما می‌توانیم خود بلوچ‌ها را مسؤل این جدایی و نابودی تدریجی نژادی بدانیم. هر چند از یک نظر، حق با آنهاست که با سازندگان این سدها آشنایی نداشته باشند، زیرا از آن زمان حدود ۳ هزار سال می‌گذرد و اجداد و نیاکان آنان متعلق به قبل از دوره آنان (اسلامی) و آتش‌پرست بوده‌اند.

بنابه نوشته «کوردگال نامه‌ک» این سدها را کردهای براخویی که از تیره‌های مادهای گرد بوده‌اند، در مدت فرمانروایی ۵۰ ساله خود بر توران (۸۵۳ تا ۳۳۰) قبل از میلاد، ایجاد نموده‌اند.

اسامی دره‌هایی در بلوچستان که هنوز آثار این سدها در آنها باقی مانده است:

۱- در ناحیه سراوان در دره‌های «گزرگ»، «لزموک»، «رویدار»، «چهیر جم باری».

۲- در منطقه جهالاوان و در طول آن یعنی از دره «سوراب» تا دره «حب» زنجیره‌ای از این سدها دیده می‌شوند که در بعضی از این دره‌ها هنوز این آثار بر جای مانده است :

(به هپو، لاکوریان، سارونه، گدر، مشک، جیبری و حب).

در منطقه «خاران» نیز تعداد زیادی از این سدها وجود دارد که در دره‌های «راسکوه»، «گه ر» و کوه «سیاهان» قابل مشاهده هستند.

زبان کردهای براخویی :

زبان کردهای براخویی همان زبانی بوده است که مادهای گرد نیز به آن تکلم می‌نموده‌اند. تاریخ مردوخ که اختصاص به تاریخ کردها دارد، می‌گوید: «کتاب اوستا به زبان گردی نوشته شده است» و همچنین این را نیز می‌افزاید: «که تا به امروز، هیچ کتاب قدیمی دیگری به زبان گردی پیدا نشده تا با مقایسه کتاب اوستا با آن، با اطمینان بگوییم که زبان اوستا با گردی یکی بوده است».

کوردگال نامه نیز با دیدگاه تاریخ مردوخ موافق است و می‌گوید: «هنگامی که گُردهای براخویی وارد توران شدند، به زبان گُردی تکلم می‌کردند و ساکنان قدیمی توران به آنان (کوردگال) یعنی کسانی که به گُردی صحبت می‌کنند، می‌گفتند». درباره زبان گُردی، همانگونه که تاریخ مردوخ در این باره بحث می‌کند، به دست می‌آید که قبایل گُرد قبل از ساکن شدن در کردستان امروزی، در نواحی مختلف پراکنده شدند و به خاطر این تغییر مکان، در گویش و حتی زبان آنها نیز تغییراتی ایجاد شد که در نهایت این زبان به چهار گویش به نام‌های (کرمانجی، گورانی، لُری و کلهری) تقسیم شد.

نویسنده کوردگال نامه نیز می‌گوید: «بعد از سکونت این تیره از گُردها در توران و زابلستان، تا مدت‌ها بعد در زبان گُردهای براخویی و زنگنه تغییری ایجاد نشد و به همان شکل اولیه خود باقی ماند و در واقع این بلوچ‌های (امروزی) نیز به همان زبان گُردی تکلم می‌کردند». به نوشته کوردگال نامه، بعد از آنکه گُردهای براخویی بر توران تسلط یافتند، بعضی از اقوام اصلی نژاد (تورانی) که قبل از آنها، از آسیای میانه به ارتفاعات توران کوچ نموده بودند، با ورود گُردها، همچنان در توران باقی ماندند و حاکمیت گُردهای براخویی را پذیرفته و از آنها تبعیت کرده و با آنان حشر و نشر و اختلاط پیدا کردند. کوردگال نامه اسامی این قبایل را به شرح زیر می‌داند:

(گرگاو، گندارچی، هنگاساری، موجارک، ره زنداک، سه می‌غان، سورغان، مندغار، داهی مارک، ره تگا سارتی، میمو جاندک، جوگمان، هوناک، جسفاک، ارزنگی، الیاتون، کاوکان، زنگولدک، سارغون، کالداش، گیواک).

تعداد این قبایل ۲۱ قبیله بوده است و به زبان ترکی صحبت می‌کرده‌اند. اختلاط و نزدیکی با این قبایل تورانی نژاد، زبان بزرگی را به زبان گُردهای براخویی وارد ساخت و آنها را ناچار نمود مدتی به زبان آنان (ترکی) تکلم نمایند. همراه با تمامی این تغییرات و همگام با تحولات تاریخی، زبان «گُردی» آنها عاقبت به «بلوچی» تغییر نام یافت و زبان «ترکی» نیز نام «کوردگالی» به خود گرفت. امروزه در جنوب بلوچستان به زبان براهویی همان «کوردگالی»

می‌گویند. در این خصوص می‌توانیم بگوییم که هر چند بلوچی و براهویی از لحاظ زبانی از دو نژاد جداگانه‌اند، اما ۸۰ درصد کلمات‌شان باهم مشترک است و این در نتیجه همان آمیختگی نژادی و ترکیب کردهای براخویی با قبایل تورانی ترک زبان بوده است.

حقیقت دیگری در رابطه با اختلاط و آمیختگی زبانی و نژادی این دو دسته از قبایل که نباید از آن چشم‌پوشیم، این است که در گذشته، زبان ترکی هر چند با سایر زبان‌های از جمله سندی، سرائیکی، فارسی و پشتو هم‌جوار و نزدیک بوده است، اما با هیچ‌کدام از این زبانها به‌اندازه زبان «کردی» اختلاط و هم‌زیستی نداشته است. به گفته کوردگال نامه؛ ترکی یا همان زبان براخویی‌های امروزی، از خانواده زبانهای آسیای میانه می‌باشد و به تعبیر دقیق‌تر از شاخه‌های زبان تورانی اشتقاق و ترکیب یافته است. برای اثبات و حقانیت گفته‌های فوق، به کتاب عالم معروف و روشنفکر «میر گل خان نصیر» در کتاب (کوچ و بلوچ) می‌توان اشاره نمود؛ ایشان در کتاب تاریخی خود برای ما روشن می‌سازد که با توجه به نتایج حفاریهای دو تن از باستان‌شناسان فرانسوی به نامهای «مسیو فوشه» و «مسیوهایکنز» که در سال ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶م در ناحیه بگرام که در نزدیکی کابل است، و کشف سنگ نبشته‌ای در این خصوص که روی آن عبارت «شاه لوکیا» نوشته شده بود، می‌توان گفت که این اثر متعلق دوران فرمانروایی «کوشانی»های ترک نژاد بوده است و با توجه به اینکه در زبان بلوچی و براهویی نیز به شتر نر «لوک» می‌گویند و با توجه به دستور زبان این دو زبان (بلوچی و براهویی)، کلمه شاه به (معنای بزرگی) نیز به عنوان پیشوند در ابتدای بعضی از اسامی و اصطلاحات به کار برده می‌شود از جمله؛ (شاه توت = توت بزرگ)، (شاه دگ = بزرگ راه)، (شاه میر = میر بزرگ) و (شاه لوک = شتر نر بزرگ)، کلمه شاه لوکیا نیز از این قاعده مستثنی نیست و ترکیب دستوری آن با شیوه دستوری در زبان براهویی مثل هم می‌باشد. حرف «یا» نیز با توجه دستور زبان براهویی، معنی «جا و مکان» را می‌رساند. برای نمونه در زبان براهویی «خن» به معنای چشم است و وقتی می‌گویند (خنی یا)

یعنی به جای چشم، (دیر = آب) (دیری یا) که به معنای بردارنده آب، و (شاه لوکیا) نیز به معنای مکان و جای شتر نر بزرگ می‌آید.

در این رابطه، سند تاریخی دیگری نیز وجود دارد و آن اینست؛ وقتی که خاندان اشکانی در سال ۲۳۲ قبل از میلاد، وارث تاج و تخت ماد و پارس گشتند و به حاکمیت سلوکیان یونانی نژاد برای همیشه پایان دادند، در سال ۴۸ میلادی و هنگامی که «واردان» پادشاه بود، از جانب شمال حمله کوشانی‌های ترک نژاد به ایران آغاز شد و پس از مدتی آنها توانستند ناحیه شرقی سلطنت اشکانیان را که شامل (کابلستان، زابلستان، توران و بخش مرکزی مکران) بود، به زیر سلطه خود درآورند و در همین زمان که پیوندهای دوستانه‌ای میان گردهای زنگنه زابلستان و گردهای براخویی با ترک‌های کوشانی به وجود آمد و آنها به طور مسالمت‌آمیزی در کنار یکدیگر به همکاری باهم پرداختند. فرمانروایان کوشانی از این موقعیت دوستانه بسیار بهره بردند و با کمک آنها فرمانروایی خود را قدرتمند ساختند.

گردهای براخویی و زنگنه آنچنان با کوشانی‌ها در آمیختند که بعدها جدا ساختن و تفکیک آنها از هم بسیار مشکل شد. به این ترتیب زبان اصلی این نژاد کرد، در دوره بعد، نام «بلوچی» به خود گرفت و زبان ترکیب یافته کردها و کوشانی‌ها (ترک) که اختصاصات هردو زبان در آن مشاهده می‌شد، به یک زبان جدید به نام (کوردگالی) معروف و منسوب گشت که امروزه نیز در شمال بلوچستان به آن «براهویی» و در جنوب «کوردگالی» می‌گویند. کوردگال نامه می‌نویسد: «زبان مادری و اصلی گردهای براخویی به گویش «(کرمانجی) زبان کُردی بسیار نزدیک و شبیه به هم بوده است» که این نظر می‌تواند کاملاً درست و منطقی باشد، چرا که با نگاهی به گویش کرمانجی زبان کُردی و زبان کُردی براخویی‌ها (بلوچی امروزی) و آن هم بعد از گذشت ۳ هزار سال و بعد مسافت میان کردستان و توران (بلوچستان)، در واقع معانی و فونتیک بسیاری از کلمات این دو زبان مثل هم بوده و حتی در دستور زبان آنها نیز این یکسانی و اشتراک کاملاً وجود دارد.

جدول کلمات مشترک زبان کردی کرمانجی و بلوچی (کردی اصیل
براخویی) با توجه به معنا و تلفظ :

(رسم الخط در دو ستون اول به زبان کردی است و معادل‌های فارسی نیز
در ستون آخر اضافه شده است). م. نصری

ردیف	کردی کرمانجی	بلوچی (کردی اصیل براخویی)	فارسی
۱	ئاسن	ئاسن	آهن
۲	هه ره ک، (مشار)	هه ره خ	اره
۳	به هر، (به ش)	به هر	بهره، (قسمت)
۴	به ور، (به فر)	به ور	برف
۵	باسک	باسک	گردن
۶	گوه رک، (به رخ)	گوه رخ	بره
۷	برا	براس، برات	برادر
۸	زانا	زاناس، زانات	دانا
۹	دوژمن	دوژمن	دشمن
۱۰	دزی	دوزی	دزدی
۱۱	هه چی، (هه رچی شت فاک)	هه چی	هرچه، هر چیز
۱۲	که وش	که وش	کفش
۱۳	که وان	که وان، که مان	کمان
۱۴	هورد، (حورد، ورد)	حیرس، (حورد)	خرد، ریز
۱۵	ووسا، (وشه)	واجه، (واژه)	واژه
۱۶	وه ش	وه ش	خوش
۱۷	مژ، (موژ)	موژ	مه
۱۸	سور	سور	سرخ، قرمز
۱۹	سار، (سارد)	سارت	سرد
۲۰	ترس فاک، (ترسن فاک)	تورس فاک، (تورسوخ)	ترسو

۲۱	تینی، (ت قانی، تینوو)	توننی	تشنه
۲۲	ئه فسو، (ئاوس)	ئاوسن، ئاپوس	آبستن
۲۳	ئانی	ئانیشک، (ئانیشه غ)	آورد
۲۴	بژو، (بوژو، پرچی ملی هه سپ)	بوشک	مژّه، (یال اسب)
۲۵	چرینگ، (بلیسه)	چیرشک	زبان، لهیب
۲۶	هه وار، (هاوار)	هه وه	فریاد

«ميجر جيورج واترز گيلبرتسن» نویسنده (Colloquial English-Baloachi Dictionary) در مقدمه کتابش در باره یکسانی و اشتراک زبان کردی کرمانجی و کردی اصیل براخویی (بلوچی امروزی) می‌نویسد:

«در گویش کرمانجی زبان کردی، واژه‌های بسیاری وجود دارند که اندازه شباهت و یکسانی آنها به زبان بلوچی بیشتر است تا به فارسی.» "کلمات جدول فوق نیز نمونه‌هایی از این دست می‌باشند که با مطالعه و مقایسه‌ای سطحی بین دو زبان حاصل شده‌اند و اگر باز هم با توجه و دقت بیشتری به هر دو زبان نظر بیافکنیم، می‌توانیم کلمات و واژه‌های بسیار دیگری به این مجموعه بیافزاییم."

"و اگر همه این کلمات را که بی‌شک به هیچ شیوه‌ای نمی‌توان آنها را واژه‌های «فارسی» اصیل دانست، بر اساس سطح تشابه و یکسانی آنها، همراه با واژه‌های بلوچی دیگر به زبان بلوچی اضافه و ترکیب نماییم، بسیار به روشنی متوجه خواهیم شد که زبان بلوچی چقدر باید ممنون و سپاسگزار و مدیون زبان کردی کرمانجی باشد.

تشکیلات نظامی کردهای براخویی:

همانند قوانین و تشکیلات جدید امروزی، در گذشته نیروهای نظامی به عنوان یک تشکیلات مستقل و جداگانه اداره و سازماندهی نمی‌شد، بلکه در موقع و زمان هر حمله و تهاجم و جنگی، هر فرد توانا و تندرست به عنوان یک

نیروی جنگی (سرباز) محسوب می‌شد. هر چند بسیار ضروری بود که افراد قبایل درباره تاکتیک‌های جنگی و نظامی آگاهی لازم را به دست می‌آوردند و در به‌کارگیری سلاح‌های نبرد به خوبی عمل می‌نمودند. از این رو در گذشته هنگام نیاز و ضرورت، حضور افراد در خدمت سربازی اجباری می‌شد.

در سال ۸۵۳ ق.م بعد از تصرف توران، گردهای براخویی به عنوان مرزداران و نمایندگان مادها و همچنین هخامنشیان، نزدیک به پنج قرن، فرمانروایی و حاکمیت درخشان خود را بر این سرزمین اعمال می‌نمودند.

در این مدت اهمیت فوق‌العاده‌ای به سازماندهی و پرورش نیروهای نظامی و متری کردن تشکیلات سپاهی و لشکری خود مبذول داشتند. آنها در میان اقوامی جنگجو و توانا ساکن بودند و این لازم بود تا برای استقلال و حیات خود در این خطه، در امور نظامی لشکری و تجهیز سربازان نهایت تلاش و سعی خود را به کار می‌بستند. کردگال نامه روشن ساخته است که تشکیلات نظامی و سربازی گردهای براخویی همچون مادها بوده است؛ زیرا به خوبی روشن است که براخویی‌ها در اصل قسمتی از سپاه مادها بوده‌اند که به عنوان مرزداران آنها به این سرزمین آمده‌اند و قطعاً در امور نظامی نیز وارث تاکتیک‌های هم‌نژادان خود بوده‌اند.

کورد گال نامه چگونگی شکل‌گیری و تشکیلات نظامی و لشکری گردهای براخویی را به شکل زیر بیان نموده است :

تفکیک و تقسیم مردان قبایل:

مردان قبایل را به دو دسته تقسیم می‌نمودند و این دو دسته را تحت عنوان (سویت ریش) و (کماش) می‌شناختند. سویت ریش از مردانی تشکیل شده بود که پیر و از کار افتاده بوده و نمی‌توانستن در جنگ مشارکت داشته باشند. وظیفه این گروه در هنگام جنگ این بود که سرپرستی خانواده و فرزندان و همچنین نگهداری و مراقبت از حیوانات و زمینهای کشاورزی را بر عهده گیرند.

دسته کماش نیز از مردان جوان و توانای قبیله تشکیل یافته بود و در نهایت این گروه بودند که نیروی اصلی نظامی را در سطح ملی تشکیل می دادند.

طبقه بندی تشکیلات نظامی (لشکری) کردهای براخویی:

سپاه کردهای براخویی از سه بخش بزرگ نظامی که امروزه به آن (لشکر)^۱ می گویند، به وجود آمده بود. این سه لشکر به نام های (کیکان بولک)^۲، (غوزدار بولک)^۳، و (ارمیل بولک)^۴ شناخته می شدند. از لحاظ تشکیلاتی این «بولک» ها (لشکر) به (هنگ)^۵، (گروهان)^۶ و (دسته)^۷ تقسیم می شد که خود آنان، به آنها (جوک)، (پارین) و (شلوار) می گفتند :

۱- شه لوار: از اعضای یک خاندان تشکیل شده بود که توانایی نظامی داشتند. از چند شلوار، پارین (که امروزه به آن «گروهان» می گویند) به وجود می آمد.

۲- پارین: پارین یا گروهان از چند شلوار (دسته) به وجود می آمد. چند گروهان نیز دسته هایی به نام (هنگ) را تشکیل می دادند که به آن (جوک) می گفتند.

۳- جوک: (جوک) یک نیروی بزرگ نظامی بود، از این (جوک) ها نیز بولک یا همان لشکر به وجود می آمد.

^۱ لشکر (Division)، در تشکیلات نظامی از چند هنگ به وجود می آید. در آن دوران به نام بولک شناخته می شد و کردهای براخویی دارای سه لشکر بودند.

^۲ کیکان بولک: نیروی بزرگی از سربازان گرد براخویی بود که از چند هنگ تشکیل یافته بود که امروزه به این نوع نیروی نظامی لشکر می گویند.

^۳ غوزدار بولک: نیروی بزرگی از سربازان گرد براخویی بود که از چند هنگ تشکیل یافته بود. امروزه به این نوع نیروی نظامی لشکر می گویند.

^۴ ارمیل بولک: نیروی بزرگی از سربازان گرد براخویی بود که از چند هنگ تشکیل یافته بود. امروزه به این نوع نیروی نظامی لشکر می گویند.

^۵ هنگ: (Regiment)، از چند تیپ و گروهان به وجود می آید.

^۶ گروهان: (Cimpany)، از چند دسته به وجود می آمد.

^۷ دسته: (Section)، از چند سرباز تشکیل می شود. (مترجم)

رسم حول (جار زدن) :

گردهای براخویی نیروی نظامی مستقل و فراوانی در اختیار نداشتند تا از آن در مواقع لزوم و در برابر دشمن در اسرع وقت استفاده نمایند، به این خاطر از رسم (حول)^۱ یا همان اعلام عمومی و جار زدن استفاده می‌کردند تا به این وسیله مردمان سرزمین‌شان را از جنگ مطلع سازند.

توضیحاتی در خصوص حول:

حول کلمه‌ای است کردی به معنی آگاه نمودن و مطلع ساختن با صدای بلند و رسا می‌باشد که به وسیله آن یک خبر و حادثه مهم را اطلاع و اعلام می‌نمایند، برای این منظور، جای مناسبی انتخاب و همه سربازان و نیروهای نظامی تحت امر فرماندهان‌شان در این مکان اجتماع می‌کردند.

در گذشته‌های دور برای اعلان عمومی و مطلع ساختن مردم از یک واقعه مهم، وسیله‌ای وجود نداشت و تنها راه همین شیوه جار زدن بود و آن را بهترین راه ممکن می‌دانستند و کلمه حول امروزه نیز در زبان بلوچی و براهویی به همین معنی می‌آید.

چگونگی تشکیل نیروی نظامی:

نیروی نظامی در آن دوران از دو بخش تشکیل شده بود:

۱- نیروهای سواره نظام

۲- نیروهای پیاده نظام

۱. رسم حول: به نظر نویسنده این کلمه، کردی است و به معنی اعلان خبر در اسرع وقت می‌باشد. چرا که در گذشته‌های بسیار دور، هیچ نوع وسیله ارتباطی وجود نداشته تا به این وسیله گردهای براخویی بتوانند در زودترین وقت ممکن، تمام مناطق سرزمین توران را از وقایع مطلع بسازند. رسم حول به آنها این امکان را می‌داد که همه مردم را از رویداد های مهم آگاه نمایند. (مترجم)

سواره نظام نیز از دو دسته تشکیل می‌شد :

۱- دسته‌ای که اسلحه‌های سبک را حمل می‌کردند.

۲- دسته‌ای که حامل وسایل و اسلحه‌های سنگین نظامی بودند.

سوارانی که سلاح‌های سبک را حمل می‌کردند، تنها تیر و کمان و یا نیزه را با خود داشتند. اما سواران گروه دوم، همزمان شمشیر، نیزه، و تیر و کمان را هم حمل می‌کردند و در هنگام جنگ این دو دسته، از اهمیت بالایی برخوردار بودند؛ زیرا برای پیروزی و پایان دادن به جنگ سهم ویژه‌ای داشتند، برای این منظور از جوانان چابک و دلیر استفاده می‌کردند.

نیروی پیاده نظام نیز از سه دسته تشکیل می‌شد:

۱- تیراندازان

۲- شمشیر زنان

۳- فلاخن‌اندازان

تیراندازان، جزو دسته‌های بسیار مهم به شمار می‌آمدند. در بحبویه نبرد، شمشیر زنان نیز به کمک تیراندازان می‌شتافتند. دسته سوم که به (پیرانچی) یا همان فلاخن‌اندازها شناخته می‌شدند، در هنگام جنگ به طور مداوم و از اطراف به سنگ باران دشمن می‌پرداختند؛ برای این کار لازم بود که فلاخن‌اندازان در مکانهای مرتفع و مسلط به میدان نبرد، مستقر می‌شدند و برای استحکام خطوط دفاعی با مهارت خاصی که داشتند، دشمن را بوسیله تیرهایشان از پا در می‌آوردند، البته این کار فقط برای سد کردن پیشروی دشمن نبود بلکه اغلب اوقات نیز دشمن شکست خورده و مجبور به عقب‌نشینی می‌شد. این سلاح (فلاخن) تا به امروز در میان بلوچ‌ها کاربردهای خاص خود را دارد که می‌توان به دور نمودن پرندگان از مزارع کشاورزی اشاره کرد.

۴- سندان بولک:

به غیر از نیروهایی که به آنها اشاره نمودیم، کردهای براخویی نیروی مخصوص دیگری نیز داشتند. این نیرو برای دفاع از مرزهای شرقی توران که چسبیده به مرزهای سند بود، در نظر گرفته شده بود. به این نیروی مخصوص نظامی، (سندان بولک) می گفتند، در زبان کردی به سندن (سنور) یه همان «مرز» می گویند.

پایه های اصلی در تشکیل نیروی نظامی و لشکری کردهای براخویی بر اساس تشکیلات قبیله ای و عشیره ای آنان استوار بود و در ساختار این دو نیرو (لشکری و قبیله ای) تمایز خاصی وجود نداشت، بجز اینکه تشکیلات لشکری در ارتباط با جنگ های خارج از قبیله بود و تشکیلات عشیره ای نیز در ارتباط با وظایف داخلی طراحی شده بود و به این خاطر درجات نظامی آنها نیز مثل هم بود. به نوشته کورد گال نامه عنوان های در نظر گرفته شده (درجات نظامی) به شرح زیر است :

ردیف	درجات نظامی کرد براخویی	انگلیسی	کردی امروزی	فارسی
۱	سه ران میران	Commander in Ccheif	فه رمانده ی بالا	فرماندهی بالا
۲	سه ران بولک	Divisional Commander	فه رمانده ی هه ریم	فرمانده لشکر
۳	سه ران جوک	Regimental Commander	فه رمانده ی لق	فرمانده هنگ
۴	سه ران پارین	Company Commander	فه رمانده ی که رت	فرمانده گروهان
۵	سه ران شلوار	Section Commander	فه رمانده ی ده سته	فرمانده دسته

تشکیلات عشیره‌ای کردهای براخویی:

بنا به نوشته کوردگال نامه‌ک، کردهای براخویی از هشت قبیله به وجود آمده‌اند که همگی از یک ریشه و از نوادگان هشت پسر جد اصلی آنها (میر براخم) می‌باشند. (در فصل چهارم در این باره بحث شد)

به سبب نام براخم (جد آنها) این نوادگان نیز همگی به براخویی شناخته شدند که نوادگان این هشت پسر، بعدها رو به فزونی یافته و شمارشان بیشتر شد و بر اساس ساختار عشیره‌ای، هر یک از آنها نیز به چند تیره تقسیم شدند و هر تیره نیز به نام جدش معروف و نامبردار گشت که به شرح زیر می‌باشند:

۱- کیکانی	۴- غوزداری	۷- بولانی
۲- گورانی	۵- مشکانی	۸- گریشکانی
۳- سارونی	۶- ارمیلی	

بر طبق قوانین عشیره ای، هنگامی که شمار افراد یک عشیره بیشتر می‌شود، تیره، طایفه و خاندان نیز از آن به وجود می‌آید. از این منظر در میان کردهای براخویی نیز بولک (هوز) از چند تیره و تیره نیز از چند طایفه و طایفه نیز از چند خاندان تشکیل می‌شد. در این ساختار منسجم، هر خاندان سرپرستی و ریاست چند خانوار را بر عهده داشت که به آن (شه لوار) می‌گفتند. به همین ترتیب از چند شه لوار نیز طایفه و از اجتماع چند طایفه هم تیره و چند تیره نیز یک عشیره را تشکیل می‌دادند. در میان هر عشیره و برای برقراری نظم و قانون، رئیس و مسؤولی انتخاب می‌شد که به آن (میر) می‌گفتند و درواقع به این شیوه هر تیره، طایفه و خاندان مسئول خاص خود را داشت که به آنان (سه ران جوک)، (کماش)، و (واجه) می‌گفتند.

برای مدیریت سرپرستی همه عشیره‌ها، از طرف مردم یک مسؤول را بر می‌گزیدند که ریاست خود را بر همه تشکیلات عشیره‌ها اعمال می‌کرد. به این رئیس (میر میران) می‌گفتند. بعد از میر میران که ریاست همه عشیره‌ها را بر

عهده داشت، به ترتیب و از لحاظ درجه و رتبه، (سه ران جوک)، (کماش)، و در نهایت (واجه) قرار داشت.

این درجات (شیوه‌های حکومتی عشیره‌ای کردهای براخویی) در جدول زیر آورده شده‌اند:

ردیف	اسامی درجه امیران	نوع مسئولیت هر درجه
۱	میری میران	مسئول اصلی همه کردهای براخویی
۲	میر	مسئول اصلی هر عشیره
۳	سه ران جوک	مسئول اصلی هر تیره
۴	کماش	مسئول اصلی هر طایفه
۵	واجه یا واژه	مسئول اصلی هر خاندان

پایه‌های تشکیلاتی و ساختارهای اجتماعی - سیاسی در میان عشیره‌های کرد براخویی همانند اکثر تشکیلات اجتماعی که در گذشته وجود داشت، درون خود شامل پیوندهای نیرومند خویشاوندی نیز بود. اعضای یک خاندان که همگی از نوادگان و دودمان‌های یک جد بزرگ بودند، در خوشی و ناخوشی و زیان و منفعت هم شریک و سهیم بودند و همه به‌اندازه هم مسئول بودند. هر خاندان به (حه لک) شناخته می‌شد و به سبب رو به فزونی یافتن نوادگان یک جد، چندین «حک» به وجود می‌آمد که هر «حه لک» از نظر اجتماعی یک «طایفه» را تشکیل می‌داد و چندین طایفه نیز «تیره» و چندین تیره نیز یک «عشیره» (هوز) و از اجتماع عشیره‌ها نیز یک ملت شکل می‌گرفت.

روستا، شهرک و شهرهای کردهای براخویی:

در بلوچستان به سبب وجود شمار زیادی از تپه‌هایی که آثار و بقایای روستاها و شهرهای ویران شده قدیم در آنها بر جای مانده، گویای این حقیقت است که از دورانه‌های بسیار دور شمار زیادی از انسانها در این سرزمین ساکن بوده‌اند. همچنین وجود (گاور به ندها) یا همان سدهای آتش‌پرستان این حقیقت را آشکار می‌کند که مردمان گذشته بلوچستان، بسیار پیشرفته و مدنی

و در کار خود خبره و استاد بوده‌اند. برای اثبات این سخن، می‌توانیم به چگونگی ساخت و طراحی سدها و مکانهای در نظر گرفته شده برای ایجاد آنها، اشاره نماییم. البته باستان شناسان و خبرگان امر نیز بر این نظر می‌باشند.

کوردگال نامه ک نیز با این دیدگاه موافق است و می‌گوید: «در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، هنگامی که گردهای براخویی، ماملی، ادره گانی و کرمانی، توران و مکران را تحت حاکمیت خود گرفتند، در این سرزمین ساکنان بسیاری ساکن بودند که در شهرهای آباد خویش در امنیت و رفاه می‌زیستند و کردها نیز شهر، شهرک و روستاهای بسیاری به این مجموعه افزودند و آن را از هر حیث آبادتر نمودند. آنها با ساخت سدها، آب را ذخیره و زراعت را به طور چشمگیری گسترش دادند. نکته قابل ذکر این است که؛ ۳ یا ۴ هزار سال پیش چه نوع دستگاه‌ها و ماشین‌هایی برای کار وجود داشته که اینچنین سنگها و صخره‌های بزرگ و سنگین را به وسیله آنها حمل نموده و در ساخت سدها به کار گرفته‌اند! برای روشن‌تر شدن بحث و اثبات و درستی دیدگاه مورخین مبنی بر مدنیت سرزمین بلوچستان، و همچنین آشنایی خوانندگان عزیز با این آثار، اسامی آثار بر جای مانده از گذشته که در تپه‌های بلوچستان مشاهده‌ی شوند را در جدول زیر می‌آوریم. لازم به ذکر است که در زبان بلوچی و براهویی به این ویرانه‌های بر جای مانده (دَمب) می‌گویند :

ردیف	اسامی شهرها (دَمب)	مکان هر شهر (دَمب)
۱	سام پور	در فاصله چهار مایلی غرب شهرک مستونگ.
۲	ایسپی بلندی	در غرب شهرک مستونگ واقع است.
۳	ملکو	در دره مستونگ واقع است.
۴	کز لوغا	در دره منگچر واقع است.
۵	سید موریز	در دره منگچر واقع است.
۶	محمود گوهرام	در دره منگچر واقع است.
۷	زاهرائی	در دره منگچر واقع است.

۸	پچان زهی	در دره منگچر واقع است.
۹	کلوهی	در دره منگچر واقع است.
۱۰	کارچاپ	در دره منگچر واقع است.
۱۱	سوهر	در دره منگچر واقع است.
۱۲	توغو	در دره چهیر (شهرک قلات) واقع می باشد
۱۳	کلوتات	در دره چهیر (شهرک قلات) واقع می باشد
۱۴	دن	در دره چهیر (شهرک قلات) واقع می باشد
۱۵	کهد کوهنگ	در فاصله پنج مایلی شمال شرقی شهرک قلات واقع است
۱۶	خواجه زبیر	در شمال شهرک قلات و به فاصله سه مایلی آن واقع است.
۱۷	ملگری	در فاصله سه مایلی از شهرک قلات واقع است.
۱۸	اسپلنجی	در دره (اسپلنجی) دوتپه وجود دارد و واین دره در مرز با شهرک مستونگ واقع است.
۱۹	کوردگاپ	در دره کوردکاپ شش دره وجود دارد. این دره در شهرک مستونگ واقع است.
۲۰	کلی گل محمد	در دره کویته واقع است.
۲۱	کیچی بیگ	در دره کویته واقع است.
۲۲	میان غندی	در دره کویته واقع است.
۲۳	سادات	در دره کویته واقع است.
۲۴	انجیره	در دره (انجیره) که در فاصله شانزده مایلی جنوب جنوب شرق شهرک سوراب قرار دارد، واقع است.
۲۵	سیاه	در فاصله پنج مایلی شهرک (سوراب) قرار دارد.
۲۶	مل	در دره (نال) واقع است.
۲۷	کولی	در دره (نال) واقع است.
۲۸	میهی	در دره (نال) واقع است.
۲۹	ننداونی	در دره (نال) واقع است.
۳۰	شاهی تمپ	مکران در فاصله سه مایلی شهر تربت واقع است.
۳۱	کوه سوتکگین	با (بندر پسنی) ده مایل فاصله دارد.
۳۲	هدتی	در دره (ولپت) و به فاصله نه مایلی از شهرک لسبیله

	واقع است.	
۳۳	سوتنگین	در شهر تربت در مکران واقع است
۳۴	بالاکوت	در کنار رودخانه (حب) در بندر سونیمانی واقع است.
۳۵	سوهر	در دره (نال) واقع است.
۳۶	لفور زرد	در دره (نال) واقع است.
۳۷	گمبدکیان	در دره (نال) واقع است.
۳۸	کرکانان	در دره (نال) واقع است.
۳۹	کولیری	در دره (نال) واقع است.
۴۰	تازی	در دره (نال) واقع است.
۴۱	تیفاب	در دره (نال) واقع است.
۴۲	سوهری	در دره (نال) واقع است.
۴۳	سوهراپ	در شهرک (زهری) و در دره مشک قرار دارد.
۴۴	مشک	در شهرک (زهری) و در دره مشک قرار دارد.
۴۵	سنگین	در شهرک (زهری) و در دره مشک قرار دارد.
۴۶	دارون قلات	در دره دارون در جنوب جهالوان قرار دارد.
۴۷	کنراج کوت	در دره (کنراج) در لسبيله واقع است.
۴۸	سپت	در دره (شهلیاری) و در لسبيله واقع است.
۴۹	اگور	در دره (شهلیاری) و در لسبيله واقع است.
۵۰	هور	در دره (شهلیاری) و در لسبيله واقع است.
۵۱	شاهی حسن	در اطراف شهرک (خاران) قرار دارد.
۵۲	گروک	در اطراف شهرک (خاران) قرار دارد.
۵۳	دازی	در دره (دیگوار) و در قسمت خاران قرار دارد.
۵۴	گلوگه	در دره (دیگوار) و در قسمت خاران قرار دارد.
۵۵	کوراهینا	در دره (لبیسیمه) واقع است.
۵۶	تاگزینا	در دره (لبیسیمه) واقع است.
۵۷	پاروهینا	در دره (لبیسیمه) واقع است.
۵۸	سوتگان در	از شمال غربی شهرک (گوادر) چهار مایل دور است.
۵۹	میری	در دره (کیچ) در مکران واقع است.
۶۰	بهمنی	در دره (کیچ) در مکران واقع است.
۶۱	کهنه قلان	در دره (بونستان) در پنچگور واقع است.

فرمانروایی کردهای (ادرگانی) در مکران

در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، هنگامی که فرمانروایی خاندان پیشدادیان ایران رو به انقراض نهاد، ناآرامی و آشوب و هرج و مرج دوباره در این سرزمین شکل گرفت. در غرب ایران، سلطنت قدرتمند آشور در بین النهرین سرزمینهای میان دجله و فرات بر سر کار بود. آشوریان برای وسعت بخشیدن به قلمروهای سلطنت خود، از فرصت‌های موجود کمال استفاده را می‌بردند و با توجه به وخامت اوضاع در ایران، راحت می‌شد که از این اوضاع مشوش بهره ببرند و آنان نیز مثل حکومت‌های کلدانی و بابلی، حاکمیت ایران را در دست بگیرند. شانس با ایران و ایرانیان یار بود؛ در شمال غرب ایران که همه ساکنان آن را در گذشته به نام ماد می‌شناختند و از نژاد کُرد بودند، همگی تحت لوای عشیره ماد قرار داشتند. این گروه بزرگ، حدود ۲ هزار سال پیش بعد از عبور از دریای خزر، در شمال غرب ایران ساکن شده بودند و این ناحیه را به مناسبت حضور این قوم به نام ماد شناختند. این دسته از اکراد به فرماندهی «کیقباد» و در زمان فرمانروایی خاندان پیشدادی، تشکیلات عشیره‌ای و نظامی خود را بر پایه‌های نیرومند و اساسی بنا نهادند آنها که دل خوشی از بابلی‌ها و کلدانی‌ها نداشتند و از حملات آنها در امان نبودند، عاقبت همگی به فرماندهی کیقباد و با بهره‌گیری از نابسامانی اوضاع، به همراهی عشیره‌های فارس نژاد، حکومت

خود را در اکباتان همدان امروزی و تحت عنوان ماد اعلام نمودند.» افراسیاب فرمانروای توران، که حکومتش در مرزهای شرقی ایران واقع بود، با فرمانروایی کیکباد موافق نبود، چرا که با توجه به هم مرز بودن سرزمین توران با ایران، او خود را شایسته تر از کیکباد می‌دید و خود را میراث دار برحق برای حکومت بر ایران می‌دانست. کوردگال نامه و تاریخ مردوخ این وقایع را این گونه روایت می‌کنند که: «فریدون پسر آپتین و نوه جمشید صاحب دو پسر به نام‌های تور و ایرج بود. فریدون در زمان حکومت خود، نواحی شرقی ایران را تصرف نمود و پسرش تور را به عنوان حاکم آنجا منصوب کرد. بعد از مرگ فریدون، ایرج جانشین شد و به این ترتیب این دو برادر تمام ایران و توران در حاکمیت و فرمانروایی خود گرفتند. بعد از مرگ تور، زارشم و پوشک یکی بعد از دیگری بر تخت فرمانروایی توران نشستند. بعد از مرگ پوشک، پسر او افراسیاب فرمانروای توران شد. از سوی دیگر در ایران نیز بعد از مرگ ایرج، منوچهر، طهماسب و وشتاسب بر تخت فرمانروایی ایران ماد و پارس نشستند. بعد از مرگ وشتاسب، پسرش گرشاسب جانشین شد، اما او فردی ناتوان و ضعیف بود و در اداره سلطنت خود بسیار بد عمل نمود و به این ترتیب بعد از مرگش شیرازه‌های حکومت او از هم پاشید. سردار مادها و گردها کیکباد حکومت خود را اعلام نمود و به این وسیله به آشوریان و دیگر دشمنان در کمین نشسته فهماند که باید برای همیشه خیال خام خود را به دور بیندازند. در اسناد و نوشته‌های تاریخی، خاندان مادهای گُرد به خاندان کیانی نیز شناخته می‌شوند. در زبان کُردی که ی^۱ معنای بزرگی و عظمت را می‌رساند و در کل به معنای فرمانروایی انسانهای بزرگ است. در نهایت میان افراسیاب و کیکباد جنگ در گرفت. کیکباد سپاه بزرگ و منسجمی از گردها را فراهم ساخت و به طرف شرق حرکت کرد تا به زابلستان سیستان رسید. در آنجا سپاه خود را به سه قسمت تقسیم کرد؛ نیروهای اصلی را به منظور حمله به پایتخت

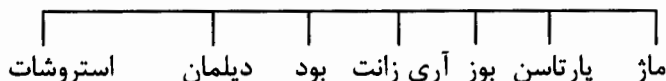
۱. که ی: بزرگ، برای نمونه (کیقباد) یعنی قباد بزرگ، (کیخسرو) یعنی خسرو بزرگ. (مترجم)

توران یعنی بلخ آماده ساخت و دو گروه دیگر را عازم تصرف و حمله به مناطق جنوبی و شرقی نمود. جنگ در این سه محور در گرفت و در نهایت در هر سه جبهه این سپاهیان کیقباد بودند که پیروز میدان شدند. این شکست برای همیشه رؤیای افراسیاب را در رسیدن به تاج و تخت نابود ساخت و در نهایت منجر به فروپاشی سلطنتش شد. در روزگاران گذشته رسم بر این بود که هر وقت گروهی منطقه‌ای را متصرف می‌شدند، هم‌نژادان و مردمانی از خود را در آنجا ساکن می‌کردند. کیقباد نیز برای این منظور، شماری از خاندانهای کُرد را در آنجا ساکن نمود. کیقباد هنگام اقامت در زابلستان، لشکر خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود. قسمت اصلی و محوری همان دسته‌ای بود که به بلخ حمله کرد و دو دسته دیگر نیز در حمله به جنوب و شرق توران شرکت کرده بودند. کُردهای براخویی که در این جنگ شرکت داشتند، به فرماندهی میر کیکان به نواحی شرقی توران حمله کردند و همچنین کُردهای ادرگانی، ماملی و کرمانی تحت ریاست میر (ایله ادرگانی) به نواحی جنوبی توران حمله نمودند. بعد از پیروزی و موفقیت در این جنگ، ناحیه توران به میر کیکان کُرد براخویی، ناحیه مکران به میر ایله کُرد ادرگانی و سرزمین زابلستان (سیستان) نیز به میر سوید از کُردهای زنگنه واگذار شد. این فرمانروایان کُرد، در سال ۸۵۳ پیش از میلاد و بعد از اسکان دادن عشیره‌های خود و تحت امر پادشاه ماد کیقباد فرمانروایی درخشان خود را بر این مناطق شروع کردند. پادشاه ماد نیز برای دفاع از مرزهای دولت ماد، آنها را حمایت و به آنان اختیارات تام داد. کُردهای ادرگانی، ماملی و کرمانی همانند دیگر کُردهای براخویی توران، تا زمان حمله اسکندر مقدونی، در مکران به حکومت خود ادامه دادند و در سال ۳۳۰ پیش از میلاد بود که با حمله اسکندر به ماد و پارس، سرنوشت کُردهای بلوچ ادرگانی نیز همانند کُردهای براخویی رقم خورد که در بخش نهم در این باره بحث شد. به سبب اینکه کُردهای ادرگانی و کُردهای براخویی هر دو از یک نژاد می‌باشند، بنابراین اختصاصات و فاکتورهای مختلف نژادی و اجتماعی آنها آیین، آداب و رسوم، زبان، ساختارهای سیاسی عشیره‌ای، شیوه‌های کشاورزی،

بازرگانی و اقتصاد، شهر سازی و قوانین مثل هم بوده است. در این باره در بخش‌های قبلی به تفصیل سخن گفتیم. البته شجره نامه و ریشه‌گردهای ادرگانی، ماملی و کرمانی کمی با کردهای براخویی تمایز دارد که در این باره لازم است مطالبی عنوان شود تا خوانندگان عزیز، با این تمایز به خوبی آشنا شوند. ابتدا به ریشه نژادی «کرد» از آغاز، نگاهی می‌اندازیم: محققان نژاد شناسی، تمامی انسانها را به سه نژاد به اسامی، حامی، سامی و یافسی که از نوادگان سه پسر حضرت نوح (علیه السلام) (حام، سام و یافس) می‌باشند، تقسیم می‌نمایند. این متخصصان اظهار می‌دارند که بعد از طوفان بزرگ نوح، نوادگان و نسل‌های این سه پسر آنچنان رو به فزونی و افزایش نهادند که در تمام نقاط زمین نیز پراکنده شده و برای خود مسکن و مأوای جدیدی تدارک دیدند و بعضی از این مناطق را به نام خود نامگذاری کردند. در این قسمت به ریشه نژادی کردهای ادرگانی، ماملی و کرمانی اشاره می‌کنیم، ریشه کورد از حضرت نوح تا خزر به نوشته کوردگال نامه به شرح زیر می‌باشد: از حضرت نوح تا خزر: نوح - یافس - کومه ر - تورک - خزر - از خزر تا ماد اول: خزر - کارداک - بوغاز - میتا - آری - گیور - رودین - سه ور - ده خو - بولگار - پشدر - تیرحان - شود - غوران - ماد اول - از ماد اول تا ماد دوم: ماد اول - چرکش - راسن - زنگان - دراج - حکار - خوشناو - زاران - ساسون - سنجار - شکاک - شوهان - گوره ک - وان - میران - سوبار - پازو - کاد - گاور - سنگور - تاگاز - جیگ - ماد دوم - ماد دوم دارای هفت پسر بود که اسامی آنان به شرح زیر است: ۱- ماژ ۲- پارتاسن ۳- بوز ۴- آری زانت ۵- دیلمان ۶- بود ۷- استروشات

همراه با گذر زمان، خاندان نوادگان ماد دوم رو به فزونی یافتن تا آنجا که هر خاندان به عنوان یک تیره محسوب شد و بر اساس سنت‌های آنان هر تیره نیز به اسم جدشان شناخته شد که به شرح زیر است: ۱- ماژی ۲- پارتاسنی ۳- بوزی ۴- استروشاتی ۵- آری زانتی ۶- دیلمی ۷- بودیبر اساس تاریخ مردوخ، این هفت تیره عشیره بزرگ ماد را تشکیل می‌دادند و همه آنان را تحت عنوان ماد می‌شناختند. نویسنده همچنین، شیوه تلفظ کلمه ماد را مورد بحث قرار

می‌دهد و می‌افزاید: در ادوار مختلف تاریخی، مورخین ملل مختلف، در کتابهای تاریخی خود، کلمه ماد را به الفاظ و شیوه‌های زبانی متفاوت ذکر نموده‌اند. به عنوان مثال از اصل کلمه ماد: مادا، مادایی، امادا، امادی، مید، میدی، میدیا عنوان شده که همگی به معنای عشیره بزرگ ماد می‌باشند. ریشه نژادی کردهای ادرگانی، ماملی، و کرمانی: به نوشته کوردگال نامه، یکی از پسران ماد دوم که «استروشات» نام داشت، صاحب سه پسر به نامهای ادرگان، مامل و کرمان شد که بعدها نوادگان آنها به ادرگانی، ماملی و کرمانی معروف گشتند و در زمره تیره‌های کُرد در آمدند. شجره نامه آنها نیز به شرح زیر می‌باشد: ماد دوم



ادرگان مامل کرمان

شجره تیره ادرگانی :

از ادرگان تا ایله :

ادرگان - خسان - کلچار - پارکان - جاگین - سمک - داخور - شاهک - باهو - نودو - متک - سابول - چونگ - شیکورد - منگار - سندوان - رومبه ر - دارون - ایله.

ریشه تیره ماملی :

از مامل تا زونگ :

مامل - جاگین - سمک - چمبور - حوتان - زوراک - اوشاب - زینل - موراک - کاتین - بمبکان - کازان - ندامان - هوتکار - سارون - هیجوان - ماکول - اونکار - زونگ.

ریشه تیره کرمانی

از کرمان تا هوشار :

کرمان - کودان - شمبد - چلکان - دوسک - پندران - درابیل - گامون - لاسین - بورک - نوتان - مرزه ک - لوزا - کلزان - گوران - پروکر - راغ - که سه تک - هوشار.

به تدریج و با افزایش نوادگان، از این سه تیره همانند گردهای براخویی، شاخه‌های دیگری متفرع گشت و به همان اسامی (ادرگانی، ماملی و کرمانی) باقی ماندند. بنا به گفته کوردگال نامه، ادرگان پسر ارشد استروشات بود، از این رو فرمانروایی و ریاست هر سه تیره در اختیار امیر تیره (ادرگانی) قرار داشت.

در این قسمت به بحث درباره امیران تیره ادرگانی که مصادف با حکومت پادشاهان حکومت ماد، در مکران فرمانروایی داشته‌اند، می‌پردازیم.

در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، هنگامی که کیقباد سردار ماده‌ا، قوم گرد رازیر یک پرچم متحد و منسجم ساخت و پایه‌های حکومت (ماد) را بنا نهاد، این حکومت پر افتخار نزدیک به ۳۰۰ سال یعنی از سال ۸۵۳ تا ۵۵۰ پیش از میلاد، همچنان روی کار بود. در این مدت مدید، شش پادشاه بر تخت فرمانروایی نشستند که به شرح زیر می‌باشند :

- | | | |
|-----------|----------|----------------------|
| ۱- کیقباد | ۳- توس | ۵- کواکسار (هوخستره) |
| ۲- کیکاوس | ۴- فریرز | ۶- آژدیاک |

به نوشته کوردگال نامه، هم زمان با حاکمیت این پادشاهان (ماد)، در «مکران» نیز امیران عشیره ادرگانی و تحت عنوان (میر میران) فرمانروایی داشتند که به شرح زیر است:

۱- میرایله	۳- میر بوسا	۵- میر ابدآ
۲- میر شیتاب	۴- میر مونحان	۶- میر موبرکان

۷- میر سه مک.

همزمان با امرای (ادرگانی) فوق، امرای گرد براخویی زیر نیز در توران حکومت داشتند :

- ۱- میر کیکان ۲- میر زوراک ۳- میر وشتاب ۴- میر زگرین ۵- میر زیبار
- ۶- میر براخم ۷- میر گوران

جدول اسامی پادشاهان سلسله گرد «ماد» در زمان حکومت مادها، همراه با امیران گردهای ادرگانی در مکران و امرای گردهای براخویی در توران:

ردیف	نام پادشاهان سلسله ماد	نام امیران ادرگانی	نام امیران براخویی
۱	کیقباد (۸۵۳ ق.م تا ۷۵۹ ق.م)	میر ایله میر شیتاب	میر کیکان میر زوراک
۲	کیکاویوس (۷۵۹ ق.م تا ۷۰۵ ق.م)	میر بوسا	میر وشتاب
۳	توس (۷۰۵ قوم تا ۶۵۵ ق.م)	میر مونهان	میر زگرین
۴	فریبرز (۶۵۵ ق.م تا ۶۲۵ ق.م)	میر ابدآ	میر زیبار
۵	کواکسار (۶۲۵ ق.م تا ۵۸۴ ق.م)	میر موبرکان	میر براخم
۶	آزدیاک (۵۸۴ ق.م تا ۵۵۰ ق.م)	میر سه مک	میر گوران

در مکران، همراه با گردهای ادرگانی، عشیره‌های ماملی و کرمانی که همگی از نوادگان یک جد بودند، نیز در حکومت و فرمانروایی شرکت داشتند. اسامی امرای این دو عشیره (ماملی و کرمانی) در زمان پادشاهان ماد، به نوشته کورد گال نامه به شرح زیر می‌باشد :

اسامی امرای گردهای ماملی در زمان مادها :

میر زونگ - میر سول - میر پژگان - میر شاهول - میر شخل - میر توهو - میر نوکه ف.

اسامی امرای گردهای کرمانی در زمان مادها :

میر هوشار - میر تگران - میر سوران - میر لادی - میر اورام - میر کنداف - میر ساتک.

همانگونه که بحث شد، بعد از انقراض سیاسی سلطنت مادهای گرد نژاد، حکومت خاندان هخامنشی بر ماد و پارس آغاز شد. کوروش که خود از جانب

مادر، (گُرد) بود، اولین پادشاه این خاندان شد و به خاطر این هم نژادی، بر حاکمیت عشیره‌های گُرد در مناطق و ایالات مختلف (ماد) مهر تأیید نهاد و آنان را به رسمیت شناخت. در این زمان امرای گُرد ادرگانی در مکران در حال حکومت بوده‌اند:

امیران گُرد ادرگانی :

میر سه مک - میر جادی - میر هونران - میر جیسان - میر سومن - میر پرتوس - میر تیبان - میر نوتار - میر ساهو - میر لبوسان -
اسامی امیران گُرد توران نیز در این زمان به شرح زیر است :
میر زرشان - میر زوراک دوم - میر ارجان - میر شاموز - میر ورگان -
میر کیانوش - میر کیکان دوم .

جدول اسامی پادشاهان خاندان هخامنشی، گُردهای ادرگانی مکران و گُردهای
براخویی توران در زمان (ماد) و (فارس) :

ردیف	اسامی پادشاهان خاندان هخامنشی	نام امیران ادرگانی	نام امیران براخویی
۱	کوروش (۵۵۰ ق.م تا ۵۳۰ ق.م)	میر جادی	میر زرشان
۲	کمبوجیه (۵۳۰ ق.م تا ۵۲۱ ق.م)	میر هونران	میر زوراک دوم
۳	داریوش اول (۵۲۱ ق.م تا ۴۸۵ ق.م)	میر جیسان	میر ارجان
۴	خشایار شاه (۴۸۵ ق.م تا ۴۶۵ ق.م)	میر سومن	میر شاموز
۵	اردشیر اول (۴۶۵ ق.م تا ۴۲۴ ق.م)	میر پرتوس	میر براخم دوم
۶	داریوش دوم (۴۲۴ ق.م تا ۴۰۴ ق.م)	میر تیبان	میر سابول
۷	اردشیر دوم (۴۰۴ ق.م تا ۳۸۵ ق.م)	میر توتار	میر نورگان
۸	اردشیر سوم (۳۸۵ ق.م تا ۳۳۸ ق.م)	میر ساهو	میر کیانوش

۹	داریوش سوم (۳۳۸ ق.م تا ۳۳۰ ق.م)	میر لبوسان	میر کیکان دوم
---	---------------------------------	------------	---------------

در زمان حکومت خاندان هخامنشی، غیر از امرای تیره ادرگانی، به نوشته کوردگال نامه اسامی امیران و حاکمان گُردهای ماملی و کرمانی نیز به شرح زیر می‌باشد:

اسامی امرای ماملی:

میر نوکف - میر تگی^۲ - میر هیرند - میر موندان - میر گرسبان - میر تفتان - میر ملمان - میر بتو - میر سباگان - میر بولان .
اسامی امرای کرمانی :
میر ساتک - میر مکال - میر شاهول - میر بوژیر - میر هلیلان - میر جیکان - میر سرنگان - میر شربان - میر آدمان - میر توران .

اسکندر مقدونی و گُردهای «ادرگانی» مکران

هنگامی که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ پیش از میلاد تصمیم گرفت که همه آسیا را به تصرف خود درآورد، در ایران آخرین پادشاه خاندان هخامنشی (داریوش سوم) بر مسند حکومت نشسته بود. اسکندر به ایران حمله نمود و داریوش از ترس یونانیان راه فرار را انتخاب کرد و اسکندر نیز به تعقیب او پرداخت. در حین فرار و تعقیب و گریزهای فراوان، مشاوران و نزدیکان داریوش احساس کردند تا هنگامی که داریوش زنده باشد، این گرفتاری‌ها و فرارهای پی‌درپی نیز ادامه خواهد داشت، از این رو تصمیم بر قتل او گرفتند تا به این وسیله از حملات اسکندر نیز رهایی یابند.

به نوشته «کورد گال نامه» در این زمان، امرای تیره‌های ادرگانی، ماملی و کرمانی (میر لبوسان ادرگانی، میر بولان و میر توران) در مکران فرمانروایی داشتند. بعد از تصرف ایران، اسکندر همچنان در فکر متصرفات جدید تر بود،

در سال ۳۲۷ پیش از میلاد از افغانستان گذشت و به هندوستان حمله کرد و توانست فرمانروای پنجاب (پورس) را شکست دهد و پنجاب را نیز متصرف شود. در این زمان یکی از شاهزادگان مغرور سلطنت موریای در پنجاب حضور داشت و اسکندر را برای حمله به سلطنت (مگدها) تحریک نمود تا به این وسیله بتواند انتقام خود را از حاکم آنجا بگیرد، اسکندر با نقشه او موافق بود اما سربازانش از پیشروی بیشتر امتناع ورزیدند و به این ترتیب اسکندر ناچار شد از پنجاب به سمت جنوب بازگشت نماید و در دره سند^۱ اقامت کوتاهی نماید. در این جا بود که نیروهایش را به دو قسمت تقسیم کرد؛ دسته‌ای از آنها را به فرماندهی نیارکوس و از راه دریا روانه ایران نمود و دسته دیگر را تحت فرماندهی خود و از راه خشکی و از سمت جنوب بلوچستان رهسپار ایران کرد. در آن روز، بلوچستان با نام توران و مکران شناخته می‌شد و کردهای براخویی توران و کردهای ادرگانی مکران وقتی از نیت اسکندر مطلع شدند، خطر را کاملاً احساس کرده و به فکر چاره افتادند. به نوشته کوردگال نامه، میر کیکان تمام امیران کردهای براخویی را به قلعه کیکان فرا خواند تا برای اوضاع پیش رو راه حل مناسبی اتخاذ نمایند. او همچنین به میر لبوسان و میر مکران خبر داد تا همدیگر را در (لسبیله) ملاقات نمایند. هنگامی که میر کیکان به ناحیه منگوره رسید، میر مکران و میر لبوسان نیز به او ملحق شدند و بعد از یک نشست، همگی توافق کردند تا با تمام وجود و با اتکای حس ملی خود، در مقابل سربازان اسکندر از خاک مقدس سرزمین‌شان دفاع نمایند و هیچ وقت به آسانی در مقابل دشمن سر تسلیم و تعظیم فرو نیاورند.

به این ترتیب و در هنگام عبور اسکندر از جنوب بلوچستان، کردهای براخویی توران و کردهای ادرگانی مکران در سه نقطه حساس به نبرد با یونانیان پرداختند، اولین درگیری در پایتخت ارمابیل در رامینی (رمبیکا) روی داد. نبرد دوم در تنگه حولین (حالانی) و سومین آن نیز در دره راس کیچان

۱. دره سند: به آن دره مهران نیز می‌گویند و امروزه منطقه‌ای تحت حاکمیت پاکستان است. (مترجم)

(راس کچاری) یعنی در دره (گل گالا) رخ داد. درباره این سه نبرد در بخش نهم به تفصیل بحث شد و در اینجا فقط به شرح نبرد گل گالا (کوکالا) آن هم به طور خلاصه اکتفا می‌شود:

بعد از تسلط بر پایتخت ارمابیل «رامکینی» (رمبیکا)، اسکندر از تنگه «حالانی» در کوه (حالانی) که کورد گال نامه از آن به نام (حولین) یاد می‌کند، عبور کرد و خواست که وارد مکران بشود. گُردهای براخویی و ادرگانی این تنگه را در اختیار داشتند و اما باز پیروز میدان نبرد، یونانیان بودند. اسکندر از این تنگه نیز گذشت و عاقبت وارد دره گل گالا (کوکالا) (راس کچاری) شد و در آنجا استراحت نمود، گُردهای براخویی توران و گُردهای ادرگانی مکران به فرماندهی میر کیکان و میر لبوسان به سپاهیان اسکندر حمله ور شدند و در یک نبرد پنج روزه به حملات خود ادامه دادند. در سحرگاه روز پنجم حمله نهایی خود را شروع کردند و تا شامگاه در این نبرد خونین، رشادت‌ها و دلاوری‌های فروانی از خود نشان دادند و در این نبرد بسیاری از فرماندهان و جوانان برومند و رشید خود را فدای راه وطن کردند؛ میر بولان ماملی، میر توران کرمانی از گُردهای مکران، و میر جاگین سارونی و میر آچاک گریشکانی از گُردهای توران، از جمله این شهیدان بودند.

یادداشت‌های مورخ یونانی «ایرین» در مورد مکران و توران:

هنگامی که اسکندر برای تصرف آسیا به سمت شرق روی آورد، عده‌ای از تاریخ نویسان نیز در این نبردها، او را همراهی می‌کردند. مورخین یونانی از هر نقطه‌ای که عبور می‌کردند، اسامی اصیل هر ناحیه را به دست فراموشی سپرده و با زبان و گویش خود در نوشته‌هایشان به معرفی و شرح وقایع آن می‌پرداختند و حتی نام جدیدی بر آنها می‌نهادند. برای نمونه نام «کرمان»، «مکران» و زرنگ (سیستان) را در زبان خود به (کرمانیا)، (ماکیا) و (زرنگیانا) نام می‌بردند. و در بعضی مواقع نیز به سرزمین مکران، (گدروسیا) و به ارمابیل، (اوریتی) می‌گفتند. یکی از این مورخین به نام (ایرین) می‌گوید: «مرزهای

شرق گدروسیا (مکران) به اوریتی (ارمابیل) چسبیده و در غرب به (کرمانیا) می‌رسد. این نواحی وسیع میان اوریتی و کرمانیا به اسم (گدروسیا) شناخته می‌شود. او همچنین نواحی اطراف دریا را به (ایجتا یوپا گوئی) می‌شناساند که در زبان یونانی به معنای (کسانی که ماهی می‌خورند) می‌باشد.

تکه تکه شدن سلطنت اسکندر مقدونی:

بعد از چشیدن تلخی بسیار در بیابان‌های مکران، اسکندر به ایران رسید و در آنجا نیز رهسپار بابل شد. در این جا بود که دچار بیماری صعب‌العلاجی گشت و در سال ۳۲۳ پیش از میلاد از دنیا رفت. به علت نبود یک وارث قانونی برای جانشینی، پس از اسکندر، میان ژنرال‌های او اختلاف و دشمنی بوجود آمد و پس از نبردهایی خونین، در نهایت منجر به تکه تکه شدن این قلمرو بزرگ گردید. میان پنج تن از این ژنرال‌ها، سه تن از آنان موفق شدند که در سال ۳۱۱ قبل از میلاد متصرفات فراوان اسکندر را میان خود تقسیم نمایند. متصرفات شرقی که به ایران و بلوچستان و افغانستان می‌رسید تحت حاکمیت سولوکوس درآمد. او نیز یکی از افسران سپاه خود را که (مندرانوس) نام داشت به فرمانروایی مکران انتخاب نمود. هنوز چند ماهی از حکومت مندرانوس نگذشته بود که سولوکوس که فریفته جاه و قدرت شده بود، بدون هیچ برنامه ریزی و تأملی به هندوستان لشکر کشید که در نهایت از پادشاه آن سرزمین (چندر گوپت موريا) شکست سختی را متحمل شد. سولوکوس که از این شکست و بی‌عرضگی خود، بسیار شرم‌منده و سرشکسته شده بود پیشنهاد صلح را داد و به عنوان تاوان این جنگ مجبور شد که ناحیه کابلستان و توران و مکران را که به مرزهای شرقی هندوستان چسبیده بود، به چندر گوپت موريا واگذار نماید.

مکران در زمان چندر گوپت موريا:

به نوشته کوردگال نامه، به علت این تحولات سیاسی، در مکران و توران اوضاع آشفته و نا آرامی حاکم شده بود؛ چرا که قبایل هندی (جدگال‌ها) مثل مور و ملخ به مکران هجوم آوردند و سرزمین مکران و بخش جنوبی و مرکزی توران را اشغال کرده و کردها را مجبور به ترک وطن‌شان نمودند. میر لبوسان ادرگانی که ریاست گُردهای مکران را در اختیار داشت، به سرعت به کیکانان (شمال توران) که در اختیار گُردهای براخویی بود، آمد. به علت هم مرز بودن زابلستان با مکران و توران، گُردهای این خطه نیز به کمک هم‌نژادان‌شان شتافتند و همگی وارد کیکانان شدند که این خود باعث قدرتمندتر شدن جبهه گُردها شد و در نهایت با حمله به ناحیه (سوهر آبادان) که جدگال‌های مهاجم در آن پناه گرفته بودند و در حال جشن و پایکوبی به مناسبت پیروزی‌های‌شان بودند، دین و وظیفه خود را به سرزمین آبا و اجدای‌شان به خوبی ادا نمودند. به این ترتیب و با وجود تلاش‌ها و از جان گذشتگی فراوان گُردها، مناطق جنوبی سوهر آبادان یعنی مکران، ارمابیل و غوزدار (بخش مرکزی توران) به اشغال جدگال‌ها در آمد و تنها بخش شمالی توران (کیکانان) همچنان در اختیار گُردها باقی ماند که بعدها پس از اتفاق نظر گُردهای براخویی، ادرگانی، ماملی و کرمانی، به سرزمین زابلستان الحاق شد.

تأملی در اصل و نسب گُردهای مکران:

در بحث از ریشه نژادی و اصالت گُردهای براخویی که کوردگال نامه در این باره با صراحت و روشنی تمام بحث نموده است، یک حقیقت تاریخی و مهم در معرض دید همگان قرار می‌گیرد و آن اینکه همانگونه که بسیاری از اسامی نواحی و مناطق بلوچستان امروزی اعم از رشته کوه‌ها، رودخانه‌ها و دره‌ها همان اسامی امرای گُردهای براخویی می‌باشند که همگی از یک ریشه سرچشمه گرفته‌اند. (در بخش هفتم در این باره بحث شد.) همین دیدگاه نیز

در مورد گردهای ادرگانی، ماملی و کرمانی به شیوه دیگری خود را می‌نمایاند و آن اینست که عشیره‌های بلوچ که امروزه در بلوچستان ساکن‌اند، هر یک دارای شاخه‌ها و تیره‌هایی می‌باشند که اسامی آنان همان نام‌هایی است که امرای گُرد ادرگانی، ماملی و کرمانی داشتند، که کوردگال نام‌ه در این باره صحبت کرده است و بعلاوه بعضی از این اسامی شبیه اسامی مناطقی از مکران نیز می‌باشد.

ادامه این عشیره‌های بلوچ از کتاب سرشماری هندوستان "فهرست اقوام بلوچستان برائی رهنمائی شمار کنندگان و حلقه‌داران و علاقه‌داران" - چاپ (سویل میلتری) در سال ۱۹۴۱ گرفته شده است، که در زیر اسامی این تیره‌ها و دیگر شاخه‌های کوچک‌تر عشیره‌های بلوچ در جداول مربوطه آورده شده است:

جدول نام امرای گُرد ادرگانی که شبیه به اسامی تیره‌ها و شاخه‌های کوچک

عشیره‌های بلوچ امروزی است:

ردیف	نام عشیره‌های بلوچ	نام تیره و شاخه‌های کوچکتر هر عشیره	اسامی امرای عشیره کرد ادرگانی
۱	عشیره قلندرانی	خسان: نام دهمین تیره عشیره قلندرانی	خسان: نام دومین امیر
۲	عشیره لهری	کلچار: نام پنجمین تیره عشیره لهری	کلچار: نام سومین امیر
۳	زگر مینگل	پرکانی: نام بیست و دومین تیره عشیره زگرمینگل	پارکان: نام چهارمین امیر
۴	محمد شهی	سمک زهی: نام دوازدهمین تیره عشیره محمد شهی	سمک: نام ششمین امیر
۵	رستم زهی	شاهک زه ی: نام هشتمین تیره عشیره رستم زهی	شاهک: نام هشتمین امیر
۶	زنجو	باهو زهی: نام هفتمین تیره عشیره بزنجو	باهو: نام نهمین امیر
۷	میروانی	نودو: نام بیست و پنجمین تیره عشیره میروانی	نودو: نام دهمین امیر
۸	بزنجو	تمبراری: نام چهل و هشتمین تیره	متک: نام یازدهمین امیر

		عشیره بزنجو. شاخه دهم این تیره نیز (متک) نام دارد.	
۹	زگرمینگل	چونگ: نام دوازدهمین تیره عشیره زگر مینگل.	چونک: نام شانزدهمین امیر
۱۰	محمد حسنی	شیکورد: نام پنجاه و پنجمین تیره عشیره محمد حسنی.	شیکورد: نام چهاردهمین امیر
۱۱	نیچاری	مندگار: نام دومین شاخه تیره بهاء الدین زهی عشیره نیچاری.	مندگار: نام پانزدهمین امیر
۱۲	ساجدی	سندوانی: نام نهمین تیره عشیره ساجدی	سندوان: نام شانزدهمین امیر
۱۳	قمبرانی	ابدا: نام اولین تیره عشیره قمبرانی.	ابدا: نام بیست و سومین امیر
۱۴	لاشاری	موبرکائی: نام سومین شاخه تیره دیناری عشیره لاشاری	موبرکان: نام بیست و چهارمین امیر
۱۵	زگر مینگل	جادی: نام چهاردهمین تیره عشیره زگرمینگل	جادی: نام بیست و ششمین امیر
۱۶	جتک	هونران: نام یازدهمین تیره عشیره جتک.	هونران: نام بیست و هفتمین امیر
۱۷	کهوسه	جیسائی: نام سومین شاخه تیره کهول عشیره کهوسه.	جیسان: نام بیست و هشتمین امیر
۱۸	کهیتران	سومن: نام هفتمین تیره عشیره کهیتران.	سومن: نام بیست و نهمین امیر
۱۹	بادینی	پرتوس زهی: نام دومین شاخه تیره گورگیچ عشیره بادینی.	پرتوس: نام سی و دومین امیر
۲۰	جمالی	تیبائی: نام هفتمین شاخه تیره گاجانی عشیره جمالی	تیبان: نام سی و یکمین امیر
۲۱	بزنجو	نوتاری: نام سی و هفتمین تیره عشیره بزنجو	نوتار: نام سی و دومین امیر
۲۲	نفاری	ساهو زهی: نام اولین شاخه تیره حاجی زهی عشیره نفاری	لبوسان: نام سی و چهارمین امیر
۲۳	ساجدی	لبوس زهی: نام پنجمین شاخه تیره انگور عشیره ساجدی	لبوسان: نام سی و چهارمین امیر

جدول اسامی ریشه عشیره ادرگانی که با اسامی بعضای از مناطق مکران که حکومت بریتانیا در (Makran Gazetteer) آورده است، مثل هم می‌باشند.

جدول اسامی امرای عشیره ماملی که اسامی آنها که با نام تیره و شاخه‌های

ردیف	مکانهای استان مکران	توضیحات	نام امیران عشیره ادرگانی
۱	رومبیر	نام رودخانه‌ای در استان مکران که دره پیدارک جریان دارد.	رومبیر: نام هفدهمین امیر
۲	دارون	نام کوهی در استان مکران است.	دارون: نام هیجدهمین امیر
۳	شیتاب	نام شعبه‌ای از رودخانه ی گیش کور که در استان مکران است.	شیتاب: نام بیستمین امیر
۴	دارین بوسا	نام مکانهای حاشیه‌ای در استان مکران (از ریشه ادرگانی تنها بوسا آمده است)	بوسا: نام بیست و یکمین امیر
۵	مونح	نام یکی از قله‌های گوگ پرورش در استان مکران که ارتفاع آن از سطح دریا ۳۹۸۴ پا است. در ریشه ادرگانی تحت عنوان مونحان نوشته شده است.	مونحان: نام بیست و دومین امیر

کوچکتر بلوچ‌های امروزی همسانی کامل دارند:

ردیف	نام عشیره‌های بلوچ	نام تیره و شاخه‌های کوچکتر هر عشیره	نام امیران عشیره ماملی
۱	میروانی	جلابینی: چهاردهمین تیره عشیره میروانی	جلابین: دومین امیر
۲	محمد شهی	سمک زهی: دوازدهمین تیره عشیره محمد شهی	سمک: سومین امیر
۳	سرپرہ	مورایی: تیره ششم عشیره سرپرہ	موراک: نهمین امیر
۴	محمد شهی	بمبکا زهی: اولین تیره عشیره محمد شهی	بمبکان: سیزدهمی امیر
۵	محمد حسنی	سیزدهمین شاخه تیره کیا زهی عشیره محمد حسنی	اندان: یازدهمین امیر
۶	مینگل	هوتکار: سی امین تیره عشیره مینگل	هوتکار: چهاردهمین امیر
۷	ساجدی	هیجوانی: تیره سیزدهم عشیره محمود زهی و شاخه چهاردهم همین تیره از عشیره ساجدی	هیجوان: شانزدهمین امیر
۸	موسیانی	شاهول: تیره چهل و پنجم عشیره موسیانی	شاهول: بیست و دومین امیر
۹	بلفت	شخل زهی: تیره سی و دوم عشیره بلفت	شخل: بیست و سومین امیر
۱۰	ساتک زهی	نوکف: شاخه چهارم تیره دوری زهی عشیره ساتک زهی	نوکف: بیست و پنجمین امیر
۱۱	محمد حسنی	تگی زهی: اولین شاخه تیره عیدو زهی عشیره محمد حسنی	تگی: بیست و ششمین امیر
۱۲	لوتیانی	هیرند: سومین شاخه تیره سومار زهی عشیره لوتیانی	هیرند: بیست و هفتمین امیر
۱۳	بوگتی	موندانی: چهارمیت تیره عشیره بوگتی	موندان: بیست و هشتمین امیر

۱۴	مگسی	گرسانی: چهاردهمین شاخه تیره مری زندگانی عشیره مگسی	گرسان: بیست و نهمین امیر
۱۵	رخشانی	تفانی: تیره هفتاد و دوم عشیره رخشانی	تفان: سی امین امیر
۱۶	جمالی	ملمانی: اولین شاخه تیره باجگانی عشیره جمالی	ملمان: سی و یکمین امیر
۱۷	محمد حسنی	بتو زهی: تیره شانزدهم عشیره محمد حسنی	بتو: سی و دومین امیر
۱۸	ریکی زهی	سباگا زهی: تیره سیزدهم عشیره ریکی زهی	سباگان: سی و سومین امیر
۱۹	کورد	بولان زهی: شاخه شانزدهم تیره زرداد زهی عشیره کورد.	بولان: سی و چهارمین امیر

جدول اسامی ریشه عشیره ماملی که با نام نواحی مکران مثل هم می‌باشند:

ردیف	مکانهای استان مکران	توضیحات	نام امیران عشیره ماملی
۱	چمبرور	نام مکانی در دره کولواه در مکران	چمبرور: چهارمین امیر
۲	اوشاب	مکانی در شهر تربت در مکران	اوشاب: هفتمین امیر
۳	ماکولا	مکانی در شهر پنجگور	ماکول: هفدهمین امیر
۴	انکارو	رودخانه‌ای در دره دشت در مکران	اونکار: هیجدهمین امیر
۵	زونگ	یکی از قله‌های رشته کوه‌های مرکزی استان مکران با ارتفاع ۷۴۰۹ پا از سطح دریا	زونگ: نوزدهمین امیر
۶	سولو	شعبه‌ای از رودخانه ی گیش کور که در استان مکران است.	سول: بیستمین امیر
۷	پزک	مکانی در دره راغی در مکران	پزگان: بیست و یکمین امیر

جدول اسامی امرای عشیره کرمانی که اسامی آنها که با نام تیره و شاخه‌های کوچکتر بلوچ‌های امروزی همسانی کامل دارند:

ردیف	نام عشیره‌های بلوچ	نام تیره و شاخه‌های کوچکتر هر عشیره	نام امیران عشیره ماملی
۱	رودینی	کودان: نام تیره سوم عشیره رودینی	کودان: دومین امیر
۲	سرپره	شمبدانی: تیره دهم عشیره سرپره	شمبد: سومین امیر
۳	سمالان	بورکزی: تیره هفتم عشیره سمالانی	بورک: دهمین امیر
۴	لهری	نوتانی: شاخه بیستم تیره ابراهیم زهی و اولین تیره عشیره لهری	نوتان: یازدهمین امیر
۵	بزنجو	نوتانی: شاخه دهم تیره عمراری و چهل و نهمین تیره عشیره بزنجو	نوتانی: یازدهمین امیر
۶	هارونی	لوزا زهی: شاخه دوم تیره شیخ حسینی و چنانزدهمین تیره عشیره هارونی	لوزا: سیزدهمین امیر
۷	مینگل	کل زهی: تیره بیست و سوم عشیره مینگل	کلزان: چهاردهمین امیر
۸	ساجدی	پروکر: شاخه هفتم تیره انگوری و بیست و یکمین تیره عشیره ساجدی	پروکر: شانزدهمین امیر
۹	کهوسه	لادی: تیره سی و چهارم و بیست و یکم عشیره کهوسه	لادی: بیست و دومین امیر

۱۰	لاشاری	کندافی: تیره پانزدهم عشیره لاشاری	کنداف: بیست و چهارمین امیر
۱۱	ساتک زهی	ساتک زهی: که خودش یک عشیره کامل است	ساتک: بیست و چنجمین امیر
۱۲	شهوانی	ساتک: شاخه کوچکی از تیره شاهو زهی عشیره شهوانی	ساتک: بیست و چنجمین امیر
۱۳	مینگل	مکالی: تیره چهل و یک مینگل	مکال: بیست و ششمین امیر
۱۴	زهری	شاهول: تیره چهل و پنجم عشیره زهری	شاهول: بیست و هفتمین امیر
۱۵	دومبکی	بوژی: شاخه دوم تیره گشکوری عشیره دمبکی	بوژی: بیست و هشتمین امیر
۱۶	مری	هلیلا: شاخه چهارم تیره گزینی عشیره مری	هلیلا: بیست و نهمین امیر
۱۷	سامی بلوچ	جیکانی: تیره هشتم عشیره سامی بلوچ	جیکان: سی امین امیر
۱۸	کهوسه	سرنگانی: شاخه چهارم تیره عمرانی عشیره کهوسه	سرنگان: سی و یکمین امیر
۱۹	لاشاری	شربانی: شاخه ششم تیره چوک عشیره لاشاری	شربان: سی و دومین امیر
۲۰	موسیانی	آدمانی: تیره اول عشیره موسیانی	آدمان: سی و سومین امیر
۲۱	آلتا زهی	تورانی: شاخه چهاردهم تیره کیسروکی عشیره آلتا زهی	توران: سی و چهارمین امیر

جدول اسامی ریشه عشیره کرمانی که با اسامی بعضی از مناطق مکران که حکومت بریتانیا در (Makran Gazetteer) آورده است، مثل هم می‌باشند.

ردیف	مکانهای استان مکران	توضیحات	نام امیران عشیره کرمانی
۱	چلکی	نام تنگه‌ای در رشته کوه دارون در استان مکران	چلکان: چارمین امیر
۲	درابیلو	نام مکانی در کناره‌های استان مکران.	درابیل: هفتمین امیر
۳	گامویی	نام قله‌ای از رشته کوه‌های دارونی با ارتفاع ۳۸۷۱ پا از سطح دریا در استان مکران	گامون: هشتمین امیر
۴	گوران	نام تنگه‌ای در دره پنجگور	گوران: پانزدهمین امیر
۵	راغی	نام دره‌ای در استان مکران	راغ: هفدهمین امیر
۶	کستک	نام یکی از دره‌های رشته کوه گوگ پرورش در مکران	کستک: هیجدهمین امیر
۷	هوشیار	نام یکی از قله‌های رشته کوه مرکزی استان مکران با ارتفاع ۴۵۷۸ پا از سطح دریا.	هوشیار: نوزدهمین امیر

باقیمانده عشیره‌های فوق را که در نواحی مختلف در حاور میانه ساکن‌اند، شیخ محمد مردوخ کردستانی در کتاب تاریخ مردوخ به ترتیب الفبا ذکر نموده‌اند و دلیل استناد به کتاب تاریخ مردوخ (جلد اول) اینست که این کتاب ارزشمند از منابع اصلی و اساسی در تألیف کتاب تاریخ بلوچ و بلوچستان می‌باشد. و از اینرو لازم است که اسامی دیگر این عشیره‌ها در پایان این کتاب آورده شود.

فصل دوم جلد اول تاریخ مردوخ که از چهار بخش تشکیل شده و نویسنده در قسمت (کردستان و نفوس کرد) با اشاره به طوایف و عشایر کرد می‌نویسد: «ملت کرد هم اکنون نزدیک به پانصد عشیره می‌باشند که در کردستان و سرزمینهای اطراف ساکن می‌باشند و اگر چه مورخین معروفی چون مسعودی، اسطخری، ابن حوقلو مقدسی در باره کرد سخن گفته‌اند اما هیچکدام به طور مفصل و دقیق به آنها اشاره ننموده‌اند. به این خاطر لازم است اسامی این طوایف و قبایل را که از نظر نژادی شکی در کرد بودن آنها نیست، به ترتیب بیان کنم.»

(با توجه با اینکه مؤلف اسامی طوایف و عشایر عمده کرد را از کتاب تاریخ مردوخ و البته نه به شکل کامل استخراج نموده، لذا جهت اطلاع دقیق‌تر، خوانندگان عزیز را به مطالعه صفحات ۱۱۷-۷۵" این کتاب ارزشمند ارجاع

می‌دهم و در این مجال از ذکر اسامی آنان با توجه شمار فراوان این عشایر
خودداری می‌کنم. م. ن

در نوشتن کتاب تاریخ بلوچ و بلوچستان از منابع زیر استفاده شده است.

منابع اردو:

۱. تاریخ بلوچستان، راہی بہادر لالہ ہتورام
۲. تاریخ بلوچستان، جلد ۱ و ۲ میر گل خان نصیر
۳. کوچ و بلوچ، میر گل خان نصیر
۴. فتح نامہ سند (چچ نامہ) علی کوفی، ترجمہ اردوی بورمی ادبی سند.
۵. بلوچ قوم اور اسکی تاریخ، مولانا نوراحمد فریدی
۶. تواریخ بلوچ، بلوچ قوم کا حسب و نسب - دکتر میر عالم خان راقب.
۷. بلوچستان ماقبل تاریخ، ملک محمد سعید بلوچ.
۸. تاریخ معصومی، میر محمد معصوم بکھری.
۹. تاریخ بلدہ تہتہ (تاریخ طاہری)، سید طاہر محمد نسیانی تہتہوی.
۱۰. تحفۃ الکرام، میر علی شیر قانع تہتہوی.
۱۱. تاریخ سند، جلد اول و دوم، اعجاز الحق قدوسی.
۱۲. تاریخ سند، بخش اول و دوم جلد ششم زمان کلہر.
۱۳. تاریخ اسلام، جلد ۱ و ۲ و ۳ و ۴، شاہ معین الدین احمد ندوی.
۱۴. تاریخ ابن خلدون، جلد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ترجمہ اردوی آدمی نفیس کراچی.
۱۵. تاریخ ابن خلدون قبل از اسلام، جلد اول و دوم، ترجمہ اردوی آدمی نفیس کراچی.

۱۶. فتوح البلدان، جلد اول و دوم، ترجمه اردوی آدمی نفیس کراچی.
۱۷. رحمت العالمین، جلد اول و دوم و سوم، قاضی محمد سلیمان سلیمان منصور بوری.
۱۸. تاریخ افکار و سیاسیات اسلامی، عبد الوحید خان.
۱۹. تاریخ فیروز شاہی، سراج عفیف، ترجمه به اردو: محمد فدا علی طالب.
۲۰. تاریخ اسلام تاریخ طبری، ترجمه به اردو: عبد الله العمادی.
۲۱. ترک تیسوری، ترجمه به اردو: سید ابو الہاشم ندوی.
۲۲. ترک بابری ترجمه به اردو: رشید اختر ندوی.
۲۳. ہمایون نامہ، ترجمه به اردو: رشید اختر ندوی.
۲۴. ترک جهانگیری، مولوی احمد علی صاحب راسپوری.
۲۵. ابوریحان البیرونی، ترجمه به اردو: انتشارات سمنگی سیل لاهور.
۲۶. منتخب اللباب، جلد اول و دوم و سوم و چهارم، خافی خان نظام الملک، ترجمه به اردو: محمود احمد، آکادمی نفیس.
۲۷. حیات افغانی، نواب محمد حیات خان گھند اپوری.
۲۸. ارض القرآن، سید سلیمان صاحب ندوی.
۲۹. مختصر تاریخ قوم بلوچ و خواتین بلوچ، خان مبر احمد یارخانی.
۳۰. قصص الانبیاء .
۳۱. اسلامی مذاہب، پروفیسور غلام احمد حریری.
۳۲. یادگار تاجپوشی ریاست قلات، مولوی دین محمد کھوکھر.
۳۳. تاریخ فرستہ، حکیم محمد قاسم فرستہ.
۳۴. عرب و ہند کی تعلقات، سید سلیمان ندوی.
۳۵. تاریخ ہندستان اقبال نامہ اکبری، مولوی ذکاء اللہ.
۳۶. معجم البلدان، یاقوت حموی.
۳۷. یرپ، تاریخ یعقوبی.
۳۸. تاریخ سن و الملوک، حمزہ اصفہانی.
۳۹. تمدن عرب، سید علی بلگرامی.
۴۰. تاریخ افغانستان، جمال الدین افغانی.
۴۱. طبقات ناصری، جلد اول و دوم، منہاج سراج، ترجمه به اردو: غلام رسول مہر.

۴۲. سلجوق نامہ، غلام یحییٰ ابن محمد، ترجمہ بہ اردو: محمد زکریا مائل۔
۴۳. لب تاریخ سندھ خداداد خان۔
۴۴. تاریخ بلوچستان، صالح محمد لہری۔
۴۵. صفحات وادی بولان، کمال الدین احمد۔
۴۶. بلوچستان کی سرحد چھا پسا۔
۴۷. بلوچستان قدیم اور جدید تاریخ کی روشنی میں، میر گل خان نصیر۔
۴۸. اکبر نامہ، جلد اول و دوم و سوم، ابوالفضل۔
۴۹. عبرت کدہ سندھ ترجمہ بہ اردو: سید محمد زامن کنٹوری، آکادمی نفیس کراچی۔

منابع فارسی:

- ۱- تاریخ مردوخ (تاریخ گُرد کردستان و توابع)، جلد اول، شیخ محمد مردوخ کردستانی۔
- ۲- کوردگال نامہ ک، آخوہ ند محمد صالح (پسر آخوہ ند سلیمان) سورہ۔
- ۳- تاریخ سیستان، ملک الشعرا بہار۔
- ۴- تاریخ شاہنشاهی ہخامنشی، اوم ایستید، ترجمہ بہ فارسی: دکتر محمد مقدم۔
- ۵- تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان)، نیلسن دوبوار، ترجمہ بہ فارسی: علی اصغر حکمت۔
- ۶- تاریخ مختصر افغانستان: عبدل حی حبیبی۔
- ۷- سیر المتأخرین، جلد اول، سر آمد مورخان۔
- ۸- جہانگشاہ نادری، میرزا مہدی خان استرآبادی۔
- ۹- شاہنامہ فردوسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی۔
- ۱۰- اخبار الابرار، آخوہ ند محمد صدیقی۔
- ۱۱- تاریخ باروژنی پنی، ملا فاضل شیخ۔
- ۱۲- دہ لیندز اوف دہ ایسترن کیلیفہ یت، لی ایسترنج، ترجمہ فارسی: محمود عرفان۔
- ۱۳- تاریخ باستان ایران۔

منابع انگلیسی :

- ۱- History of Seistan; G. P Tate.
- ۲- Balochistan District Gazetteers; Sarawan- Kachi- Jhallawan- Mekran- Kharan- Lasbela- Bolan- Chghai- Quetta – Phisin.
- ۳- The Country of Balochistan; H uges Buler.
- ۴- Travels of Henry Pottinger in Sindh and Balochistan; Henry Pottinger.
- ۵- Histori of Persia vo\ I & II; Sir Percy Sykes.
- ۶- The world history at a Glance; Joshe Raitter.
- ۷- The People of Pakistan, Genosky.
- ۸- History of India Vo\, II & III, Elliot.
- ۹- History of Baloch race and Balochistan, Mohammad Sardar Khan Baloch, M. A. Alig.
- ۱۰- Search Lithts on Baloches and Balochistan, Justice Khuda Bakhsh Mari Baloch.
- ۱۱- Inside Balochistan, Mir Ahmad Yar Khan, khan of Kalat.
- ۱۲- The Baloches through centuries, History verses legend, Justice Justice Khuda Bakhsh Mari Baloch.
- ۱۳- Imperial Gazetteer of India Provincial Series, Huges Buller.
- ۱۴- Wanderings in Balochistan, Major General Megregar.
- ۱۵- The frontiers of Balochistan, G. P. Tate.
- ۱۶- The unexplored Balochistan, Arest Eigofloyar.
- ۱۷- The India border land, col henger ford holdith.
- ۱۸- The foreward polisy and result, Richard breese.
- ۱۹- Kalat Affairs, Govt of India.
- ۲۰- History of Muslim Culture in India, S.M. Ikram.
- ۲۱- The Phattan, Elif Cario.
- ۲۲- First afghan war.
- ۲۳- East India.
- ۲۴- Principal Nation of India.
- ۲۵- Charonology of Ancient nations.
- ۲۶- India through ages.
- ۲۷- Rival Powers in Central Asia.
- ۲۸- A short history of Saraceb, Ameer Ali.
- ۲۹- Ahmad Shah Durrani, Ganda Singh.
- ۳۰- The people without a country, Kurd, Kurdistan, Michkhial Pelis.
- ۳۱- The History of Anthropolgy, Bendi- shee.
- ۳۲- Unity of Human races.

- ۳۳- A History and Ethnological sketch of Baloch race, M.L. Dames.
- ۳۴- Saint Thomas the apostle in India, F.A. Dicarse.
- ۳۵- The spirit of Islam, Sayad Ameer Ali.
- ۳۶- History of the Punjab, Sayad Muhammad Latif.
- ۳۷- Portugees Asia, J. Steevans.
- ۳۸- Rulers of India, Earl of Minto.
- ۳۹- Ancient Sindh, N.M. Bilmoria.
- ۴۰- The Califate, T.W. Arnold.
- ۴۱- Coronology of India Earliest Times to beginning second century, C. Mabal Duff.
- ۴۲- A Comprehensive Histori of India Vo\ I, II & III.
- ۴۳- The History of India & Pakistan, sayad Faiyaz Mahmod.
- ۴۴- The Oxford history of India, Vin- cent, A. Smith.
- ۴۵- Outlines of Islamic Culture, Prof. Shstri, Prof. Irani Langue, and Maysoor University Vo\ I, II.
- ۴۶- Five Great Monarches of ancient Eastern world, Vo\ I, II, III, IV. Rawlinson.
- ۴۷- Arean account of Nyarkes.
- ۴۸- Across the Border- Pathan and Baloch, Edward E. Alore.
- ۴۹- The countries adjacent to India on the Northwest Sindh, Afghanistan, Balochistan, Panjab, Eduard Thorton.
- ۵۰- Journy to Qalta, Charles Masseen.
- ۵۱- The Races of mankind, M. Naistrukh.
- ۵۲- The Mehran of Sindh. H.G. rorty.
- ۵۳- The conquest of Sindh, Col. out Ram.
- ۵۴- Living Biographics of religious leaders, Henry Thomas and Donal Thomas.
- ۵۵- Later Mughal history of the Punjab, ۱۷۰۷- ۱۷۹۳.
- ۵۶- British dominion in India, sir a. Loyal.
- ۵۷- The notice on Indus Basin, M.P. Pathanwala.
- ۵۸- Popular poetry of the Balochis, M:L Dames.
- ۵۹- TheGateways of India, Sir T. H. Holditch.
- ۶۰- Rise and fall of Roman Empire, E. Gibbon.
- ۶۱- Journy in Balochistan, Afghanistan and the Punjab, Charles Mayson.
- ۶۲- Central Asia, G. Hostan.
- ۶۳- Rulers of India, H.M. Stephens.
- ۶۴- Narration of visit to the contury of sinddh Edenburg.
- ۶۵- R ulers of India, J.S. Cotton.

- ۶۶- Brahvi Problem, Sir D. Bray.
- ۶۷- History of Afghanistan, J.B. Malison.
- ۶۸- History of Aurangzeb, J. Serkar.
- ۶۹- The story of Nations, z. R. Agazeen.
- ۷۰- The history of Alien nations of the province of sindh.
- ۷۱- History of British Empire in India, E. Thorton.
- ۷۲- British India, R. w. Frozer.
- ۷۳- Rulers of India Ranjit Sindh, Sir L. Griffan.
- ۷۴- History of India, W. Hunter.
- ۷۵- Sind Revisited, R. Burton.
- ۷۶- Muslim Races found in Sind, Balochistan and Afghanistan.

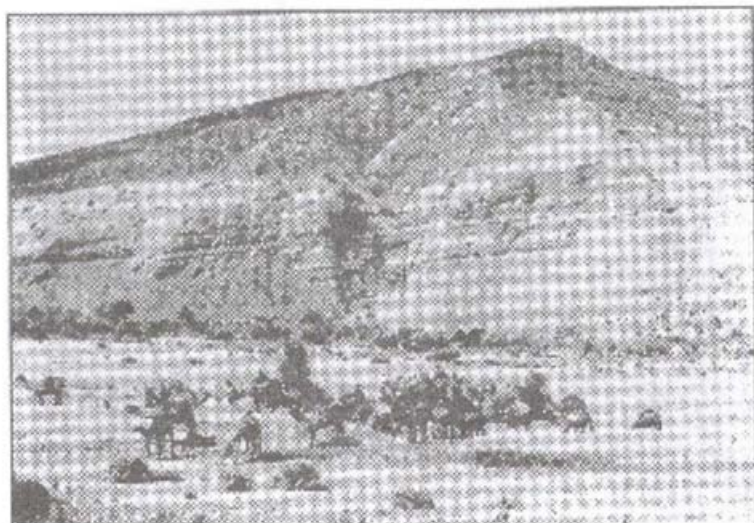
تصاویر کتاب (قوم بلوچ بلوچستان)

www.tabarestan.info









تبرستان
www.tabarestan.info



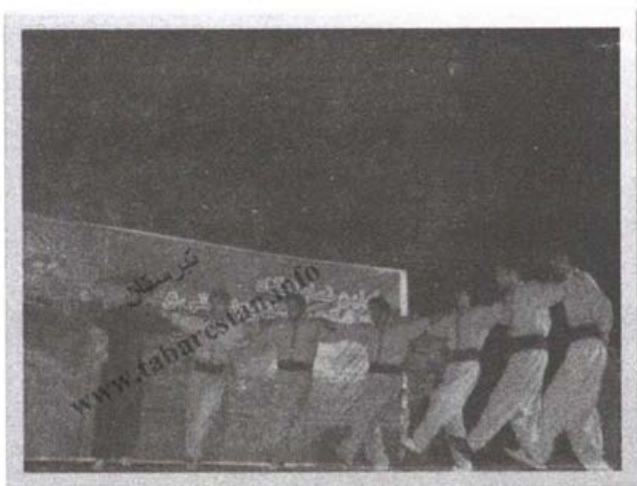


کردها به روایت تصاویر (تصاویر از اینترنت گرفته شده‌اند).









کوه شاهو

تبرستان
www.tabarestan.info



9 786003 490581